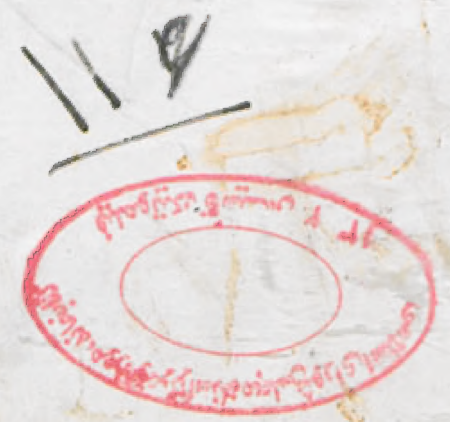
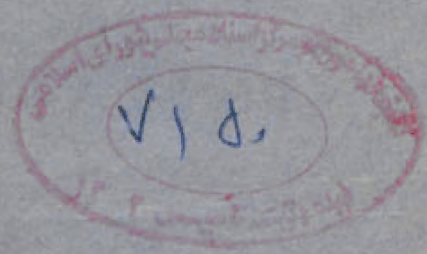


توضیح: مولانا محمد طاهر قمی در رساله خود صفحه ۱۹ مطلب جالب و جوی  
 متذکر گردید که قاضی محقق استادان در اطراف آن بیرونش بر دلته  
 و آن انتساب و اسناد تالیف سیره است بجداله مستوفی و در  
 صفحه ۱۷ نیز از تاریخ گزیده او نقل کرده و چون مولانا محمد طاهر قمی مردی  
 ثقة و صحیح قول و متضلع و صلب میباشد لذا احتمال سوء یا عدم توجه  
 و مسأله در باره او سه و در است بنا برین مطلب قابل است  
 که مورد محس قرار گیرد و چون نگارنده در جانی بهیچ مطلب برخورد  
 و اولین بار است که بنظر آمده درین صفحه قید نمودم.  
 و دیگر رساله مولانا کاشفی است که در صفحه ۱۹۲ و پایان اش  
 تخلص خود را آورده و در فهرست منابع سهجده نام و عنوانش نیامده  
 و ضمن برکات مولانا کاشفی هم مابین رساله اشاره ندیده شده



۱۳۸۴۹

مجموعه رسائل ۷ رساله  
 ملا طاهر قمی و دیگران  
 صالح بن سید علی حسین کرم رودی  
 اوراق ۱۰۹

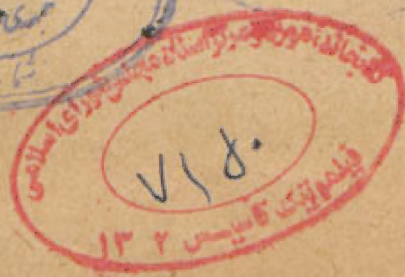


۱۴  
۱۵۱  
۱۶  
۱۷۰  
۱۹۲  
۲۰۶  
۲۱۶



- فهرست مافیه المجلد - بهفت رساله است که پیش رساله آن بچاپ رسیده  
و دیده شده است باین شرح :
- ۱- شرح شرح المقداد در کلام تالیف محمد طاهر قمی بطوریکه در ص ۱۴۲ ذکر است  
افاضه از اصل و شرح نقل از فصول الحق مختص من عمید بن محمد شهنشاه که در  
سنه ۱۰۶۴ لایف و در ۱۰۶۹ تحریر شده بخط صاحب کرم و در قفسه امیر ص ۱۴۲  
۱۵۴ - ۱۴۳
  - ۲- باب حادی عشر تحریر سنه ۱۰۷۰  
۱۵۵ - ۱۶۰
  - ۳- رساله حدود الاعمال فی معرفه الله تحریر سنه ۱۰۷۰  
۱۶۱ - ۱۶۹
  - ۴- رساله مباهحه النفس از مولانا محمد طاهر قمی  
۱۶۹ - ۱۷۱
  - ۵- رساله مولانا کاشفی در امامت بنظم و تشریح که بهج دیده شده تحریر سنه ۱۰۷۱  
۱۷۱ - ۱۹۲
  - ۶- رساله معالجه النفس مفهوم و سنو و رباعی از محمد طاهر قمی  
۱۹۲ - ۲۰۶
  - ۷- تفسیر سوره های فاتحه و اخلاص و قدر از محمد طاهر قمی  
۲۰۷ - ۲۱۶

۱۲۸۴۹





آن روح بنانی را که بارت از قوت نامیه است بهر سزایش و نما اعضا  
ظاهر شود و این مجموع در ماه سوم بود و چون نشو و نما بظهور آید و روح  
بنانی قوه یابد و جگر و معده قوی شود و بر اینها غذا قادر گردد و زنده  
روح بنانی را که در جگر است دل از اجذب کند و بهر ذره دل در آید و دل از انوار  
و دیگر مضمر و نضج داده آنچه زنده و خلاصه است روح حیوانی از آن راه  
شر این همه اعضا بر سر نهاده است اعضا تمام شود و منبع این روح دل  
و باز آنچه زنده و خلاصه روح حیوانیست بدین در آید و دیگر مضمر و نضج  
یابد و آنچه خالص آن بشر روح نفسانی شود و مقام این روح و غایت و غایت  
لذات باقی ماند روح نفسانی و مقام این روح و غایت و غایت و غایت  
ماند روح نفسانی از آن راه اعصاب مجله اعضا و دست و پا و حرکت از آن  
در همه اعضا و جوارح پیدا آید و اینچند در ماه چهارم با تمام رسد بقدره  
انتهای و هو اعلم بحقایق الاشیاء و در ماه پنجم فیاض علی الاطلاق



روح انشا می کند که اگر روح اضافی نیز میگوید چنانچه در تفسیر آنکه نفی  
فته مرتضی مذکور است بر منظر و متبصر ظاهر و هویر است که فاعل  
افعال غیر و مبدع این احوال عجب نیست مگر ضای علیهم و خبر زیرا که اینها  
معلول محکم و متفق صادر میشود مگر از عالم و نیز عقلا اجماع کرده اند که حق تعالی  
عالم است زیرا که قادر بر هر چیزی است کما هو دلیل نقلی بر علم خدای تعالی است  
لذا جمله در تزیل آسمان است که ان الله بكل شیء عليم پس با تشبیه دلیل  
عقلی و نقلی که خدایتعالی عالم است و اما کیفیت علم خدایتعالی که حضور بر موصو  
اجابت با تفصیلی فغلیب با انفاق بر پس علم بر موصو معلوم نیست و بر مطلق  
همین وجه است که بدانند خدای تعالی عالم است چنانچه اعتقاد است با استقامت و توفیق  
العاد اسم اعظم است سید که خدایتعالی است یعنی زنده است  
زیرا که اوقات در عالم پس چنانچه اختلاف درین نیست و زاعی و اشیاء  
در معنی حیات منزه است و ابوالحسن بصری که از علمای معتزله است گفته است

حیات عبارت از متصف بودن خدایتعالی است بقدره و علم و قدرت  
است که حیات صفاتی است زاید بر ذات منزه است از صفات زیرا که اصل  
عدم زاید است و در سابق مذکور شد که او قادر و عالم است و هر که قادر  
و عالم باشد حق تعالی بود و لهذا المقصود چهارم آنکه خدایتعالی مرتب لغنی  
نوامنده افعال نیکیست و کاره است یعنی نواامنده افعال بد است پس دلیل  
عقلی بر مبر بودن خدایتعالی است که تخصیص و ترجیح داد احوال ممکن است  
در وقتی خاص در وقت دیگر و این ترجیح و تخصیص با الله است از  
مخصصی و مرتجی زیرا که ذات اقدس است تعالی بکمال ممکن و بکمال اوقات  
علی السیرت و هیچ چیز صلاحیت آن ندارد که مخصوص و مرتجی نواامنده  
شد بغير از اراده پس خدایتعالی مرتب و دلیل نقلی آنکه در کلام مجید آمده  
که اقموا الصلوة و نهی کرده که فلا تقربوا الزنا و فلا هت است که امر کردن  
بچیزی لازم دارد و اراده را و نهی کردن از چیزی لازم دارد و اگر است



پس بت خداوندی قائم و کاره است و محکس را خلدن در زینت و خلدن  
 که در مابین علما و واقع شده در معنی اراده است و خواص فیض المله و الشریعه  
 و الحی و الدین محمد الطوسی تغذ روحه المقدس فیض القدوس و جمالی اند  
 معتزله مثل ابی بن و النظام و الجاحظ و ابو علی و ابو القاسم بنی محمود  
 و از رزمی مانند آنست که این اراده علیست بنفع و او را داعی و باعث  
 و سبب ایجاد خوانند و مطالب بعضی از اشعار آنست که اراده صفتی است  
 زاید مغایر قدرت و علمت و نقص فعلت و حق عزب اولست که گفته اند  
 اگر تانی باشد تعدد قدا لازم آید و آن باطلست و التمس علی من اتبع الهدی  
**پنجم** لکن خدایتعالی مکرر است یعنی دریا بنده است زیرا که بر تان نقلی  
 دلالت میکند که متصف بشخص خدایتعالی با دراک و بر تان عقلی دلالت میکند  
 بر عدم آلات و محسوس در مابین یعنی مجموع آنچه ما دراک میکنیم از اشیاء  
 که عبارت از باهره و سمع و شام و ذائقه و الیه است خدایتعالی دراک میکند

به حاکم و الت و باید که ادراک خدایتعالی عبارت از علم او است بمکررات  
 و نیز اجماع بر اینست که خدایتعالی مکرر است منعقد شده و التمس علی من اتبع الهدی  
**ششم** لکن حق تعالی قدیم و ازلی و باقی و ابدیت و این چهار صفت لازم  
 و جوب وجودند و معنی قدیم و ازلی آنست که هر زمان موجود و مغرض  
 نسبت باین ماضی که بشر قدیم ازلی پیش از آن بوجود باشد و پان او آنست  
 که آن زمان که هنوز آن زمان نبود و هنوز هنوز نبود و بود و نبود را نبود  
 که ذات اقدس حضرت واجب الوجود بود و باقی آنست که با همه از منزه بود  
 باشد و ابدی آنست که هر زمانی که فرض توان کرد نسبت باینست قبل ابدی  
 با او باشد و سر مدی مثل مجموع این معانیست و دلیل بر اینکه حق تعالی سرمدیست  
 آنست که او واجب الوجود است و عدم بروی محال است ثبات می یابد که او  
 سرمدیست و هو المطلب **هفتم** لکن خدایتعالی متکلم است و این اتفاقیت  
 نزد علما و متفلسفین درین نیست و خلدن که واقع شده میان علما و متفلسفین

کار خدایتعالی قدا عدم بر تان و قدا عدم لایق و درگاه عدم طلاق بروی مج



علامه زمان و استاد فضلاء عالیشان عالم علوم جوئی و کلی شیخ جمال الدین  
مهر حلّی رحمه الله فرموده که مراد از کلام حروف سمعیه منتظر است  
و معنی اینکه حق تعالی متکلم است آنست که او آفریننده حروف و کلمات  
جسمی از اجسام و جهات اشاعره گفته اند که کلام خدای تعالی معنی است  
که قایم بذات حق تعالی مغایر علم و قدرت است از قبیل حروف و اشیاء نیست  
این قول با معقولست زیرا که دلیل آن نام نیست و دلالت میکند بر ثبوت نقلی  
که حق تعالی متکلم است چنانچه در قرآن مجید است و کلم الله موسی و کلما  
و در تکلم سخن بسیار است اما درین مختصرات راه بان شدن ان العاقل یکفیه  
الاشاره **هشتم** لکن خدا تعالی صامتست و صدق خبریت مطابق واقع  
و کذب خبریت غیر مطابق واقع زیرا که اگر خدا تعالی صاوتی بود کاذب  
خواهد بود و این باطلست زیرا که کذب قبیح است بدیهه پس لازم آید که منتصف  
بیشتر بقیح این نیز باطل و ایضا کذب نفی است و حق تعالی منزه است از نقیص

لی صاوتی

پس صاوتی بشود و هم المطلب است علم از شیخ الهدی **مقصود**  
در صفات سلبیه آن نموده است **اول** لکن حق تعالی تمام کسبیت و مرکبیت را  
کویند که او را اجزا و ترکیب بهر قسمی و خارجی ترکیب فنی آنچه  
ترکیب با هیئات و حدود و از اجزاء فصول و ترکیب خارجی مثل ترکیب  
اجسام از جواهر یعنی غیر لای تجزئی و مرکب بهر قسمی و محال است جز خود همه لکن  
تحصل و تحقق مرکب خارجا و دنیایا و امتنع است و خوا او غیر است  
این بدیهست و اگر حق تعالی مرکب باشد محتاج جزا و اجزاء لازم وجود  
ممکنست و خدا تعالی ممکن نیست پس مرکب نیست و هم المقصود **دوم** آنکه حق تعالی  
جسم و جوهر و عرض نیست زیرا که اینها ممکن اند از برای آنکه جسم ممکنست  
که طول و عرض و عمق داشته باشد و جوهر ممکن است که موجود در موضوع باشد  
چون عقول و نفوس و عرض ممکن است که موجود در موضوع باشد چنانچه ارباب  
اجسام و دلیل بر سلب این صفات از بار حق آنست که جسم و جوهر و عرض



چنانچه مذکور شد ممکنند اگر حق تعالی متصف باین صفات شود لازم آید که ممکن  
و آن محالست پس این صفات از خدایتعالی سلب میشوند و هوالمطلوب ايضا  
بر بار تمام مکان و جهت و آنست زیرا که هر چه در مکان و جهتست ممکن است  
و بار تمام ممکن نیست پس در مکان و جهت نیز نقیض المطلوب ايضا جایز نیست  
بر خدایتعالی لذت و الم زیرا که این هر دو مستلزم مزاجند و مزاج بر خدایتعالی  
رو نیست اما حکما و صاحب قوت بخور لذت کرده اند و گفته اند که لذت بر  
چون نعمت حسی و عقلی لذتی که مستلزم مزاج است لذت حس است بخلاف لذت عقلیه  
که از مزاج در کار نیست و ثابت شده که خدای تعالی متصف است بکمالی که  
لایق باوست و مع هذا و مدرك خود و کمال خود است این ادراک را  
اهل حکمت لذت نامند و اما متکلمون قایلند لذت را برای آنکه اسما  
و صفات استند که تو قیفیه اند یعنی موقوفند بقول الله صلی الله علیه و آله  
و این خود در شرح شریف وارد شده و ايضا خدای تبارک و تعالی متصف با غیرت

بذلک

زیرا که اتحاد باطلست مطلقا خواه در واجب الوجود و خواه در ممکن الوجود  
و معنی اتحاد آنست که دو موجود یکی شوند بمرتبه که هیچ وجهی بین الوجود اعتبار از  
هم نداشته باشند و این بدیهه باطلست و قول انصاری که متحد شدن لا هویتیه باری تعالی  
بنا بر مسوئیه عیسی علی بنیای علی السلام ازین باطلتر بد آنکه اتحاد و حلول متناقضند  
غالباً **سیر** لکن باری تعالی محال حوادث نیست یعنی متصف بصفات  
که آن حوادث بشهر و قایم بذات اقدس او بشهر چه اگر صفات او حادث  
متجدد باشند تغییر و انفعال لازم آید در ذات و اینجاست زیرا که صفات  
خدایتعالی کمالیه اند اگر حادث میشوند عدم کمال بظهور آید تعالی الله علو اکبر  
و ايضا تجدد و حدوث مستلزم نقص اند و نقص بر خدایتعالی رو نیست پس  
محال حوادث بشهر و صفات او بشهر غیروا است او باشند و هوالمطلوب **حیاه**  
لکن شیخیان و حکامی نیست یعنی دیده نمیشود زیرا که او مجرد من جمیع الجهات  
و دلیل برین مذکور شد و عقلا و نقلا و دلیل عقلی آنکه اگر باری تعالی



مرئی بشهره آید در جهتی خواهد بود پس لازم آید که جسم بشر و این باطل است  
چنانچه پیشتر مذکور شد و ایضا هر چه مرتبت در مقابل است یا در حکم  
مقابل و در مقابل یا در حکم مقابل در جهتیست پس اگر خدایت عامی باشد  
در جهتی خواهد بود و این محال است پس ثابت شد که خدایت عامی نیست  
اما دلیل نقلی آنکه حضرت موسی علی بنینا و علیه السلام هم طلب رویت کرد  
جواب آنکه لکن تر آنی یعنی هرگز مرا نخواهی دید و اصل لغت گفته اند  
که لکن از برای نفی موبد است هر گاه که موسی علیه السلام نتواند دید دیگران  
بطریق اولی نخواهند دید و دیگر آنکه بارتقا تدرج خود نموده بعد از آنکه  
چشمها او را چنانچه فرموده لا تدركه الابصار و هو يدرك  
الابصار پس اگر کسی ثابت دیدن کند نقص خواهد بود و نقص بر خدا  
تعالی روا نیست و آیاتی که ظاهر آنها دلالت بر دیدن میکنند بگویند و  
آنچه حضرت امیر المومنین علیه السلام گفته که عبادت نمیکنم ضرایا تا نه بینم آن

و دین چشم ستر است نه چشم سر **پنجم** لکن بارتقا باشد نسبت اتقا  
کرده اند اهل ملت که حق سبحانه و تعالی شریک ندارد و دلیل عقلی و نقلی  
اما دلیل عقلی که ما خود از برای این حکایت است که اگر چه واجب باشد لازم  
آید که هر چه ممکن الوجود شود زیرا که بحسب الغرض هر چه در وجوب بود شریک خواهند  
بود و درین حکام خالی ازین نیست که امتیازی از هم دارند یا نه اگر هیچ  
وجهی از وجوه امتیاز از هم ندارند پس تنبیه است که عبارت از خود بودن است  
حاصل نشد پس واجب الوجود یکی بشر و اگر از هم امتیاز دارند لازم آید که  
هر دو مرکب باشند نسبت لکن هر یک اطراف اشتراک و طرف امتیاز را بر سر سید  
و مرکب همین معنی دارد که از هر چه یا زیاده حاصل شود پیشتر مذکور شد که برای  
تعام که نسبت و اما دلیل نقلی که متکلمین آنرا دلیل مانع میگویند اگر چه  
این دلیل را ایشان عقلی شمرده اند اما چون ما خود از کلام مجید است و بنعم  
نقلی شمرده اند و قوله قال لو كان فيها الهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بقیه

الوجود



در زمین و آسمان خدایانی که این صفت داشته باشند که غیر خداست و نباشد  
باشند هر آینه نظام عالم فاسد شود زیرا که اگر یکی اراده حرکت فلک کند و آن  
دیگر اراده سکون همان فلک نماید در خیال از سه صورت ظالی نیست و هر سه باطلست  
**اول** آنکه اگر مراد هر دو برآید باطل است لکن در آن واحدیشی هم حرکت نیست و هم  
سکن این بدیهه البطلانست **دوم** آنکه اگر مراد هر دو بر نیاید باطل نیست لکن لازم آید  
که فلک ساکن بجز در صورتی که **سوم** آنکه اگر مراد یکی برآید و یکی بر نیاید در صورت  
و مقصد بهر یکی که در هر دو وجهی هم بجز این نیز باطل زیرا که غیر خدا و هیچ  
بدیهی در محالست پس ماند که خدا را شریک و مانند داشته باشد و این صاف نموده که  
**قال هو الله** لیس و هو المقصد **ششم** آنکه مسووبت از برای تمام مضافات و احوال  
زیرا که اگر خدا را مضافی قادر بقدره که معنی است و قادریت که حالت و محض عالم عالم  
یا بعلمیت بشر و باقی حیاة و با حقیقت بشر الی غیر فلک از صفات لازم آید که  
محتاج بجز در صفات مختصه بجزایر قدرت که معنی است و قادریت که حالت

در ظاهر و باطن لایق است و استیلا بر ما آنکه بر رسول خود اعلام کند که فلان  
شخص لایق است پس رسول او را بعد از خود نصب کند و قایم مقام خود  
سازد و اگر خدا و رسول امر امامت را بجای بر جوع نمایند بسیار که خدا را کسی را  
امام و پیشوا کنند که فی الواقع انفس اینچنین از الوهیت لایق است و استیلا  
و در ظاهر خود را بصدوح و فندخ آرسته و در باطن بفسق و فجور مشغول گشته  
**شعر** از برین طعنه زنده برآید و از روش ننگ مبدار و بریزد و مقصد از این  
مقدمات آنست که اجماع بر این عظمت لایق است از کان دین و خلقی است لکن خدا  
و رسول برای کسی معین نمیشود بجز بقول خدا و رسول و ایضا واجب است که امام افضل  
و اجماع و ائمه و علم اهل نشان خود بجز زیرا که او پیشوا می طلست و اگر در میان مردم  
کسی بجز که دانا تر از او باشد هر آینه لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل آن باطلست  
هم بدلیل عقا و این ظاهر است و هم بدلیل نقلی چنانچه خدا تبارک و تعالی در سوره  
یونس فرموده **افمن دعی الی الله حی ان یتبع امن الامم** ای محمد ای



این بعدی فاکه کیف تخم کن ترجمه این نیست که آیا پس هر که راه نماید  
 بسوی حق سزاوارتر است که مردم تاج او بشویند یا آنکس که راه نیابد بخود و دیگر  
 بلکه راه نماید و را حکم میکند که برابر میاید کسی را که راه نمائند است یا کسی  
 که راه نماند تا آنکه با و راه ننماید و اگر کسی تعصب و جدل را رها کرده از سر ارضاف  
 حاصل و تفکر کند باید بداند که امام باید از صاحب خود و رسول منصوب و منصوب  
 و افضل از آن حق و الهی است و از این **مطلب سیم** در بیان  
 آنکه بعد از حضرت رسول علیه السلام در جفا فاصله امام حق و خلیفه علی حضرت امیر المؤمنین  
 و امام علی علیه السلام و قاید غر المحجلین و قاتل المشرکین و عبود الدین است و نبی  
 علیه السلام بنی ابطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و این و بر این بر امامت  
 انصرت بسیار و پیشمار است صیغه دلیل و برهان الهی است حضرت گفتی که قبل  
 است که کسی در روز روشن آفتاب بنور چراغ بخیر بگشاید الفطره السیریه  
 و چنانکه در سبب اقبال بعضی از علما عامه منکر و خاطر خطور کرده و غلطی بر اعتقاد

راه پیمند اما علما را شایسته است بر این خدایان است و در امتداد هر که از نقل کرده  
 به الحقیقه اگر کسی اندک فکر کند و تعصب را بگذرد راه مذکور امیدوار حضرت امام  
 المؤمنین علیه السلام پیغام که خلیفه رسول است و دیگر را در آن حق و نصیب است و اگر کسی  
 و تعصب و جدل کشید هیچ حق در مرکز حق قرار نمیکند زیرا که تعصب حالتیست که هرگاه  
 عارض کسی شود و آنکس سبب آن نظر از حق میپوشد و باطل را بر حق اختیار میکند  
 و چنانچه این مقومات معلوم کردی اکنون بداند که در مقام بعضی از متوفات که در اصل  
 و شرح نیست و فایده بظلال خیالی دارد و مذکور شد و افضل و فاضل از زمین و علم علی  
 مستخرجین و محسنین محمد شهنشاه رحمت الله جعل الجنة مشواه و در فضول حق  
 آورده که چشم هر مومنی مصطفی صلی الله علیه و آله که شرف و اکرام مخلوقات و مقصود  
 عالم روح و جسمانیت بر ارباب حلت نمود و در آن بسیر و گردش حقایق کشف  
 که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس است و دلیل انجمن است که بعد از عباس  
 هم انصرت است امامت با و میرسد و با آنکه نافی از ایشان کسی نماند و حقایق

مطلب

مطلب



قابل مباحث حضرت امیر المومنین علیه السلام شد و پس ایشان را که در کوفه  
 کشته که با بکر بن ابی قحافه امام است و دلیل این کرده آن بود که بیشتر مردم او را اختیار  
 کردند و بغیر ازین دلیل گیرند از آن کسی را بدین سخن بزرگست اصل نبوت را مطابق کند  
 حضرت صادق علیه السلام قاضی حضرت را که دانی بران فرموده و این در فضل فضل الله  
 هستند در آن رساله بیان کرده اند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و همچنین صاحب کرامت که بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 و بابت در قول معاویه بن ابی سفيان که بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 عقل را قبول کردن آن را بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 بر الحق و نظام سرخ برین اعیان نماید حتی تا عده استیجا و استیجا و استیجا  
 و اقامت که در مخرج غریب کن اعظم و مطلب احسن و مبرور نکرده مردم و روح  
 کند و شام حاشا **صلوات** که بعد از وفات حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و آله  
 مردم در سقیفه ای ساعده و آن مکانی که بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است

۱۸

جمع گشته و با یقین جلیقه متر و بوزن بعضی کشته که بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 بجزیه و کفین آنحضرت انتقال دارند و با بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 بر بکر بن ابی قحافه که بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 پس با بکر و عمر و عبد الرحمن و عوف و خالد بن ولید و غیر هم از جهت انصاف و مهابت  
 کشته بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 عباد الله انصار از بزم با بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 و بعد از خالد بن ولید و بعد از ابی سفيان که بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 کردند و او را در کوفه فرمودند و بعد از ابی سفيان که بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 که کشته و در بیت نموده احمد بن حنبل در سند خود که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 در مسجد خرقه چند کس از مومنان بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است  
 مسجد شهادت طلبید که کس در روز غدیر حاضر بود و حدیث بزرگ است بانی بر مومنان و مومنان را بزرگ است

فقه مولاه



صبر کن و مظلوم باش و بعد از آنکه از تعییل و تکفین و تدفین آنحضرت  
فارغ شدم با فاطمه و حسن و حسین مردم را بید و خواندم از عداوت و غداوت  
تخلف و رزیدند و مطیع شیطان شده کردن از اطاعت نهجیدند و غیر  
از سلمان و عمار و مقداد و ابوذر کسی میکرانقیاد نکرد و اطاعت ننمود پس  
خاکش شدم و مصابر بنوم و پنج بغض و حسد کنی قوم را با خدا و رسول  
صلوات الله علیه و السلام این مرتبه دیدم طریقی میرش کفتم و شمار وید ایچ از حضرت  
صلوات الله علیه و السلام و قیود ایچ و بیاد و بکر و مید و خاطرشان آید کنید  
و حجت بروی ثابت بن ابی ذر بعد از آن ایشان آمده در حواله دواشی منبر نشسته  
و چون ای بکر منبر شد **اول** خالد بن ولید العاص برخواست و گفت ای ابا بکر هرگز  
از غضب بارتنا و بد رستی که معلوم است آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
گفت در روز فزیه که از معشره مهاجر و انصار شمارا وصیتی میکنم از آنگاه  
و بجای آید و آن وصیت اینست که علی علیه السلام بعد از من خلیفه من و امام من است



و خدا را تبارک و تعالی باین وصیت امر کرده و اگر می فظنت و صفت من  
 نیکند در احکام خواهند کرد و دین شما مستحکم خواهد ماند و امانی شما از برای  
 خود تعیین کنند بدین شما خواهد بود آیا اهل بیت من نیستند در امر است  
 بعد از من خدا یا آنکه طاعت اهل بیت من نماید و نگاه دارد و وصیت مرا در باب  
 ایشان حشر او را بمنزله ای تو نیستی خود را بر اینی او که در دنیا و آخرت و نیکو  
 خلقت اهل بیت مرا قبول ندارد و بستی که عرض کنی مثل زمین و آسمانست بر او  
 و اهل بیت را که ان بسط گفت خوش باش با خدا که تو از اهل بیت نیستی و کعبه  
 تو عمل میکند خالده بن عبد کوفت با بن الخطاب خوش که زبان تو بادل کجاست یعنی  
 شرک را در قسم بخدا بر تبارک و تعالی تو شس از کمترین مردمان میدانند و حرب کم  
 بایه ترین در لب خیمه سترنی مردمان در قدر و مرتبه و کم نام تو و کم تو  
 کمتر از هر آنکه که در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و تو را  
 زین مردمان بودی در حرب و جنگ بجز من که کسی در روز سحای و کم و تو در میان

ظ  
 رخصه

ص

این است

این که است مثل شیطان که بر دامن میگوید که فر شویده چون کافر شوند که بگویند  
 از شما بفرارم تو شیطان در خود آتش فروخته محله خواهد بود و فلک خوار از ان  
 پس عمر بن خطاب نور چراغ دل خود را روشن کرد و خالده بن عبد کوفت و بعد از سلمان  
 برخواست و چند کلمه باین مضمون بیان نمود که گردید و گردید یعنی آنچه خدا و رسول فرمود  
 بودم نکردید و آنچه شیطان فرمود کردید پس گفت که ای ابوبکر هرگاه از تو ستم کردند  
 بگو رجوع خواهم کرد زیرا که تو فرق میان منیکه بد نیستی آن کرد و چه عذر دار که مقدم  
 بدستی بر کسی که ایمان از من است از تو و اهل بیت است و بدیست بر من و اهل بیت است  
 و نزد دیگر است بگوئی از تو و مع هذا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقدم است  
 در جهات خود و وصیت کرده در وفات خود و شما آنحضرت با فرمودش که خالده  
 و عده نمودید و عهد بستید که مخالفت امر آنحضرت بکنید و بدان مقدم  
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر شما از اطاعت است با یکدیگر که بقبول فرمود  
 بردارم که کسی را که بقبول نماند و بکنید و بکنید عتاب منی او تو خود میدان



که هر کوی چه بر وی بعد از این اگر تو بگویی و پشیمان نشو و باز کردی و حق منور کنی  
 امید من که بجات یاب در آنوقت که تنها در قبر باشی و با ابی که چنانچه ما وصیت  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شنیدیم تو هم شنیدی و درین کار که ترک کن شد  
 عذر زاری فکر کن پیش از آنکه سر رشته کار از دست تو برود و از دست  
تو بماند و ما علیکم الا بالکرم المبین و بعد از آنکه خبر بگوش  
 و گفت از حضرت تو شنیدیم بفرمانت و که شنیدیم آیت الهیه که متوجه فرمودی  
 شکر دین شما انداختند و اگر این امر را باطل است رسول صلی الله علیه و آله بگوید  
 اختلاف بهم غیر رسید هر که شنید شنید و گفت که باین و آن و نیز هر که بقت  
 خدمت نماند بطبع خدمت افتاد غم هم بریزند و کنان تا قیامت در آن ایستاده  
 که اول بوقت اختراع این بدعت کرد و بدست که محمد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود که ما این امر بعد از من علیکم است بعد از من و فرزندان من و علیکم السلام  
 و بعد از این فرزندان امام حسین علیهم السلام و شما هم از قول رسول الله صلی الله علیه و آله

والله

پوشیدید و فرمودش که دیدن هر کس با سر و لب سید و یا شیطان شهید و آفت است  
 آفرید و نافر و خست و زده و بزرگ شمر این کار بکشید و بجز از خود برسد و ما الله  
 ربنا فلا یغافل عما یعمل بعد از مقتدا بروایت و گفت ای ابی که بر کردی  
 ظلم که بر خود کردی و تو بر کن و امرش را اما رضا خند و قبول کن سخن بفرمود  
 و باز و کسی که بجهت این خطا کردی و سیم کن این امر را بجهت آن علی بن ابی طالب  
 علیه السلام که تو اصل آن نیستی معلوم است که عقده مات و خدمت او را خدمت رسول  
 صلی الله علیه و آله و اگر کنی تو و جمیع مردم افکنده و لازم بر تو نموده و فرمان است  
 باشد و در زیارت و فرمان او میری و این دلیل بر پشت بر بطلان خدمت تو نمایی  
 که یار و مددگار است درین امر و شما علم نفاق را از آن منبع فتنه و شر و معدن  
 شقاق عمر و عیال آموخته اید و در آن وقت که بر شما و دیگر منافقان و غزای  
 ذات سلسل امیر مجید و تواجد شکوه بود و در تحت رایت فرمان او بود  
 اکنون تو کجا و خدمت کجا پریم کن و خود را ازین امر معزول که از آن پیش از آنکه

الار...



نخواه تا در حیات سعادت و سعادت مانی زینهار که بر دنیا فریب بخور و بسنج و شش غیر  
مغور و مکر و دنیا رود و از هر وقت با کثرت تو بخدا بر تبارک و تعالی فرج و نوازی  
عمل تو داده خواهد بود و تحقیق میداند که بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
امیر علی بن ابی طالب علیه السلام است نه تولا بی این امر از دیگران پس بدین کن کار را بصاحب  
آن چنانکه خدا و رسول با او مستقیم اند و اگر چنین کنی از عذاب عصیان و از عذاب  
کفری و الی الله ترجع الامور بعد از او برین اسلمی بر حضرت و گفت انا لله و  
الیه راجعون کسی که حق را از باطل جدا کند و کجاست بگوید که حق است و باطل را  
آیا و امورش کرده یا خود را بر سر امر غیر میبرد یا خود را با از مسیحی و یا از و برین طبع  
راه ترا زده است یا بلیس ترا گمراه کرده آیا در یاد تو نیست که حضرت رسالت  
صبر علیه و آله و سلم را امیر المومنین نام کرده و در اکثر اوقات او را با این نام  
میخواند و میگفت که امیر المومنین قاتل کافین و طاغی و در قین خواهد بود یا با یک  
از خداوند است که تا بر سر من مرم دارد و خود را در یا بسجش لدا که در توان یافت

و خود را

و خود را از کفر و بدینی نگاه دارد و حق را بصاحب آن گذار و جان مکن که ترا  
ستم که در هر وقت میکنی بخند فلان کنی من المجرمین و بعد از او  
عمرار یا سر بر خوات و گفت اگر و مسلمانان را نمیدانید باید که اصل بیت حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در بامات و لا یقین بخندت و اما تر از ما موزین  
و همه بنشیند بر مومنان و نگاه دارند از شریعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و نه از حق و ایندیش نیستند تا بکنند محتای ترا مارشته و بنشانند و ظاهر  
نگرد و بی بینی کافی بخور و عالمیان و فتنه و فساد و بسیار که در وقت  
واقع نشود و دشمنان طمع ابطال این نقشه معلوم همه شهادت کنی یا شهادت  
و انبیا بنی امر و علی علیه السلام از میان ایشان حکم خدا و رسول الله علیه و آله و سلم  
ولی و امام شهادت و بر شما ظاهر است که سدا و ابی لدمیچ شریفی از علی علیه السلام  
و بسیار که فاطمه زهرا علیها السلام را خواستار نمود و حضرت بهیچکس و بغیر از او  
و نیز فرمود که انا مدبر العلم و علی بابها و هر که اراده علم و حکمت حضرت را بخواهد



دارد باید که اول از در در آید و مجموع شما در امور دینی ناپدید و بود و او  
احتیاج دارد و او اندام شماست نیست پس چه سبب می آید و پیش از احتیاج  
دینا بر اوقات مینماید تا کنید حق را که خدا را تا با حققت داده و در دین بدان  
نمود بر مکررید فَلْيَقْبَلُوا خَيْرًا بعد از وانی که کعب بر فرشت و گفت یا ای  
انکار من که حق را که خدا اینک غیر از او داده و او که همیشه بر سر خدا را می  
شود و ضعف و صفت او نماید و از فرموده او می آید و زکند حق را پس که چه  
آن نیز که تو اهل آن نیستی و در غایت و کلام ما زده بلایک این کار پشیمان شوی  
و توبه نهایی و خود را بکنه و وبال نینداز و فرشت خود را از عیسان ضعیف  
سازد و مخصوص خود کنی امر را که خدا را تا در کتاب آنرا بفرموده است و دریا خود را  
از وبال این عمل و بد آنکه بودن تو در دنیا بسیار کم و از هر چه که رفتن تو با قوت تو  
باشد و تو از خیر است و بر تو آمده خواهد شد و فَمَا يَكُنْ يَبْطُلُوهَ لِلْعَقِيدِ بعد از  
حضرت عید بن ثابت بر فرشت گفت مردمان آیا آگاه هستید که رسول الله صلی الله

علیه و آله

علیه و آله شهادت مرا که در آن متوفی و منها بودم قبول نموده همه گفتند بلی حضرت  
پس گفت که او هر چند هم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود که اهل بیت  
مستحق میان حق و باطل هستند و ایشان را مانند ائمه است و این را باید نمود و  
گفتم بشما آنچه در ستم آن الذین اشدوا الکفر لا ایمان لکم یضرب الله  
شیئا و لکم عذاب الیم بعد از و ابوالحسن بن علی بن ابی طالب  
گفت من حاضر بودم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و عذر رحم علی علیه السلام را  
با خود بمنبر برد اینها که چنانکه خبر او را مکرر از خلافت و بعضی گفتند او را مقرر کنند  
بر کسی که خود مولای اوست پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی و اهل بیته است  
و نصیحت کننده ائمه است و همه شما از حضرت این سخن شنیدید و حالا  
انکار آن میکنید آن یوم الفصل کان مصفا تا و بعد از و سهل است حدیث  
بر فرشت و حدیث حضرت لعنه الله علیه و آله را آورد و رسول الله صلی الله علیه و آله  
و گفت از عیسی فرشت که او باشد بر من که او هر چند هم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله







خالدين وليد باهرار كنند ايا بگو اكره كنند برادر و خاله شسته بركوب  
 بنی ششم بخت قیام نمایند و ازین مشغل محروم بزند پس ایا بگو اكره  
 آورند و شمشیر كاشیده با عر بر در سجده اند و عمر سو كند و در اكرام و ذله نشا  
 كنی كود بهر و چشم او را بهر دن آرم پس خالدين عید العاص بر نویت گفت  
 باین مضمون ای خشمیه ثانی خود را آتمید بر مید بر با این بخت كه بر تو كه آمده  
 را امر می رسد و الله اكبر شمشیر را بر تیر تر اند زیرا كه بخت ضار تقا با است اكره  
 كنم و یكن در قوت شمشیریم و بر شا خالیم تا قسم امام و پسر او متابعان خود را  
 بصبر بر مید پس بلكه مباد و آتش غضب كند كینه او و او را بختغل  
 شده و عداوت از بدین پیران خود بر كند و بالتام كافر شده از دنیا  
 و آید خنجر حق تا فرموده كه العوا بشت كز او نفا قوا و كنه شمشیر با  
 كشیده برادر صخر خالدين شاهی را به بدین ویم ابدان حضرت الامیر المومنین  
 مدینه اند كنم كه با خالدين قدره و عداوت و سو كند و در راه خوار برك و شمشیر

مدینه

بر هم كس ظاهر شد و حجت بر جمیع ایشان ثابت گشت و در مجالس  
 رضائیه بر خوارت و كوفت الله اكبر نشاندند و شنیدم لذری و علی كشته و كز  
 كه نشسته بشیر برادر و این عزم فریاد كس این خود و جو آید و آید و قتل  
 نمایند هیچ ندارم كه انجاعت شما بشید پس عمر قصد بیان كرد و امیر مبرز  
 مدینه اندم و پسر او را كشیده و از پا و افتاده خود را با خاک كیسان  
 و فرمود باین مضمون كه بخت اكره كه كلمه الله یا ایها الذین امنوا استعینوا  
 بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين و صریح و صریح است  
 صلوات الله علیه و آله بجهت مصابرت زهرش نبود و بر آید عجز و بوقم ظاهر  
 بعد از آن حضرت امیر المومنین علیه السلام روز مبارك بجانب اصفهان فرمود  
 و گفت بروید كه رحمت خدا بر تبارك و تقا بر شما باد و الله كه دیکو اهل كج  
 بشوم مگر بار زاریت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بجهت قضا و كنه عداوت  
 مردم را در صیرت كذا شد **اول** آنكه شجره حضرت امیر المومنین



علیه السلام سوال کرد که یا امیر المؤمنین شما را مردم غالب غالب میدانند پس کم  
 بسبب طلب حق تو نکردید و با خلفا شریعتی هم قائل نبودید و مصابر نمی بود  
 آنحضرت هیچ جواب نداد تا آنکه ایام خلافت آنحضرت برآمد و منکذ است  
 ایشان از این امر و آنحضرت با جماعت خلافت نشست روزی یکی از غزوات  
 تعیین نمودند و از خدمت او بر او بی جمل آمد و بعد از آنکه او را با کینه عقاب  
 و خدمت آنحضرت از او داد و آنحضرت که خلفا شریعتی نداشتند که بود و حاضر شد  
 حضرت فرمود این باب شخصی است که فتن روزی از خدمت مبرک من و می  
 نروم بر سیده جعفر در آنوقت تا آنکه مرده معاند می بودیم او را از خدمت من  
 امروز این جوانان بشرف الشکم نیستند پس در کار ما مصلحتی است که  
 شما را عقل بان نرسد العصر عمره بفرمان چند نفر بسیر در شهر در بر گرفته  
 در اطراف و جوان مرد را بر او قتل بهت با یکدیگر آوردند **سید** که  
 که در یکا زیر آرا ده کنند بعد هر یک از آن درشته باشند و زن هم متفق

شکر

شوند و اگر یکدیگر بر اتفاق کنند بعد هر یک از آنحضرت و نواز شیطانیان  
 رفیق معاونت و تقویت ایشان کنند امدا افعال قبیحه و قبیحه بیشتر از افعال  
 حمید و حسن است و از این سبب که مردم تابع اند و منکر اند حقند پس بنابرین  
 اگر تابع حضرت امیر المؤمنین است و آنکه مطیع خلفا شریعتی است یا از غیر خلیفه  
**سید** از خدمت حضرت در تاریخ نادر الحیات که خود و نسیم از خدمت حضرت  
 صدر الشریعه و دیگران است با یکدیگر برآمده خطبه خوانند و خلقی چون **سید** حضرت رسول  
 صدر الشریعه و دیگران را دیدند افغان از ایشان برآمد و بولنگان ابی که می  
 و گفت اگر که ما را و بخار که ایمان بخدا آورد و آید و در آن بر شما شایسته  
 و آموزش شد شما را یا اینکه اگر امر بر شما غالب یا از حق گوشتن عاجز نشدید و معلوم  
 نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر چه گفت و شما را چه وصیت فرمود  
 و شما جمیعاً قبول نمودید و اطاعت کردید و این کار چه برین داشته که حق را  
 و باطل را بر حق احتیاط می کنید و با خود نظر ندارید و آنکه او از شخصی را می بینیم

مطلوب



و روی او را نمیدیدیم که میگفت یا رسول الله وصیت ترا در باب خلافت حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تو انکار نخواهند کرد و مخالفت او خواهند نمود پس  
 گفت یا رسول الله چگونه سخن میگفت آنحضرت فرمود که آن فرشته بود که از منزل  
 شدن امت نزد حق خلافت و حق را خبر داد و ای نبی کوی تو وصیت میکنم  
 که علی را و ناصح امت هست و بعد از من اتمام حق است که با مات او حاضر شود  
 شکننده باعث منبر و منکر نبوت من بود و روز قیامت لذت شفا عتبت من بود  
 خواهد بود پس بنواشد و جماعت انصار و کنتند بالی جهت خطابت بر تو بالا آمد  
 گفتی راست گفتی و پان کرد آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بود و بعد از آن  
 وفا کرد و چرا که خدا را و ازین روایات مذکور اینها را با یکدیگر آنحضرت را بعد  
 نوشتید نیز اما اینها و آنرا که حضرت است و من الله و اعرف من الله در این  
 مذکور از التمس است **در باب** ابو طلحه و ابن عباس و طایفه از اعیان که در غیر خطابت  
 یکی از اینان بود که است که سیر من چگونه می دانم که او را در این منبر می گفت

از چهار کار بر توفی ترسم که اگر کتبه مردم را نکند و خاموش نشد عتبت من است البته چهارم را  
 باید گفت و پنهان نباید داشت کتبه مردم است که مذکور شد و فرزند رسول صادق  
 زهرا صلوات الله علیه را باز رفتی و حال آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله  
 عمر گفت این مهمل است بعد قسم که من بدان ششتری ترسم یعنی این چهارم است که  
 صفت حمیده است و اعاقل معتقد شخص بود که صفت حمیده است که از رسول الله صلی  
 علیه و آله و آله را که در این چهارم است و کوشش من است و این است که بار و بار  
 او است اما هر قدر **در** کوشش سخن بیاورد اعتبار **در** نمودن و از من است  
 لذت من است که در حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آله و در این است و رضی است  
 که هیچ فقر و محرومیت نیست که شافر لذت در این است و اصل آن در حق  
 در خانه امیر المؤمنین علیه السلام چهارم عمر بن خطاب است که در این است که اصل آن در حق  
 در خانه ملت و امر و میگوید در خانه علی است آنحضرت سر بالا کرد و گفت که است  
 که خانه من و علی است که میگوید و ازین سخن چندین مفهوم میشود که او را اعتقاد بایست



وافی در بیت و صادق خلق علی الحق بنوده و خیر او کند و عباد را ریتانی که اول  
 دهنه منور بجای و مصطفی نکته و اضا اید عثمان مرا خضر لایحقی و اگر عثمان  
 بجای است و از جمله اید او است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم العاصم العاصم بن  
 هر ان لحظه نوبت خلافت پس عبد الله بن عمر بن عثمان رسید و زمان او تا حکم  
 العاصم بن عبد الله آوردند و او را وزیر خود و نکست خود را بود و و خضر خود را بنقد  
 در آورد و این کار را اکثر صحابه پسند آمدند و خیر عبد الله بن عمر کردند که او خلافت را  
 عثمان را داد و صحابه اتفاق مکنونی نوشت و فعال قبیله و اعمال شنید عثمان را در  
 درج نموده و بعمار که پسندیده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از بزرگ صحابه بودند  
 که عثمان و عبد الله بن عمر و عمار بن ابی رباح را داد و او را نانش آمد و فرمود که عمار پسند  
 را نود و خیز لکه بسیار رشکم او را و تا بخورش و ابا و در دست ام جعفر بن  
 خضر پسند بعضی از صحابه عثمان را ببرد و آن گفت و صورت آن حال را معویه بن عثمان نوشت  
 عثمان بمعویه فرمان داد که ابا و را بر شتری بپایان نشاند و همراه خود

خوی که نکند ارد در راه آرام بگیرد و بدین فرستد معویه بن عمرو عثمان قیام نمود و ابا و را  
 بدین فرستاد بسیار خسته و شکسته در پیشان و خسته عثمان او را دید گفت که هر چه  
 مرا در دستم نکته گفت خرم جابستم و خوی تویم پس او را بر بده که بجای نانش بود  
 و رستد تا آنجا که او را رست ایزد رست و مالک از در با جمع کرد که می آمدند بغیر  
 و تکفین او قیام نمودند و خبر فوت را بدین آوردند و عمار گفت که خدا را حق ابا و را  
 و ما مرزا عثمان را نانش آمد که گفت ای ناکس می بندار که فرزند من کردن ابا و را  
 بشما شدم عمار گفت خدا قسم که این مرا با طر نسید عثمان گفت برید او را و بی  
 که ابا و را بطور این را باجا بونید عمار گفت بروم که امس یکمی کند که ام او است  
 از امس یک تو برگشت که چون نوشت عثمان مرا بر منصف شد و ابو سفيان را و  
 آمد و گفت امیدوارم که چنانچه دولت ما باز آمد و این ما نیز باز آید و این سخن را عثمان  
 و ابو سفيان را منع نکرد و چند سخن دیگر گفت که تظویل ارد شعر اند که پیش تو  
 کفتم غم دل رسیدم که دل از دهنه تو رفته سخن بسیار است و خسته تاب شد که هر







پس نزدیک رفت گفت ای امام سنانان برادر دارم که اندر بزرگوار است  
 و از جمله رافضیانست و هر چند با وی میگویم که بعد از حضرت رسول الله ص  
 بهترین حدیثی ابابکر است بعد از او و عمر و قول میکند و میگوید که بعد از حضرت رسول  
 صلوات علیه و آله بهترین و بهترین حدیثات امیر المؤمنین علی است که این جواب  
 او گویم و دفع حجت او نمایم ابو حنیفه گفت بجز درت بگو که چگونه بهتر میدانم را  
 از آن گوید که ایشان با حضرت رسول الله ص و آنرا نشسته بودند و علی علیه السلام  
 در عرض قتال موی که بعد از وفات آنست که این سخن را بگوید و گفتیم او در جواب  
 گفت که ضار آنست فرموده ان اشرف الموضعی من الفسیح و املو لهم  
فی سبیل الله برستی که بخیر خدا است و از مؤمنان نفسها را بکش تا که مباشر جهاد  
 شوند و اما ایشان را که در راه و نفقه کنند باینکه مرا این را بگویم پس  
 ابو حنیفه گفت که بگو برادر خود که چگونه بهتر میدانم را علی علیه السلام بر آن موجود که با حضرت  
 رسول الله ص و آنرا که بگویم که نه فوئذ فضل گفت که من این را بگویم و خود گفتیم و او

ایضا

این آیه را جواب من خواند که یا ایها الذین آمنوا لا تداخلوا بیوت النبی الا  
 ان یقذنکم و کنت هر کس از آن حضرت را که بعد از او بود که در آنجا موقوف گشته  
 ابو حنیفه گفت که برادر خود بگو که عایشه و حضرت اذن داده بودند فضل گفت  
 که من این را برادر خود گفتم او در جواب گفت عایشه و حضرت بجز صاحب خانه نشدند  
 ابو حنیفه گفت که بگو برادر خود که بگویم که حضرت هر خود صاحب خانه نشدند فضل گفت  
 این سخن را نیز برادر خود گفتم او در جواب گفت که ضار آنست و کلمه بگوید فرمود که  
یا ایها الذین آمنوا اجعلوا لک افواجک الذی آتیت اجورهن  
 این آیه هر کس که از حضرت مباشرت بجهت از و اج نکرده تا او را امر ننموده  
 پس ابو حنیفه گفت که برادر خود بگو که ایشان مستحق خانه بگزار شدند فضل  
 گفت که این را نیز برادر خود گفتم او در جواب گفت که حضرت خاتم الانبیا  
 صلوات علیه و آله و آله و اینها بدینجا رحلت نموده زن داشت و یک نفر خود را  
 نزد امیرها صلوات علیه و آله و آله و اینها بدینجا رحلت نموده زن داشت و یک نفر خود را



و بعد از آنکه بنویسید که این صحنه گفته است میسر است و آنی نه اندک طریقت  
 زینت انکار باشد و صفه از آنی نه یکش برسد لذتی حاصل شود و ترشند  
 پس این صحنه گفته است که این کینه این مرد را که و لذت خود را فرستاد و را بهانه  
 کرد است و همچنین میفرماید که در حدیثی است که در آنجا میفرماید که شیخ محمد بن  
 جمعی که در خط خود در روزی میفرماید که گفت که عارض که بلای علیکم  
 فرمود که سونی تحت الوش من غیر میگویم که سوزنا تحت الوش پانی  
 برخواست و گفت از بنوا مسلمانان و غورند که در و غلظت خود بر زبان میارند  
 باز میگویند اما که در سر سجد شده است شیخ نبوت شده از جواب  
 ما مقصد ازین میکانست که علی که در آنجا میفرماید که سوزنا تحت الوش پانی  
 توان و دیوانه را چون گویند زیرا که باشد که امر صلیف شده از بر آنست  
 و عزت و حشمت و مال و مال و کایلی که یکدیگر را این پسندیده و از خلافت  
 کس گفته اند که خود نقل کرده اند که تا به کمال کمال است بر پندیده و غمرو

کوتاه

گوشت فوک خورده اند و است خود صدرا که خواهر در آن مینا که حضرت  
 رسالت بنا به صلوات علیه و آله که گفته میفرماید است باشد که خدا را تمام کرد که تمام  
 فضل و کمال ترا بر دامن و ضرب بندم اما تو بر من کن که کینه های که بر تو  
 محقق است در سینها که آنرا از آنها رنگند که بعد از وفات من از اهلک بلغهم  
 الله و بلغهم الله عنون ابدا ان حضرت رسول الله علیه و آله که میفرماید  
 امیر و گفت که میرزا علی اسم هر اخبر و او که بر علی السلام کلام کند و منع حق و باطل  
 و نور آن بد که در آن جهنم خواهد بود اگر کسی که در و راعی از حق و اهل که که هرگاه  
 حضرت رسالت بنا به صلوات علیه و آله میفرماید است انک از انصاف خلافت  
 امیر المؤمنین علیه السلام خواهند نمود و ظلم را خواهند کرد پس هر چه ایشان از حکمتی  
 داده در مجلس شریف را میداد جواب آنست که ای حضرت الله تعالی میداد  
 که ابلیس آیم علیه السلام سخن خواهد که بماند اگر کسی گوید که نمیدانست که او دشمن  
 و اگر میدانست پس چرا او را چنین ملامت در میان مدیکه مقربین نمیکند

محمد بن اسماعیل  
 در این کتاب



پس در بعضی افعال خود رسول الله علیه السلام حکمتی و معنی است که خلیف را عقل با  
 نرسد اگر کسی را چشم حق بین و گوش حق شنو بنماید روایات مذکور از این تنبیه  
 اول است و **الف** در این که از این اشیاء عده که ایشان را اهل سنت و جماعت  
 بینا می دانند و بی مقام می گویند می شود آنچه در کتاب خود نقل کرده اند است که اصل مبدأ  
 ایشان چهار است و از هر کس از این مذکور می شود اند **اول** حنیفه اند که از خود  
 از حنیفه زنیان بن ثابت می خواند این متن که خوار و خوار می شود آورد که در شایسته  
غلام می بیند و در ظاهر نام داشت و او را از کابل می بردند و در آنجا می  
 آمد و جاری می نمودند و در تفسیر خود آورده که ابو حنیفه در اول حال ریزه می زد و چرخ  
 منصور را می گفت نشسته است و کثرت دارد و امام مردم را نزد امام جعفر علیه السلام  
 می آورد و همیشه می شده بر سلطنت خود تکیه می کرد و حنیفه و مالک اهل بیته و در اطفال  
 و وظایف و هم ساله برای آن متور داشت ایشان را فرمود که احداث مذمبی  
 نمایند تا بان کسب کثرت خلیف نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و تعلقات

که اندازد

که اندازد تا اختلاف است او را حکام می پذیرد ابو حنیفه و مالک بن نویر و حنیفه عمل نموده  
 کردند و از این قبیل افعال الذین بعید نیست زیرا که اکثر مردم بنده مال و منافع  
 بودند و همیشه خواهانند و بجزیر معلوم شده که شرف از این حکام قریه می خنجد گفته اند  
 بایمان و مسلمند او دانسته اگر ابو حنیفه یا طریقه حنیفه بجزیره اخذ حنیفه چند سکه درین  
 زیاده که عجیب می باشد و غریب خواهد نمود و مع هذا عقل نیز قبول این کلام می کند  
 و شایسته بار این مقدم ظاهر تر از قضیه خمس و مملکت بر شریک است بلکه آن  
 از تریق ملعون و تخریب حق است که در کتاب امر جیم و کار عظیم شدن و بکار  
 کوشه سید کوفین و امام ثقلین اباعبدالله الحسین علیه السلام مقتدر می باشد  
 سبب خلوص و غول جهنم است این همه خود را از ان عمل شایسته و فعل قبیح منع  
 نتوانست کرد پس ابو حنیفه احداث و اختراع سکه قیاس کرده مع شایسته  
 زاید و مان عمل نمود و شایسته که او از ان مایل کتابها نشد و تا حال اثر  
 آن اقوال باقیست بلکه تعلیمی و زخمی در تفسیر خود آورده اند که اول کسی عمل



بمسند تپاس کرد پس بعد گفت وقتی که مأمور شد سجده آدم علیه السلام که فرمود از  
 آتش و آدم بدعا گشت آتش بفرزد خاکست لکن سبب آنم علیه السلام سجده نکرد از  
 ابو حنیفه مسلم بن قیس سید است که ذکر آن مستحق نیست و بر هر کس ظاهر است  
**دوم** مکتوبه که اخذین خود از مالک که در ماست مذکور شد کرده اند و او نیز از خراج  
 بعضی بیان کرده ابو حنیفه را کاهن میگوید شاکر دان ابو حنیفه نیز بنی اسلام  
 میکرد و **سوم** مکتوبه که اخذین از شافعی کرده اند و نام او محمد بن ادریس بن سید است  
 ز عثمان بن ثابت و او طلب علم از مالک و محمد بن سید بن ابی حمزه رسل ابو حنیفه  
 نموده و صاحب فضول الحی گفته که نزد کتابی که یکی از شاکر دان او نوشته بودند  
 دیدم و در آن کتاب نقل کرده بود که در حال وفات شافعی از او بسیار فرمود  
 شدیم زیرا که تغیل و تکویر خود را بر جوی با صحن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نموده و دست  
 کرد که او را در جوار حضرت دفن سازند و از این سبب یاد او را اعتقاد او شک بر میان  
 معلوم شد که او در میان ما نقیه میکرده و از ترس بنی عباس بخت طعن مان یا خود را از دل

سنت مرغود و چنانچه جویند که بر روزگار کنند و این شهرش و اوقات تمام این مطلب  
 دارد **شعر** کفی فی فضل مولانا علی و قسح الشکینه ان الله و مات الشافعی و مات  
 علی ربه ام ربه الله **چهارم** حنبلیه که اخذین از احمد حنبلی نموده اند و او از فرزندان  
 زهیر بن قیس است و در صفات نامرتقا از روایت حنبلیت غیره خبر داده که اگر  
 آن باشد اصل خلیفه میشود و در کتابی گفته که مرکه اند که بنی ثنی ایلم المومنین  
 ندارد و از فرزندان گویند که محمد بن ادریس حنبلی است و محمد بن ابی رزید  
 از مرزبان برشته و محمد بن ثابت که آنکه از مالک و ابن ابی شیبه و دیگران از نوایعات  
 تو منی است سجدات و از نظر احمد کسی را که بکوشش یافتند و کامل کند و  
 بریده اعتقاد نظر کند و میرت گیرد و اگر اسم تعصب شود و بتقرن نقل کرد و با  
 خود را و او **شعر** دارد خود از همکس در یغ بوی اگر چه از طرف حسن تقصیر  
 سی قطره با آن زکوه و انکرفت اگر چه در ظاهر نمیکند یا شیر الان شرح فر  
 المقصود و چون الله العک للعبود **طلب چهارم** در بیان دلیل

در بیان

در بیان

در بیان



که میراثی از این عالم را تمام میدانند مخفی نماند و دلایل و براهین بر خطای از تعداد  
 آوردن از اصحاب و اولاد این رساله چند دلیل نقلی و عقلی بر سهیل مرتضی و تبرک  
 بخش غفر بکشت و هشت کلشن شکسته بنویسند **کلشن اول** در توبه  
 دلیل نقلی مستنبط از آیات قرآن است بدانکه عده زنان و همداد فضل و کرامت  
 العالم جلوم بحرینی و الکلی علامه علی محمد الله و افضل فضل متقدمین و اعلم علماء متقدمین  
 العارف بالله الکریم و الفاضل فی الله العظیم علی بن ابراهیم و حافظ ابو نعیم و حافظ  
 زعفرانی و ابی عبد الله بن مسعود و ابی بن مروه و ابی عبد الله بن عباس از زید بن  
 علی و اصحاب الصلی الموبد بعنایت بحلیل مولانا احمد اردبیلی و ثعلبی و اکثر غیرین  
 روایت کرده که پیغمبر حضرت علی علیه السلام در آن شب که آنحضرت را  
 آنحضرت و فارغ شد در آن راه چرخ غدیر نزول ارجاع فرمود حضرت جعفر بن  
 علی علیه السلام نازل شد و آن روز پنجشنبه بود این آیه آورد قوله تعالی یا ایها الذین  
 آمنوا اتبعوا ما نزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی والله یجمع

من الناس ترجمه اش چنین است که از رسول برگزیده برسانم بخدمت آنچه نازل  
 است بتواضع پروردگار و اگر این امر جایز نباشد پس نرسانیده باشی به مقام پروردگار  
 خود را و از خود دان و دشمنان منترس که الله تعالی نگاه میدارد و از از شر مردم پس  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد بنزول اصحاب و اعیان آنروز رعایت  
 کرم بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مثل منبر جای ترتیب دادند و پیغمبر حضرت  
 بای مبارک علی بن سار ابیمنیر نهاد ابی المومنین را علیه السلام نیز با خود برد جاگاهت انضا  
 گفشت که بنمود او با هر که را بر خلفت و بعد از آن فرمود که اگر مردمان بدانند که روز  
 شد که مرا بعالم اعیان بخوانند و هر که بزرگ در میان شما میکند ارم که یکی قرآن  
 و دیگری مصی منکر عمل هر که کند مرا گمراه نشود و مبالغه و متابعت و محاظ  
 هر که نمود بعد از آن دست امیر المومنین علیه السلام بگرفت و آن مقدار بالا برد که زیر بغل  
 مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخواند بخشن نمایان شود بعد از آن فرمود  
 که یا معاشر المسلمین است اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال فلیکن



فعلی مولود الله ثم والی فی الودع و عاده عکاده و انصره نضره و خلل  
من خلله یعنی اگر ده مسلمانان اینستیم منزه اولی شما از نفسها ششماه کشند  
چنین است بعد از آن فرمود هر کس از من مولا را در پی من مولا را و دست ضایع است  
دارم که علی را بکشد و او دشمن دارد که دشمن دارد و یاری ده هر که  
یار دارد او را و فرود گذار کسی را که فرود گذار علی را این بسیار که از فضل او آفریده  
بود کوفت و عجبت و الله فی مقابل القوم یعنی قسم بخدا که امانت و لایزال است  
علیه السلام در آن قوم واجب دانستم شد پس از آن حضرت رسید به سینه رسول الله و آن  
از منبر فرمود و آنکه جو کوفت نماز بگذارد و درین هنگام خبر علی السلام از آن دو کس عدم  
بجرت خبر لایق علی السلام علیه السلام نماز باشد پیغام رسانید و این آیه آورد که  
فما الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و دنیا  
ترجمه اش اینست که امروز کامل کردم دین شما را و اتمام کردم بر شما  
نعمت خود را و راضی شدم از برای شما اسلام را و لذت دین شما را و رضایت خود را

که منزه بود و چشم خود مقدم خم غدیر را شسته نموده و آن خلاف کلام من و چشم کربلا  
و با هر کس که او را این آیات را و حدیث را شنیدم اگر دروغ بگویم هر کس که  
گردد و در آن روز حسان بن ثابت انصاری را شاعر را که در آن روز که بگویند شعر  
مترنم شد **شعر** بنا و بوم یوم غدیر یبتهیم فقالوا اوم یبدو منا کمالی یا اهلک  
مولانا دانت و لینا و لم تر منا فی الولاية عاصیا نقله قم باعلی فانی و شکیک  
من بعد امامان و با و یا و چشم خبر غدیر خم بجا شریفان رسید نزد حضرت سادات  
صلوات الله علیه و آنکه گوشت یا رسول الله ما فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله  
بگویند گفتیم و قبول کردیم بعد از آن گفتی که هر پنج وقت نماز قیام نماز بگویند  
و بعد از آن فرمود که یکماه روزه بدارید قبول کردیم و روزه داشتیم و بعد از آن  
فرمود که زکوة بدهید و حج بروید کردن نهادیم و منور با این همه را فرستاد  
که حال شنیده ام که پس غم خود را بمنبر برده و او را بزرگ مولا را کرده و گفته که  
هر کس را که منزه مولا را در پی من مولا را و دست این کار فرموده و تو صدق است



یا بنموده طارقی است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود قسم بخدا که اگر از او  
خدا نیست که این بوفان اوست و بخواهد صلاح اوست پس عارف از درویش  
برخواست و در کردار او گفت میباید آنچه میگوید اگر حق است پس اندام  
برای بهاران یا مار بعد از کفایت کردن منور این سخن را تمام نموده بود که قدرت  
الکبریا حضرت رسالت پارس که از آسمان بر سر او آمد از پانی او برین  
هلاک شد و سوره سال سائل انذار بقیع درین واقعه فرود آمد و سیفان  
نیز همین طریق مثل تعبیری در تفسیر سوره سال سائل تفسیر نموده است که ضلالت  
و قساوت دید و حقین مردم سوخته بهر آنچه که کور شد پس است اگر کار با  
کشد نه بد کند با صواب را که نیست زیرا که افضل مخلوقات و احمل وجود است  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با آن هر فعل حال و کمال قال ابو جهل ملعون  
که منکر نبوة آنحضرت بود و حاضر نتوانست که در پس پنا برین اگر کسی منکر است ایام آنحضرت  
مدعی است که نبی نبوده و بگویند از آن مدخل دهد و او را حاضر نتوان کرد مثل کسی که منکر شود

و انکار

که اقتضای روشن نیست یا به دلیل او را توان را فرمود و واقعه خم غزیر ظاهر شد  
و منکر او چنانکه منکر او را قنات است **شعر** هر چه منکران خم غزیر بود خوشتر از سیاه خیر  
و آنست که از تبع المذکر **کلیش دوم** در تفسیر آیات کلام که در آن تمام بر  
ایم المؤمنین علیهم السلام و از جمله ترجمه که در اشعار انکار آن نیست و از جمله  
اشهاد و لیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون  
الزکوة و هم را کعون ترجمه است اینست که در شما و منقرض شد منکر است که خدا  
تعالی و رسول او آن مؤمنانی که پیامدارند از شما را و میدهند زکات و امر است  
رکوع در نماز میفرمود است که این آیه در شان امیر المؤمنین علیهم السلام نازل شد و انوار است  
که بخاطر صیغه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله و آله حضرت از امام امیر المؤمنین  
علیه السلام داده و آنحضرت از باب بل بخشیده و مشهور است که در باب نزل  
آورده که از حضرت رسالت پارس صلی الله علیه و آله از جمله ظاهر است که آمده  
دید که مردم بعضی در سجده و بر سر رکوع و جمع و قیام و نماز و نظر میکرد آنحضرت







عَمَّ نَبَأُ كَوْنٍ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي صُفِيَهُ مُخْتَلِفُونَ  
 و در این کتب نیز در باب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کمال کرده اند  
 و نفس ایشان خدایت اختیار کرده است از کتب حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 فرمود که خدایت را نکست که او نیز نه در این است بجز این که علم است  
 بآن حدیث که حضرت فرمود که یا عدنان منی بمنزله من در من موسی و موسی علیه السلام  
 و علیه السلام به من که بود که خلیفه بعد از من تو پس تا برین خدایت و است  
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله که ای امیر المؤمنین علیه السلام است و السلام  
**کتاب ششم** و فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوجوب کتب کلام  
 و درین کتب شش غم شگفته اند و **غیاث** و در آن که شیخ الفاضل  
 العالم العالی و زبدة الفضل شیخ حسین محمد رحمه الله رحمهم الله و آله  
 در کتب در زمین که با خدا آید در کلام ذوالعلو و فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 با اتفاق اکثر مفسرین لذات و این نازل شده و بعد از آن فرموده که در حقین

بشر رسول الله صلی الله علیه و آله که ای امیر المؤمنین علیه السلام در قرآن مجید بوضوح بیان نموده  
 مجمع آن اوصاف در شان امیر المؤمنین علیه السلام در کلام مبین بیان کرده  
 که انجلیس الکفار آن نمیتواند کرد و هر که منکر آن شود منکر قرآن خواهد بود منکر قرآن  
 کافرات و این ظاهر است بدانکه خداوند تبارک و تعالی حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام  
 توفیق نموده که ائمه کان عبدا شکرا و در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 فرموده که و کان سعبکم مشکوما و توفیق کرده بر همه علی نبینا و علیه السلام  
 یوناف و فرموده که ای ابو هاشم الذی فخری و در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 فرموده که یوفون بالذکر و توفیق کرده سیمان علی نبینا و علیه السلام را  
 بحد و فرموده که ائمتنا ه ملکاً عظیماً و در شان حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام فرموده اذ انایت ثم رأیت نعیماً و ملکاً کبیراً و توفیق  
 کرده ابو عبید بن جراح علیه السلام بر صحنه فرموده انا و جدناه صاحبنا  
 و در شان امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و جرحهم بما حبسوا و توفیق



عيسى بن مينا و عبادتكم را بصلوة چنانچه فرموده اوصافى بالصلاة  
 و در شان حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرموده كه ومن الكيل فاستجد  
 له وسبحه ليله طويلا و تعريف مديكه نموده كه تحيا فون ربهم  
 و در شان حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرموده كه انا نخاف من ربنا  
 عبوسا قطيرا و در شان حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرموده  
 امير المؤمنين عليه السلام در آيه مابلد و لفظ النفس و در مواضع ظاهره و  
 و متدح ذات مقدس منزه و نموده كه يطعم ولا يطعم و در شان حضرت  
 امير المؤمنين عليه السلام فرموده كه و يطعم الطعان على جنبه مسكينا و  
 يكثرا و اسير و مجموع اين آيات كه در شان امير المؤمنين عليه السلام انبأ  
 شده در كوره مل ان است غير لآيه مابلد و جميع اهل قاسم فابند كه سوك  
 مل ان در شان حضرت امير المؤمنين عليه السلام نازل شده **حسن يوسف**  
 و م عيسى بن مينا و عبادتكم را بصلوة چنانچه فرموده اوصافى بالصلاة

الذ

انك كتحققا كرم و انك دار و زرا كه مصدر كرم او و جوب و جوب است لهذا  
 ينموز و مصدر كرم امير المؤمنين عليه السلام كه بنده ضعيف است امكانت لهذا  
 او را نموز دن ممكن است و محبت پروردگار و خطو اطعام مسكين و يتيم و  
 نموده بعضى صدارت خيرايات مذكوره است كه جميع او صاف حميده و خلق  
 پسندیده و در تفسير ان ذات با كبره و مجمع بوده حتى اطعام كه فتا  
 بان متدح خود نموده و هرگاه ثابت شد بعضى آيات قرآن كه حضرت امير المؤمنين  
 عليه السلام افضل و افضل خلدت بعد از رسول الله عليه السلام امام او و السلام  
 فرائع القدر **مجموع** و آيت نموده مسلم و صحيح خود و محشر در كشاف و كنه المسبح  
 عاقب اسقف كه بزرگان نثار بر او نموده بكنه كند كه با حضرت رسول  
 صلا الله عليه و آله منارند كنند در انحال بر بليل السلام آمده اين آيه آورده و در  
 فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا  
 ندع الحكماء و ابناءكم و نساءنا و بناتكم و انفسنا



و انفسكم ثم يتكلم فنجعل لعنت الله على الكاذبين ترجمه  
 اینست پس هر که محسوس کند با تو مجاد نماید در بابی غیر بعد از آنکه تو امر از  
 دینش بپرسد و سوال بنده است پس بگویش ترا که بیا یکه تا از بار میبار  
 بخوانیم پیران خود را و شما پیران خود را و ما زمان خود را و شما زمان خود را  
 و مانند یکان خود را و اما دو یکی کن و شما نزدیکان خود را پس بگویند در  
 دعا و تضرع پس بگویند لعنت خدا بر تو را بر دروغ گویان بفرستیم  
 کافران و مجنونان این نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ششصد و شصت و سه نفر از  
 قوم بود طلبید و فرمود که هر چند میل و بریان می افزایم شما در منازعه و محبت  
 می افزایید پس بایست تا مبادا بکنیم یعنی ما بکنیم بر یکدیگر تا صادق از کاذب  
 و حق از مبطّل ممتاز گردد و نصار بر بیان صورت راضی شده زمانی و مکانی  
 راضی شدند و نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن را برداشتند  
 و دست امام حسنی را گرفته و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام همراه و ظاهر احوالات

و اینست که در این کتاب  
 مذکور است

عیدها از غیب سر ایشان روان شدند و آنحضرت فرمود که هرگاه که بگویم  
 شما این گوید ترسایان بعد از آمدن بسیار از مباحل شما شده صلح  
 کار خود در صلح دیدند و چون بزرگ نصار رسیدند عالم را با اهل بیت بید  
 فریاد بر کشید که ای پسران از مباحل این بزرگواران بر خیزید بخدا قسم که  
 رویهای بنیم که اگر از خدا ترسید در خواستند که ما را از موضع خود زایل گردانند  
 و اگر یکی از ایشان بپایانند یک ترسایان در روز زمین زلزله تا پیش  
 قرار بر فریاد و اندوه عشر و طریقه هر سال و هر سال در وقت بدین روز  
 پسندید و تسلیم ستمنان نمایند برین قرار صلح نامه نوشتند و بمنزل خود باز  
 گشتند و بر موافقی مدعی خود بودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 که اگر آن قوم بمنزله مباحل میکردند حق تعالی ایشان را سنج میکرد و ایندو اش برایشان  
 فرود میرفت و بعد نصار و مباحل صافیر در سقوف ایشان بیدار میشدند و  
 اتفاق فریقین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن چهار معصوم



بهنگام را از اصحاب واجب با خود همراه برد پس هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 در حین حیات از میان چندین خدای صحابه ای یافتند و خود حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام را برگزید و با خود بجای آورد و پس از کسی دیگر ایستاد آن امری بود  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بجای آورد و این آیه دلیل قاطعی است  
 از برار امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام از اربع الهدی **غنی سیم** روایت  
 کرده است خطب نم از جابر بن عبد الله انصار که گفت کنا عند النبی صلی الله  
علیه و آله فاقبل علی علیه السلام فقال سوا الله علی الله علیه و آله  
قد اتاكم اخي ثم التفت الى الکعبة و ضربها بیده ثم قال والذی  
نفسی بیده ان هذا شیعتهم هم الفایرون يوم القيمة ثم قال انه  
اولکم ایمانا و اوفاکم بعد الله و اقومکم بامر الله و اعدکم بالن  
و اقسکم بالسوية و اعظمکم عند الله مرتبة قال و نزلت هذه الآية  
قوله ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة

این روایت از جابر بن عبد الله انصار که گفت کنا عند النبی صلی الله علیه و آله

و ستر و محار و مقاتل و این اهل صالح تفسیر کرده اند اهل علم را باطل است که حضرت  
 امیر المومنین و فاطمه زهرا حسنین علیه السلام اند زیرا که ایشان را علم و اهل عقل  
 و اهل بیت نبوت و رسالت و محل ورود وحی و نزول مدبران و پسرین کائنات  
 که اهل علم است و ظاهر است که اهل علم قابل امامت و هدایتند و اهل علم  
 که تحفه از خدای تعالی است و بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب  
 مطلق دانسته و دیگر از باطل و ناحق میدان گفت هیچ و بیست و هفت از این نیست  
 که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و حسین بن علی  
 باشند و او غیر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و حسین بن علی  
 محتاج بخوف و ظهور این کلام بمرتبه است که هیچکس منکر آن نیست و این کلام  
 مکرر و روایت شده اند که گفته لولا علی لم یکن عمر بن الخطاب و عمر بن الخطاب  
 میشد از جاهلی و فاجر و شیعه و منافق و منافق و منافق و منافق و منافق و منافق  
 چرا که لا یعرف الله من غیره چگونه پاک کرد و اندر تر است **کشتن ششم** در حق



وایمان امیر المؤمنین علیه السلام بر حسب آیه کریمه قوله تعالى والتا بقون الاولون  
الان تعبیر و تفسیر خود آورده که قد انقضت العبادان اول من امن  
و الذکر بر رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب و هو قول الجبار  
سیار بن عبد الله الانصاری و زید بن کثم و محمد بن النکدی و غیره  
الراعی و ابی الجارودی و قال الکلبی اسلم امیر المؤمنین علیه السلام و هو  
تسع سنین بغير اتفاق کرده اند این کرده مگر در یکو اول کسی که از او  
ایمان بر پیغمبر گوازان او و شاه مردان بود علیه السلام و کلبی که از اکابر اهل  
تفسیر است گفته که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بشفاعتش شرف و مغر شد  
و حال آنکه سن شریف آنحضرت نه سال سید بود و بعضی و تفسیر این آیه  
گفته اند که ببقای در اسلام که سن ده اند **اول** و شیخ زکریا که  
ایمان بر پیغمبر بنیاد و علیه السلام آورد **معم** ماسک که بفرستید بر بنیاد  
و علیه السلام ایمان آورد **سیم** حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بفرست رسول الله

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله ایمان آورد و ایضا این مغازی و تفسیر این آیه و فرست  
است که التا بقون التا بقون اولئك المقربون از ابن عباس  
کرده که سبق فی الاسلام یوشع بن نون الی موسی علیه السلام و سبق  
الکلبی و وحید البخاری الی عیسی علیه السلام و سبق امیر المؤمنین علیه  
السلام صلی الله علیه و آله و سابق الثالث افضل منها و باین  
مطلب  
همچو ویس و برمان بنه و رشتن از جوهر این کلام نیست که در حقیقت قریب  
بمعجزات زیرا که عدد حروف اقل من آمن مساویست با عدد حروف  
علی بن ابی طالب و هر کدام را عدد و ولایت میدهد است چنانچه بر مطالب  
**ع** گواه عاشق صادق در آئین **کلمش هفتم** در بیان صدیقی  
چند کلمات و فخر بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و التکم دارند و درین  
کلمات شش عشر شگفته شده و باغ دل و جان مومنان را معطر سازد  
بعون الله الملك المنان **عین اول** در بیان خلافت حضرت زکریا که







سال پس چنانچه آفرید الله تعالى آدم را ترکیب و آن نور را در صلب او همیشگی  
در یکجای بودیم تا آنکه جدا شدیم در شب قبل از طلوع که چنانچه آن نور  
منم و کجیفه آن معنی مرا حق تعالی نبوت داده پیغمبر نمود و معنی را امامت داده  
و پیغمبر کرد و ایضا این حدیث را احمد حنبل در مسند خود و ابن مغاز در مناقب  
خود و ابن اثیر بر در فردوس نقل کرده اند همین حدیث دلیل قاطع و برهان  
ساطع است از بر امامت الخلفاء اگر کسی مؤمن بآنست که علم از اتباع الهی  
**عقیده سیم** در محبت و مودت الخلفاء بادل و زبان زیرا که مودت  
خوشتی دوست و محبت هم دوستی و دوستی هم دوستی زبان در سبیل التقید  
از ابو الفیل روایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از من محبت  
نماید و او را بر همان نظر که دوید از آن فرمود که ما را علی بن ابی طالب  
ثم قال لا في السماء ولا في الارض شئ الا و بحسبنا جنة فرض  
بغضه کفر بعزیز است زیرا که از پیغمبر علی بن ابی طالب را و میانه شما بعد از آن

فرمود که نیست در آسمان و نیست در زمین هیچ مؤمنی مگر آنکه دوست صمیمی و  
عزیز هم را دوست داشته باشد او با دل و زبان و قوت و بغض او کوه است  
نماند که فریاد کلام بحسب و اتفاق واقعه مقام چنین دلالت میکند که حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله از بعضی صحابه بغض امیر المؤمنین علیه السلام را معلوم  
کرده بود لهذا فرمود بغض کفر **مهریست** و منافق فخر خوارزم و در فردوس  
الاجار از ابن عباس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که لو اجمع الناس  
على حب علي بن ابي طالب لما خلق الله النار غير ان اجماع و جمعیت میکرد  
مردمان بر دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام هر آینه از آفرین الله تعالی از ایشان  
**دویم** در فردوس الاجار منقول است از جابر بن عبد الله که حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرموده که عنوان صحیفه اللی محبت علی بن ابی طالب  
یعنی اول نامه اعمال مؤمنان است امیر المؤمنین علیه السلام **دویم** فرموده که محبت  
علی بر لایه من النار در منافق فخر خوارزم از انس بن مالک و در فردوس







که توفیق حاصل کرده و هر که یک فضیلت از فضایل آنحضرت را به دست آورد  
 بر آن کس استغفار کنند چنانکه از آن نوشته باقی **که** باشد و در کفایت  
 الطاهر حفظ همیشه فرموده که این استغفار در صورت رسول الله  
 علیه و آله که آنحضرت فرمود که هر که در شب معراج باستان چهارم رسیدم ناگاه  
 نوشته دیدم ربنه ای از نور نوشته و صدیکه بسیار بود و نظر میکنند چشم از او  
 بر میزدند و خبر می دادند که این کس است که این نوشته کسیت جبرئیل علیه السلام فرمود  
 که نزدیک او برو و سلام کن و چون نزد او رفتم سلام کردم و دیدم بر او درم  
 بر سر هم ایام المؤمنین علیه السلام است و خبر می دادند که بر سر هم که بر او درم و هر کس که  
 باستان چهارم آمده خبر می دادند که فرمود و نه چنان است که یکی صدیکه را با او فرمود  
 علیه السلام الف و کتبت بجهنم و آرزو در بدن روزی که آنحضرت را می بینید  
 پس حق تعالی این سخن بصورت آنحضرت آفرید و صدیکه زیارت او میکنند  
 و در هر شب صبح و روز و هر چه مثال نهد با تسبیح و تهنیت پس الله تعالی می بیند

و ثواب از ابدستان آنحضرت هر چه میکند و اجبار درین باب بسیار است  
**و ایضا** از آنس در مناقب خطیب برایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمود که خلق الله من غیر وجه علی بن ابی طالب سبعین الف مصلک  
 استغفروا له و لمحبتیه الطیمم البقیه بعد از او که استغفار میکنند بر او و بر آنجا  
 ایام المؤمنین علیه السلام مثال نهد نوشته که استغفار میکنند بر او و بر آنجا  
 او ناز و زقیامت پس هر کس که استغفار نوشته را بصورت آنحضرت در باستان  
 چهارم بر او اطمینان قلب صدیکه ایجا و کند و از نور و در صدیکه آنحضرت  
 مثال نهد نوشته آفریند و استغفار دارد که اگر او را بعد از آنحضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله بر او همان نقضین او به هر تسکین و ایام المؤمنین  
 و هر چه آنقرآن کرد اندوخته و نه چنان که این روایت صافی کلان کافی  
 و وفایت کسی را که از نور تامل نظر کند در دل او اثر نماید **و ایضا** هر کس که  
 بکیمیا نغمه کند نتوان کرد **مس** و هر کس که در **مس** و هر کس که در **مس**







لیکن آنحضرت فرمود میداد است جانشین من می گیرم کسی که بگویم آری بوشع  
 نون فرمود چرا که گفتی بوشع زنون کنتم را بنگه در از و زاعلم است  
 میسر بهتر است آنجا است بعد از من و بوشع بن نون بود حضرت فرمود بدستی  
 تحقیقی که دمی من جانشین من موضع من یعنی محرم را فرمود بهتر کسی که بعد از خود  
 میگذردم که بجای آورد و عده مرا داد و امیکند و رض مرا عی بزای طالع علم  
 و این حدیث مذکور را بجهت کثرت بطریق متعدد نقل کرده اند **و این حدیث**  
 شریف از من است جابر بن عبد الله انفا هر ولایت که حضرت رسول الله علیه  
 و آله فرمود که انما اخلق الله السموات والارض دعاهن فاجبته  
 و عرض علیهن بنوفی و کلمته علی ابی طالب فقبلنھا ثم خلق  
 الخلق و فوض الینا امر الدین و السعید و سعدنا و الشقی  
 من شقی بنا نحن المحملون لخاله و المحرمون لحرامه غیر سبی  
 و تحقیقی که چهره او را بنگه از اسمها را و زمینها را خواند ایشان را پس

اجابت کردند و او را پس عرض کرد بر ایشان بنوة مرا و ولایت را بگویم  
 را پس قبول کردند آسمانها و زمین بنوة مرا و ولایت علی را طالب  
 بعد از من از من است تا خلق را و او را که از ایشان با کار دین را و سعاد  
 و نیکبختی کیست که بنگه سعادتمند شد پس سبب و بدبخت و سعاد  
 کیست که بدبخت و سعادتمند شد پس سبب و بدبخت و سعاد  
 مرا آنچه را که الله تعالی حدل کرده است و ما هم حرام گفته مرا آنچه را که الله تعالی  
 کرده است هرگاه حق تو را بنوة رسول الله علیه و آله و ولایت را بگویم  
 را بر آسمان و غیر عرض کرده است قبول کن نموده باشند مرا نیز این مقصود  
 قاطع و برائی است طبع خواجه خجسته بنوبت آنحضرت و ولایت را بگویم  
**و این حدیث** روایت که خطیب طبرستان فرمود من قبل که امیر المؤمنین علیه السلام  
 که قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما اسری الی السماء ثم منی  
 السماء الی سدة المنتهى و قففت بین یدی رجب عز وجل فقال

بجنت



با محمد قلت لبيك سعدك قال قد بلوت خلقى فاني لم اطلع  
 قال قلت عليا قال صدقت يا محمد وهل اتخذت لنفسك  
 خليفة تؤدى عنك ويعلم عبادى من كتابى ما لا يعلمون قال قلت  
 اخرا فان خيرا خير قال قد اخترت لك عليا فاتخذ لنفسك  
 خليفة ووصيا الى آخر الحديث يعنى حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله  
 فرمود كه چنانچه در شمع عاج آسمان برده شدم بعد از انان لذا آسمان تا سده كشتى  
 رسيدم ما فرستدم نزد صاحب كل اختيار و خفصل جدد پس خطاب كرد كه بگويا كه چگونه  
 و سعادتي فرمود كه بتو حق بخير كرد و از فرمود خلق مرا پس بگويا كه اين ترا طيعت و بدي  
 تو حضرت فرمود كه گفتم عباد الله طيعت و بديم اند تا فرمود كه است يا بعد پس آيا  
 گرفته از اين خود خليفه را كه ادا كند احكام شرعيت ترا و با كوزه بندگان مرا ادا كند  
 جز اين كه بگويند حضرت فرمود كه گفتم پس فرمود كه را اختيار كن و برگزين و بگويا كه  
 اختيار كرده تو برگزيده تو اختيار كرده پس برگزيده هست خدا فرمود بتو حق بخير كرد

١٠

كرم الزبارق على السرايا والازهار خضيفة وجشين من نزهة كوكبا  
 ابراهيم عليه السلام ابرك زبار جاشين حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وبخبر  
 در كتاب تحت الزوارق السرايا حتى خضيفة مطلقا وبخبر الزوارق السرايا  
 غنچه ششم روضه الصادق عليه السلام ان ابا بكر لقى امير المؤمنين عليه  
 السلام في سكة بني البخار فسلم عليه ووافحه وقال له يا ابا الحسن في  
 نفسك شيء فاستخلف الناس اياي واما من يعم السقيفة  
 وكراميتك البيعة والله ما كان ذاك في راي الا ان المسلمين  
 اجتمعوا على امر لم يكن لي ان اجاز الفهم فيه لان النبي صلى الله عليه وآله  
 قال لا تجتمع امتي على ضلال قال له امير المؤمنين غدا ليسم ابا بكر  
 امته الذين اطاعوه من بعده وخذوا بهداه و  
 ادعوا بجماعهم والله عليه امر يغيروا ولم يبدلوا قال له ابو  
 بكر والله يا علي لو شئت عندك السعة فرائي به ان انا احيى لهذا



الامر بالمعروف والنهي عن المنكر رضي عن رضى وخط من سخط فقال له امير المؤمنين  
عليه السلام يا ابا بكر هل تعلم احد اوتي من رسول الله صلى الله  
عليه وآله وقد اخذ بدينه عليك في اربعة موطن وعلى جماعة  
فيهم عمر وعثمان في يوم الذاور في سبعة الرضوان تحت الشجرة ويوم  
جلوسه في بيت ام سلمة وفي يوم الغدير بعد رجوعه من حجة  
الوداع فقدمتكم باجمعكم سمعنا واطعنا الله ورسوله علينا من  
الشاهدين فقال لكم فليس شهد بجمعكم على بعض وليبلغ شاهدكم  
شأنكم ومن سمع منكم وفضل لسمع قدتم نعم يا رسول الله و  
قدتم باجمعكم يرضون رسول الله صلى الله عليه وآله وتصونوا بكرامة  
الله لنا فذا عمرو وضرب على كتفي وقال حضركم نخج يا ابن ابي طالب  
اصبحت مولاي وولي المؤمنين فقال ابو بكر لقد اذكرتني امارا  
يا ابا الحسن لو يكون رسول الله شاهدا فاسمعه منه فقال له

امير المؤمنين

امير المؤمنين عليه السلام الله ورسوله عليك من الشاهدين يا  
ابا بكر ان رايت رسول الله صلى الله عليه وآله يخاطب يقول لك انك  
ظالم في اخذ حق الذي جعله الله ورسوله دونك ودون  
المسلمين ان تسلم هذا الامر وتخلع نفسك منه فقال ابو بكر يا ابا  
الحسن وهذا يكون ان ارى رسول الله صلى الله عليه وآله يخاطب بعد  
موته فيقول ذلك فقال امير المؤمنين عليه السلام نعم يا ابا بكر قال  
فارفت ذلك ان كان حقا فقال له امير المؤمنين عليه السلام ان الله قد  
عليك من الشاهدين انك تفني بما قلت قال ابو بكر نعم فضرب امير المؤمنين  
عليه السلام على يده وقال اتبعني معي نحو مسجد قبا فلما ورداه تقام  
امير المؤمنين عليه السلام فدخل المسجد وابو بكر فراه فاذاهم  
برسول الله صلى الله عليه وآله جالس في المسجد فلما راه ابو بكر سقط  
بوجهه كالمنشني عليه فيناداه رسول الله صلى الله عليه وآله ارفع



راسلک ایها الضال الضلیل المفتون فرجع ابوبکر راسه و قال  
 لنبیک یا رسول الله فی حقیقة بعد الموت یا رسول الله فقال و بیک یا  
 ابا بکر ان الذی احبنا المحی الموحی انت علی کل شیء قدير قال  
 فذک ابوبکر و شحفت عیناه نحو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یا ابا بکر نسیت ما عاهد الله من سوله علیکم فی المواطن الاربع  
 اعلی فقال ما نسیتها یا رسول الله فقال یا ابا بکر الیوم تناسد  
 علیا فیها و یدکرک فتقول نسیت و قبض علیه رسول الله صلی الله  
 علیه و آله ما جرى بینہ و بین علی علیه السلام الا اخره فما نقص  
 کلمه ولا زاد فیہ کلمه فقال ابوبکر یا رسول الله فهل تترقبه و  
 وهل یعقوب الله عتی اذا سلمت هذا الامر الی ابی الموحیین قال نعم  
 یا ابا بکر و انما الصفا من الذی علی الله ان وفیت و غاب رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم ما در کتاب ارشاد القلوب و نیت از امام کوی بلقی

جعوا الصادق علیه السلام که بدستی روز را با بکر در مدینه مشرفه ملاقات نمود  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و در کوه چینی بخار حرم علمم کرد و این حضرت  
 و مصافحه نمود و گفت امیر المؤمنین علیه السلام را یا ابوبکر حسن از روی و دیگر  
 هست از نیکم خلیفه کردند و مان مرا و از این بود و در روز سقیفه و سقیفه  
 مکانیت که مردمان اجتماع در اینجا نمود و ابوبکر خلیفه کردند و نفع بخار ظاهر  
 از واقع روز سقیفه است که در آن روز مرا خلیفه کردند و مکرده و شایسته نبوت  
 کردن مردمان مرا قسم بخداست که بنود آن خلیفه شدن با را و ده و چهار  
 منبر که اند مسلمانان اجاع کردند بر امر یعنی بر صدفست من که بنود و اینک  
 محالوت کنم این را و در آن کار زیرا که بدستی که رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله گفته است که مجتمع میشوند امت من بر بکر که گفت ابا بکر را امیر المؤمنین  
 که یا ابا بکر است رسول الله صلی الله علیه و آله انجان کن غانه که اعانت  
 کردند و را بعد از او و بعد از او غیر هر کردند در عهد که با بکر است پس بودند



و فراموشی درایت را و وفا که در نزد خداوند بود خدا را بران خیر  
و تغییر بر مندان ~~و فراموشی درایت را و وفا که در نزد خداوند بود خدا را بران خیر~~  
رسول الله ~~و فراموشی درایت را و وفا که در نزد خداوند بود خدا را بران خیر~~  
و آری امیر المؤمنین علیه السلام را امام و خلیفه دانسته و این عهد را تغییر و تبدیلی  
ندانند گفت امیر المؤمنین علیه السلام را ابو بکر قسم بخدا تا چای با علی اگر او بر من برتر بود  
این زمان کسی که اعتماد کنم بسوی او این که تو را و او را بر من برتر دانستیم و گفت  
تو را فرستاد کسی را فرستاد و او را فرستاد کسی را فرستاد کسی را فرستاد کسی را فرستاد  
علیه السلام را با یکدیگر میدادند احدی را مقدم و محن راسته از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
و حال آنکه تحقیق گفت بهت برابر بود چه موضع و تحقیق که گفت بهت  
بر جان که از این بجوهر عثمان اول در یوم الدار و دوم در بیعت ارضان گفت  
الشجره سیم در روزی که حضرت خاندان سلطنت بود در روز غدیر  
لذکر شرف حضرت از آنکه آن فرجه را آن حضرت بعبادت فرمودند و جمیع

سمعتنا و اطعنا خدا و رسول او بر ما از کوانان بشنید یعنی خدا و رسول بر ما کوانان  
که بر این عهد کردیم و فاکنیم بکشت رسول الله صلی الله علیه و آله شما را که پس البته  
باید که او در بعضی بر بعضی و باید که البته به کسی شنید کسی را شنید  
پس گفتند آن چنان باشد با رسول الله و بر خود شنیدند و گفتند و بعد از آن حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله و تنبیت و مبارکباد کویان مرا بیک است و بعد از آن بر آن روزی که  
آمد عمر و دست خود را بر دوش من زد و گفت جعفر شاد خوش حال تو خوش حال تو ای  
علی ای طالب شرف رسول خدا و صاحب مولا و صاحب حج مؤمنان گفت ابو  
هرامیه تحقیق یا از من او را و کار بر این یعنی آن عهد که کرده بودم بیا و هم آورد و خط  
نشان منم که در برابر امیر المؤمنین که بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و کافران و کفار  
نیشندیم با دیگر حقیقت کار را از او بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و کافران  
میبود و ما از او میشنیدیم حق تراست می شنوم خبر لذت حکومت و خلافت و دل  
ابا که متکلم شده و جار میگویم که در دلبخواه میخواست دل از حکومت بکنند اگر بگویند



که حق بطرف ابراهیم علیه السلام است این عذر پیش آورد حضرت ابراهیم علیه السلام را  
درین مقام لازم بود که بگوید که اگر چه میدانست که ابا بکر بنابر معجزه ترک خلاف کند  
خود را کرد یعنی در کسی میدانست که بدین حکم می گرفتار شده باشد گفت ابا بکر را  
ایمیر المؤمنین علیه السلام که الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله از کوفت انان باشند ابا بکر اگر میخواهد  
تو حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده بگویم ترا اینکه تو ظلم کرده ام در رفتن  
فی منتهی انجان خود کرده زنده است یعنی او است آن حق را الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله  
غیر ترا و غیر مسلمانان دیگر را تسلیم کن این کار را بکنی و خود را ازین کار پس ابا بکر گفت  
یا ابا الحسن این کار میسر شود اگر چه بنفسم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده بعد از  
موت آنحضرت پس بگویم بجز آنرا یعنی اگر خلافت تسلیم ابراهیم علیه السلام کنم که تو  
بسیار آن نیستی پس گفت ابراهیم علیه السلام از چندی پیش ابا بکر گفت ابا بکر پس شما  
کنید گفتی اگر آن حق است پس گفت ابا بکر ابراهیم علیه السلام که الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله  
عید الله بر تو از کوفت انان باشند انکه تو وفا کنی بعد از که در پیشانی که گفتی گفت ابا بکر

وستم

از چندی پیش از ابراهیم علیه السلام وقت خود را بر دست ابراهیم گفت زنده و بسیار  
بمنجهت مسجد قبا و آن مسجد است در مدینه و آن مسجد بنام مسجد ابراهیم است و او شده  
مسجد قبا را بنام ابراهیم علیه السلام آورده پس اصل شد مسجد را و ابو بکر بعد از آن حضرت  
ناگاه دیدند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته در مسجد پس دید آنحضرت را ابو  
بر و در آن حال مشغول شویم که برود و در افتد پس فرمود او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
که بالا کن سر خود را اگر ابراهیم را زنده بگویم بعد از که زنده فرستاده پس ابا بکر و ابو  
سر خود را و گفت لبیک یا رسول الله یا زنده کی بعد از موت بود است از رسول خدا گفت حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و از این برار تو ابا بکر بدستی انجان کسی که زنده کرد و ما را زنده  
زنده کننده جمیع مومنان بدستی که او بر همه ضیق قادر است قدره تمام دار گفت  
امام علیه السلام که پس خود شش ابا بکر و حیران ماندم و چشم من به حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله که گفت آنحضرت از این برار تو ابا بکر فرمود شش که حضرت را که بعد  
گفته بود خدا و رسول او بر شش و چهار مقام از برار علی حاصل این کلام است که شما



عند كود و بريد الله تعالى و با بول او در چهار موضع كه امير المؤمنين عليه السلام راجع اليه  
 و ايند كنيت البكره و اموشش كرده ام آنجا موضع را كه هر كس دره بوديم با بول الله  
 كنيت الحنفية كه خمر در دل ما و خطه دارا و از كه مناظره كوشو ميكني على داران  
 خلقت و اوبال تو في اوكس سكون تو ك فراموش كده بودم و نقل كده حضرت رسول الله  
 صلي الله عليه و آله براي بكار جاري كميان ابا بكر و ميان امير المؤمنين عليه السلام كدنه بطراز  
 اول و اوكس كم نرو ازان كلام كه كنه و نيا و نكو دران يك كنه كنيت ابو بكر يا  
 رسول الله يا ابراهيم تو بيز و ايا عفو ميكند استغفار از هر كاه سيم كنم ز فضله  
 با امير المؤمنين عليه السلام كنيت حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله كاه كاه كاه كاه كاه كاه كاه  
 تو بيز ترا قبول ميكند ابا بكر و فهم از بار تو رله تعالى اكر آنهم كنهتي بان و فاكه حضرت  
 امام جعفر صادق عليه السلام و نو و بوزان غايه حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله نظر  
 امير المؤمنين عليه السلام و ابا بكر فقال ابو بكر يا امير المؤمنين الله الله في باعني  
 سر معي الى غير رسول الله صلى الله عليه و آله حتى اعلو المنبر واقص

على الناس ما شاهدت و رايت من امر رسول الله صلى الله عليه و آله  
 و ما قال لم و ما فعلت له و ما امر به و اخلع نفسي في هذا  
 الامر و اسلم اليك فقال له امير المؤمنين عليه السلام انما معك ان  
 تركك شيطانك فقال ابو بكر ان لم يتركني تركته و عصيته فقال  
 امير المؤمنين عليه السلام انما تطيعه و لا تقصوه و انما رايت ما  
 رايت لنا كالحجة عليك و اخذ بيده و خرجا من مسجد قبا  
 ان مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله و ابا بكر يخفف بعضه بعضا  
 و ينلون الوانا و الناس ينظرون اليه و لا يدرون ما الذي  
 كان حتى اوصيه فقال له يا خليفه رسول الله ما شانك و ما الذي  
 دهاك فقال ابو بكر خلعتني يا عمر فوالله لا سمعت الا قراة  
 له عمر و ابن تربيد يا خليفه رسول الله فقال له ابو بكر اريد المسجد  
 المنبر فقال ليس هذا و قد صلو المنبر فقال خلعتني فلا حاجه لي



في كل يوم ملك فقال عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان الله افلا تدخل قبل المجد  
 من ذلك فتسبح الوضوء قال يا ايها النبي المقت ابو بكر الامين <sup>المنين</sup>  
 عليه السلام وقال يا ابا الحسن تجلس الى جانب المنبر حتى اخرج اليك  
 فتسبحني ابي الحسن عليه السلام پس گفت ابو بكر يا ابا الحسن المومنين زيارت كن  
 خدا را و دعاي خد را و هر يعني مرا در باب يا عيسى يا محمد يا حسين  
 حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله تا اينكه بالا روم من مبرور او بگويم  
 كه بخت كنم بر مردمان خريز را كه مشايه كردم و وديم از امر حضرت رسول  
 الله صلى الله عليه وآله و سخني كه او گفت مرا و سخني كه من گفتم او را و هر دو را كه مرا  
 بآن و بكنم دل غور الذين خلقت في سعيهم كنم آن خلقت را بگويم  
 پس گفت ابو بكر يا ابا الحسن المومنين زيارت كن يا ابا بكر و يا حسين  
 پس گفت ابو بكر يا ابا الحسن المومنين زيارت كن يا ابا بكر و يا حسين  
 زمان غروب او را پس گفت ابا الحسن المومنين زيارت كن يا ابا بكر و يا حسين

و بر خلاف امر او كه نميكني و مومنين زيارت كن و يا ابا بكر و يا حسين  
 و و ليل تو يعني آنچه بديري كه خيالي جنت است بر تو در روز قيامت و در  
 حضرت ابراهيم المومنين عليه السلام و يا ابا بكر و يا حسين و يا ابا بكر و يا حسين  
 مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله و راجع كه ابو بكر ميل زيدي بعضي عصاره و بعضي  
 و ميگويد از زككي بركي و زرد و سحر و پيش و مردمان نظر ميكنند و زككي  
 او و نميدانست كه چه خبر واقع شده تا آنكه ملاقات كرد او را و هر گشت  
 ابا بكر را خليفه رسول خدا چه شده است ترا و چه كار دارايي حضرت ابا  
 و چه خبر است كه مكر و صيد و بيدار شده ترا پس گفت ابو بكر و يا حسين  
 و دست از من بردار پس بخدا قسم كه نميخواهم از تو هيچ سخني پس گفت ابا بكر را عمر  
 و كي را زاده در آن خليفه رسول خدا پس گفت عمر را ابا بكر كه اراده ام مسجد  
 حبيب را پس عمر گفت نيت اين زمان وقت نماز منبر عظيم اين زمان وقت نماز  
 نيت كن بمنبر رفته و عطا بكن پس گفت ابا بكر عمر را كه خداوند منم پس خجسته مرا



در سخن تو بگوئی که گفت عمار خلیفه رسول خدا آیا پیش من میفرستد از منی خانه  
 خود را بگریزی و منورا ابابکر گفت بنی اهل بیتم بعد از آن نگاه کرد ابو بکر  
 امیر المؤمنین ایام و گفت یا اباجس تو بی نیکی بگریزی از منی که من از آنم بگو  
 تو پس منم تو امیر المؤمنین علی السلام قال یا ابابکر قد قلت ان شیطانک  
 لا یدعک او یردیک و منی امیر المؤمنین علی السلام فجل جانب المنبر و  
 دخل ابوبکر منزله و عمر معه فقال له یا خلیفه رسول الله لم لا تبغی  
 امرک و تحذثنی بهادها ان علی بن ابی طالب فقال ابوبکر و یحک با عمر  
 یرجع رسول الله صلی الله علیه و آله بعد موتہ حیا فیتطایب فی ظلمة علی  
 و یفقیه علی و یخلع نفی من هذا الامر فقال له عمر و قضی علی فصلک  
 من ذلک الی آخرها فقال له و یحک با عمر و الله اقد قال علی انک  
 لا تبغی اصح من هذه المظلمة و انک شیطان قد عنی فلم یزل  
 یرقبه الا حذنه جدیته کله بعد از آن امیر المؤمنین علی السلام فرمود

یا ابابکر

یا ابابکر بتجسس گفت من ترا اینک شیطان تو نمیکند ارد ترا با منی از دراز  
 و رفت امیر المؤمنین علی السلام بگریزی از منی که من از آنم بگو  
 میدانیست طلب سخت آن بود که حجت انتم و اهل کوه و دغل شد ابابکر  
 خانه خود را و عمر راه با او بگوئی که گفت ابابکر را خلیفه رسول خدا ابو جعفر نمیدانم  
 کار خود را بگریزی امر از کار خود آگاه نمیکنی و هر امینک من را و بگریزی از منی  
 که مرا کرده و غریبانه ترا با بگریزی از ابی طالب پس گفت ابوبکر و از زبان تو ای  
 عمر مرگ دیده و برکتی بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از من و تو  
 که مرا و ظلم و ستم کردن من علی را و خطاب کردن مرا با او و بر کردن  
 حق علی را بر منی و گفتن دل صفا را از منی گفت پس ابابکر را محو  
 که گفت خدایا بر من حکایت کن پس ابابکر قصه خود را از اول تا آخر حکایت کرد  
 پس گفت یا ابابکر عمر را که او را از زبان تو از منی قسم که بر منی بتجسس گفت مرا می  
 اینک که از تو مرا که هر دو آنم لکن من مظلوم و هر آنم بتجسس که گفت علی اینک تو

بصاحت







توجه در اثر سس شند نوزن تو کلام او ام بکرات نصیحت میکرد و میگویند  
 حقیقی که کار کرد که می افتاب میان و گفت تو بر خیز برون خانه و شو  
 در خانه تا آنکه نشو و بعضی از آن که گفتگو ترا از چه بشنوند بدل خواهند شد  
 خضر ترا پس حقیقی است که محمد حقیقی مباح کرده است ریختن خشمی را که فطرت  
 کرده بشهر و زرا از ماه مبارک رمضان بی سوز و بی مری در حالتی که خلاف  
 کرده بر الله قیام و بر محمد کفایتی تو روزه خود را که پاره مادر ببار ترا زیاد طعمی  
 و از شربت است و بر کن کاسه را از شراب و حال آنکه ضایعه و کاشاک با او بود  
 از امحای به رخا است که می بیند که گفتگو ترا پس او در آن تو کاسه را که  
 در و طعمی از شربت با نزهت و کاسه بر پیرا از شراب پس خود را طعم را  
 از کاسه می کشید از شراب وقت چاشت در روز رمضان و گفتی از باران  
 خود مشورت آن همت بیت است و معنی بیت اول آنست که کذا امرایا بوجی  
 کرده شراب بنوشم از مادر بکراتی که هر یک بر من می آید و مغر بشوین

ریزه ریزه را بنابر اینکه غرض از بار و وزن شود و نوشت حاضر نیز در مقام مضاعف  
 و مغریت هم آنکه میگوید بهار الکبریه منافقان حضرت را بعد از صلوات  
 متقیان بن کشته کرده بودند کتب که از حضرت را که سفند کرده و با بکر درین  
 گفته که میگوید با این کتب که رو در زنده خواهیم ما و چون زنده شویم  
 انصاف از هم ریخته و کلمه بوسیده و مغریت بسم و بیکر طبل است حقیقی که گفته است  
 این را که انصاف از هم ریخته و کلمه بوسیده زنده خواهد شد و بتائیت از زعفران  
 سخنان یعنی نمی در شویست مغریت با هم متوجه شده بشنید که ایالت  
 خدا را از منم یعنی کسی که بخدا بر سر که بدستی من ترک کنند ام روزه ماه  
 مغریت هم و بدستی که من ترک کنند ام هر ضری که می کشت لبور می  
 از قضا و سر که شستها و دست نه کلمه مغریت ششم پس بگو خدا خود را  
 که نه هر مرا می شرب و بگو خدا را که نه بگو طعم مغریت ششم و بیکر می شود  
 که دید خزان چند را پس جام بر سر آن روزه داری از این مغریت ششم





کمره و در آن شدن آن خزان بآنجا که بر سر آن قول زد و بآنجا که  
 بیت باعتقاد و با بکرگنایه ازینست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 بی عقل و البته این را با جمیع خود ساخته و کمره کرده نمود با الله عز و جل و  
 الفاسدة و الکلمات الباطلة فلما سمعك خديجة فوقع محمد في الحواريك  
 في دارك في جودك و وقع المحرق في يدك و انت تكرر عما قالوا لا يا عرف  
 الله خالف الله و رسوله و حملوا كعبته الى اجمع الناس باب رسول  
 الله صلى الله عليه و آله و قضا عليه قضيتك و عاهدوا شعرك فقلت  
 منك و ساريتك و قلت الله في صحيح الناس قل ان شرب الخمر لا  
 فموت فزال عقلی فایت ما آتته نهارا و لای علم به بقل ففعلت  
 يدك الحد و خرج محمد صلى الله عليه و آله فنظر اليك و قال سيقضو  
 فقلت رايانه و فعل يا رسول الله صلى الله عليه و آله و جعل الخمر  
 العقل تعلمون هذا من انفسكم فأنتم تشرلوها فقلنا نعم يا رسول الله

و قد قال  
 رسول الله

و قد قال في هذا امر عاقل فيس الشاعر شعرا **شعر** شربت لاشم حتى زال  
 عقلی کذا لاشم يفعل بالعقول پس چشیدند او از ترا خدیجه و گفت  
 که با خدیجه بودند که هر کس که در محراب انجم کرد و در نو و در خانه تو پس افشند ترا و  
 که کاسه شراب و دست تو بود و تو میخورد و در هر یک شربت از آن پس افشند ترا  
 از شمشند اختلاف کرده قول خدا و رسول خدا را او برد و البته ترا با آن  
 بسو میخورد و در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله و نقل کرد و در وقت ترا و  
 باز افشند ترا پس نزد یک تو آمدیم و ترا شاکردیم و گفتیم ترا و در غوغا  
 مردمان بگو درستی که من نوشیدیم شراب یا شربت پس شدم و بود از آن  
 ذایل شد عقل من پس بیان کردم خبر را که کردم او را روزی که از  
 آنست که من شربت این شربت خدم و روز از روزی خود من شراب پسین و شو  
 که این خبر ندارم و هر چه که امده است شربت خیم و روزی که خبر دار بودم  
 و شربت را شربت را با خود واقع شده پس بیا ای یکم دفعه کن و میبازد



از تو حذر را که در شرع قرار داده است و در احوال هر چه از آن میسر شود  
پس نظر کرد بپوشش و گفت بطلب او را و بپوشش و گفت بطلب او را و بپوشش  
و حال آنکه دوست بود بپوشش و گفت بطلب او را و بپوشش  
لله علیه و آله و از راز راز تو شراب ایل میکند عقل را میباید که این را  
که شراب عقل را از ایل میکند لذت بخش و خوشایند است و شراب را بپوشش  
از راز راز تو شراب عقل را از ایل میکند و تحقیق که گفته است در باب شراب  
امر القیس و شراب معینش اینست نوشیدم شرابا تا آنکه زایل شد عقل  
من و مثل آنجا شراب میکند این کار با عقل کسی تو هم ننکند که حضرت رسول  
لله علیه و آله بحقیقت احوال اطلعه داشت بلکه پیش از حضرت احوال  
هر منافق و مومنی ظاهر و مومنی را بعد از قرآن مجید هم قال محمد انظر الی  
افاقته من سکرته فامهملون حتی ارأیتم انک قد صحت فسلک  
محمد فاجتنبوا عینا و غریة الیل فسلک الیل فاما بالک الیوم

تقتل محمد و بما جاء به و هو عندنا سحر کذاب فقال و یحیا یا  
اباحنبله لشد عندی فیما قصصته علی فخرج الی ارباب طایفه  
فامرهم عن المنبر قال فخرج عمر و امیر المؤمنین علیه السلام جالس بحیث  
المنبر فقال ما بالک یا علی قد تصدیت لها هی هک ههنا  
دون واقعه ما تريد فعلق هذا المنبر فزط القتاد فتبسم  
امیر المؤمنین علیه السلام حتى بدت نواجده ثم قال و یلک منها  
واقعه یا عمر اذا قضیت الیل و الیل للامنة فیلک فقال عمر  
هذه بشری یا بنی اے طالب صدقت ظنونک و حق قولک و انصرف  
امیر المؤمنین علیه السلام الی منزله و کان هذا من ذلک علیه السلام  
بعد از آن که گفت صلوات الله علیه و آله و سلمت و امیر و آیه بهوش آمدن او از پیش  
پس سالت و او نذر تا آنکه نمود تو خود را با این که تو بپوشش  
شد پس رسید ترا محمد احوال تو در باب شراب بخردن و روزی



و مجبورون پس خود را در تو را بخیر فرموده بودم بجز تر از نوسیدن  
تو شرابا در شب پس چه خبر در دل است امروز که اعتقاد میکنی بجز  
بخیر که آمده است بر آن خیر محمد و حال کند او زده سا که است گفت  
ایا بزرگوار و محبت که دار از زار تو را با بعضی و با بعضی گفت عمر است  
که هیچ شکی نیست نزد من در خبر که گفتی آنرا بر من پس هر دو رو بسور بسور  
طالب پس هر کن او را از منبر گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله  
عنه که پس هر دو رفت عمر در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود و هر دو  
منبر پس گفت عمر چه خبر در دل است با عی که تحقیق متعرض شد هر  
خلفیت را حوریت قسم بخدا که و آب تر و کمتر است از آن تو میخواهی از  
بر آمدن بالار این منبر خط قیادت یعنی قسم بخدا که خط قیادت آن  
تراز نیست که تو آرا ده کرده خط کشیدن و دست و قیادت و در خجی که کند  
که غار بسیار و در منبر مثل خار میغلند پس معر خط قیادت کشیدن و دست

از بالا از دست خار را تا بدین و خود دست با آن نزد لطافت با بقا  
خار با آن که شتی و کف دست از او این حکم ضرب المثل شده در میان  
عرب با کس که تا بقا و دست کسی نهفته بر جناحه زلفت و در ضرب  
المثل گفته در میان عجم اگر کسی گوید بر امیر المؤمنین علیه السلام تا بقا و دست  
انجامت نه اشتبا کند او غالب کل غالب جواب ازین اعتراض در  
مذکور شد و فی الجمله در اینجا جواب است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنا  
بر مصلحتی میسر میجو و جناحه الله تعالی در باب غیور تا چهار صد سال میبرد  
بالله او دعوی الوهیت میکرد و مردم را بطاعت میخواند و آن نمود  
پس تبسم نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لفظی که تا آنکه نمودار شد  
و ذلک انما عاشر الی حضرت بعد از آن گفت و از زار تو را در خط قیادت  
قسم بخدا که عمر هر گاه و ا که آشته شود این خلفیت تو یغیر و از برای تو  
در دفتر خطیفته شود و از زار بر امنت رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم



در وقت خدمت پس گفت عین کلمات تو بشا برکت بر بنده خلیفه  
 تو ایام شریعی بنیاط است کما فی حق است قول تو و برکت  
 امیر المؤمنین علیه السلام نیز منزل خود و بولین معجز از جمله دلائل امانت حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام همین حدیث کافیست از برای هر کسی که معاند باشد  
 و داند و انهم بمنزله اتبع الهدی کفر نما که هرگاه کسی خواهد که حدیثی را  
 بغیر ترجمه نماید باید که جمیع حروف و کلمات از آن منقوش شده رعایت تقدیم  
 و تأخیر آن و مضارع منقوش ترجمه کند چنانچه امداد و استار الکل المودیعون الله  
الجلیل مولانا ضیل الله در شرح کافی رعایت کرده اند و در صورت  
 فارسی بجز له و لیس باین اگر بعضی از طرف تشیع بعدم سلسله  
 الفاظ کنند معقول نخواهد بود و از عدم متصرف و تفکر در کلمات عربی خواهد  
**گلشن هشتم** در تخریر دلائل عقلیه که به حقیقت است امیر المؤمنین  
 علیه السلام و درین مبنی چهار غنچه شکفته شده روح روان معطر و روح

جائز مغیره و دیده در امتور بسیار و چون الله الملک الکبیر **غنیه اول**  
 در آنکه عالمترین و فاضلترین خلیقی بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که الله تعالی او را و آیت مباهله از حبیب خود  
 جدا نکرده بلفظ انفسنا مقرر فرمود و ایضاً باین معجز بیان حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله مقرر نمائیم تا این حدیث شده که منزه علی از کمین و خفا  
 مذکور شد و مع هذا اکثر اوقات در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و الا تحصیل علم و عینی مشغول بود و بار غایت تمام و معمال اکمل  
 علم می نمود و با آنکه او را در آن همه تبارع و فهم و در آن اوقات افضح و دانا آنکه  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در باب او فرمود که انا مدینه العلم و علی  
 بابها و هرگاه مثل آنحضرت معلی و محسن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متعالی و تاق  
 افتد پس الله اعلم و فضل خلیقی بعد از آن حضرت خواهد بود و درین  
 هنگام عقل بالبدایه حکم میکند که امام حق و خلیفه مطلق است و نیز او



ناحق و باطل است زیرا که جاهل و نادان لایق امامت و خلافت نیست و این  
 بدیهی است **عجده دوم** در بیان آنکه اکابر علماء را از اصحاب و اتباع  
 هر گاه واقعه شدی و پیشکش آمد رجوع بآنقدر که در او شکل نباشد  
 حل کرده توضیح آنست که نمودار ازین بسبب آنست که اصل مشکلات طاعت که در نزد  
 آنحضرت را موردین و دنیا محتاج بهیچکس نشد بفرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 میبرد که در اکثر موارد و میسر شود است و انوار که هم با آنحضرت میسر شود اما  
 اصل تفسیر حق متین کند بقول آنعباس او یکی از حدیث کرد آن آنحضرت را و او  
 روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مغرب بسم الله شروع کرد و از ایشان  
 از اول شایسته آفرینش با عزت و رجوع میکنند بانی علی الجنابی و او رجوع میکند  
 بانی به ششم از پنج خفیه و او رجوع میکند به پروردگار خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 و اما امیر رجوع ایشان بآنحضرت ظاهر است حقیقتا اگر کسی منصف باشد  
 که مستطاب فی المبدء آنحضرت که در اینجا نیز مباحث الهیه در توفیق عدل

و قضا و قدر نموده و بیان کینیت سلوک و مراتب حق و قواعد خطای و قضا  
 و قضای و بدعت کرده هر آینه غنی است از بار معجزه و بخت از برات فکر  
 و اما رجوع افاضل و اکابر علماء بآنحضرت کرد آن آنحضرت شهادت تمام دارد  
 و قضا و عجز و بی یاری و غیره او در فقر مذکور است و مسطور چنانچه حکم کرده  
 در باب طاعت و آن وقت چنان بود که شخص بیکبار بسیار غلیم خود زوده بود  
 و قسم یاد نموده که بیکبار آنکس بدو بوزن آن زر تصدق نکند و بخرید  
 نیکو اما آن التماس و استدعا کردن بیکبار نمودند آنرا و با خود متوجه اند زیرا که  
 وزن بیکبار معلوم نبود و صورت این حال را بزرگه عرض رسیده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 علیه السلام فرمود تا غلیم را بطشتی پر آب حاضر کردند و غلیم را امر کردی  
 باز بیکبار خود را میان داشت نهاله صعود آبراه عدمت که نشسته بود از آن  
 و نمود که غلیم بیکبار را بزانو کشیده بار خود را در آب نهد و شانهش بریزد  
 در آن یکبار تا آب بجای عدمت رسید و آن شخص با فرمود که بوزن آن



ل  
 ۳  
 این پاره در نقد کند و آن شخص چنان کرده زجر از پارس علم شده  
 با آن آتش بریزد سجده یکسره موزیاده و نقصان بود و ازین قبیل است  
 حکایت شریف که او نیز قسم خورده بود که وزن فیل را معلوم نکند از آنکه  
 بعد از آنکه از ترو و عافیت بدست آنحضرت عرض کرد آنحضرت فرمود که  
 فیل را در کشتی کوچکی که بکایان آب برده از پهن کشتی ران  
 کرده بعد از پهن آوردن فیل اجناس معلومه القدر در آن کنند تا آنکه  
 آب بر تبه فیل بود برسد که وزن اجناس وزن فیل است و لجه حکم  
 آنحضرت فقه قضای غصه است چنانچه مودیت که کس نام را هر چه بشدگی  
 توشه راهی چنان و یکی را سه نان بود و چون بخوم خوردن بجای نشدند  
 شخرف دیگر با این بوسه بنان خوردن مسئول گشتند و بعد از فارغ شدن  
 آن مرد بآن کشتی حصار بر زمین گذاشته برخواست و شریف صاحب  
 نان بعضی چنان برده آینه سه دینار را به صاحب سه نان داد و او قبول

نکرد که تنصیف السویه باید کرد که چهار دینار از سه نان و چهار از تو و صاحب  
 پنج نان قبول نکند تا آنکه کار بنجاح کشید این واقعه را بعضی عسکرها عیناً دیدند  
 آنحضرت فرمود که مال صاحب سه نان یک دینار است و هفت حصار مال صاحب  
 پنج نان است زیرا که هر یک از ارباب حصه نمود مجموع است چهار حصه شد  
 و هر یک از آن سه نور داشت حصه نمود که دس و میهمان یک حصه شد  
 صاحب سه نان خورده و هفت حصه از صاحب پنج نان تقسیم حق وقوع  
 یافت و آن مرد را فرستاد و دیگر آنحضرت فرموده که اگر فوته کرده باشد بلبر  
 من بالشی و این کنه اندام تو کس اوقات از کثرت جهاد و غیره  
 آینه حکم میگوید میان اهل توریته متوریته ایشان و میان اهل زبور  
 بر بورد ایشان و میان اهل انجیل با بچیل ایشان و دیگر فرموده قسم بخدا  
 عز و جل که نیست هیچ آیهی از آیات قرآن مجید که منزه اند از بار که نازل شده  
 و هر وقت نازل گشته و در کجا نزول یافته و این کلام دلالت تمام دارد



بعد از آنکه آنحضرت محیط این کجای علوم الهیه پس نبوت عقل حکم میکند  
 اعلم خلیقی بود از اول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت است پس امت است  
 با آنحضرت است بنوعی و معلوم بطور انوار **عین** **سیم** در بیان آنکه  
 آنحضرت دعوت است کرد و معجزه بر طبق دعوت خود ظاهر ساخت اما دعوت است  
 آنحضرت در کتب تاریخ و سیره مشهور و مطبوعه است در پنج المله و حکایت شکیات  
 آنحضرت از ظلم خلفا و نیزه لب غصب خلعت و خطبه شقیقه در دعای  
 قریش ظاهر و هوید است و اما ظهور معجزات آنحضرت شش از آنست که بعد از  
 در آید و از آنجمله سخن گفتن از دوات آنحضرت در منبر کوفه و حال آنکه آنحضرت  
 در وعظ بود و خلیقی از آن منوحش و مضطرب و گریان گشته و آن  
 از دوات آمده چند سینه رسیده رفت بعد از آن مردمان کوال کردند که یاریم  
 المؤمنین این که بعد از آنکه آنحضرت فرمود که این قاضی طایفه چون بود و خبر شد که  
 من عمل شده آمده بود که از آنحضرت نماید و دیگر آنکه در غزاهای صفین و عساکر منصور

آنحضرت

آنحضرت نزدیک میر رسیده بسیار شده شدند آنحضرت رسالت انعام  
 گرفته فرمود که ایها را بکنند بعد از کندن سنگ بزرگ آن مقام ظاهر شد و جمع  
 آنکه از کندن آن حجر عابری شدند و آنحضرت از مرکب توال ابدال فرموده  
 آن سنگ بچرخان هر آنحضرت که حاضران متعجب و متحیر ماندند و وزیر آن سنگ  
 که به نهایت صاف و خوشگوار بر نظر آمد که همه آنکه از آن آب سیراب شدند و ظاهر  
 پر کردند و لعل آن در سینه آورده گشت که گشتند این سنگ ظاهر گشتند این  
 پیغمبر را به بر لبایشین پیغمبر و ازین و این نیت و دیگر کنند در حضرت  
 چنانچه نمود است و دیگر از جمله معجزات آنحضرت اجاب غیبی است چنانچه در آن  
 نروان و غیره ظاهر شده و معجزه رجوع الشمس از غروب است و آن و نوریت  
 بعد از یک مرتبه در زمان حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و یک مرتبه در زمان ممات آنحضرت  
 و این معجزه بغیر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از کسی دیگر وقوع نیافته و هر که دعوت  
 امت کند و معجز بر موفی بر عاقل و فاضل کند امام نبی اوست که را که در میان



برخواه و موافقان که اهل خلیفه کرده باشند و عقل و عباد و قبول آن عقلا را  
 و شایسته زیرا که خلافت را که عظیم و شریف است معین و مؤید و مکرر  
 خدا و رسول و انچه سابقا مذکور شد حال آنکه علمائین در تصانیف خود نقل کرده اند  
 بجمیع مردم و بعضی خلافت بایک مقرر و بایک دیگر خلیفه کرده و بعضی بعد از آن خوف  
 عثمان خلیفه شد و غافل از اینکه اگر اجتماع ایشان می نماید یک خلیفه ثالث است و با  
 القتل نیز زیرا که همان جماعت اجماع کرده عثمان را بقتل آورند چنانچه در کتاب ایشان  
 مذکور است مع هذا از ارباب فضیلت ائلیت حضرت امیر المومنین علیه السلام دارند است  
 بسیار و احادیث بسیار و در آن حضرت نقل میکنند و بگویند که حضرت رسول الله  
 علیه السلام وصیت کرد که بایک خلیفه بنشیند و عقاید ضد و کور است باین مهم  
 بایک خلیفه میدانند با آنکه او مکرر گفته که اقبل فی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی  
 فسخ کنید پیوسته مرا که غیر از شماستم و حال آنکه علی علیه السلام در میان شماست پس باین  
 ظاهر شود که جماعت را تقلید آید و او نمیکند از او که مکرر خود نموده دلیل و برهان

بر او است ایشان بر فایده ندارد زیرا که بسبب ضابطه شریک و بدیده نهضت  
 غرض از او که گوش اعتقاد شوند و بچشم حقیقت نگرند یکدیگر را از آنکه شریک علی را  
 کافیست الا **اگر** مرد با حکمت پیش آید و آنرا بخواند آید پس بایک در گوش مکرر کند  
 با دیده بچشم حقیقت حال نظر کند و آینه دل را از غبار غلظت و تعصب بکشی و مصححی سازد  
 تا طریق حق بران کس واضح و سهل باشد و اولایح که در دنیا چنانچه غزال بعد از آنکه  
 پشته غمرا و در مذمت تنی بسر نرفته و کتابها و ادیان مذمت نکرده و او را اهل  
 حجت الله مسلم میکنند اندازان مذمت بر گرفته بخدمت حق امیر را آورده و **مجلس**  
 در وصول الحق آورده که شخص را از بندگان در شد و قس امام الشیخ انصاری امام  
 رضا علیه السلام و الشیخ ابیهم و احوال محمد غزالی را از او پرسیدم که میگویند او در آخر عمر  
 از مذمت اهل سنت و جماعت برگشته و بنویس ایمینه در آورده است که آن غرض گرفته  
 که چنین است و رساله در باب حقیقت مذمت اهل بدعت ابطال مذمت اهل سنت تصنیف  
 نموده و من از او ارم و بنده و بخت اشرف امیر المومنین علیه السلام با غرض از او باینجه

مجلس

مجلس



سخن میگویم در آن حال که بجا الی المؤمنین مولانا نوزده سفره الله شاه جعل الخیر  
 منویر حاضر بود فقیر تقاضی نموده احوال محمد غزالی را در اینجا مواتی الکتابیند  
 بودم و دیدم و چون تئویر آن طوی داشت این فتوا را از آن پیران شنیدم  
 که محمد بن ابی القاسم الطوسی که از تلامذه محمد غزالیست در محاکمات آورده گفته  
 غزالی از راه حج بخدمت حضرت سید مرتضی علم الهدی مشرف شد و همه تحقیق  
 حق و بعضی حکایت مذمت بخدمت حضرت می نمودند و حضرت می فرمودند که بعضی  
 امامیه را بدلائل قاطعه و بر این ساطعه بر او تمام کردند و محمد غزالی از مذمت  
 اهل سنت و طاعت گردیده بخدمت حق امامیه درآمد و چون از مذمت معظم  
 مراجعت نمود برادر او احمد غزالی متصوف با ملاقات کرده گفت شنیده  
 ام که بکسید مرتضی علم الهدی صحبت داشته و بنوال مذمت شما اختیار کرده  
 این حال از تو بغایت عجب است محمد غزالی در جواب که ترا میگویم در خیر اختیار  
 مذمت اهل سنت کرده بودم از منم غیر از این بود و این بیت بر او خوانده **پت**

دست بر ماعوض ایمان کرد و رفت هر کس بر مسلمانان کرد و رفت انکاف  
 در میان ایشان مباحثه منتهی شد و تا روز امتداد یافت و احمد  
 غزالی روز نهم بر کمر فاجاه بمرد و جان بقا بصی ارواح سپرد و بر  
 با خود آنچه برد بداند که **علا** اثنی عشره دلائل عقیده و بر این نقد و تحقیق  
 امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار روشنی را در روایت کرده خصوصاً  
 علماء زمان و قدوه فضلدار علی بن العالم بعلم اخبرنی و الکاشغری  
 الله و الذی حسن رب المظهر الحقی قد کتبه روحه نور ضریح کتبی مسمی باعین  
 تصنیف نموده و در اینجا اول دلائل از برای تحقیق خلافت امیر المؤمنین علیه السلام  
 بیان کرده و منقول است که بعد از وفاته او را در خواب دیدم و حال او پرسیدم  
 گفت که مرا بکتب الغنی و زیارت المعبد ای محمد بن عبد الله شنیدند  
 و آنچه درین باب موجود از دلائل مذکور شد قلیلیت بسیار دانسته است  
 از حج بلا انحصار و اگر کسی در باب بیان دلائل امامت حضرت از در غرر

سخن







بطریق مذکور تا صاحب الزمان و بوجوه و شرف و پرستی و دنیا از عدل و انصاف که  
 پر شده بشمار از جبر و ظلم و انصاف است ایستادگی را میگویند تا حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 رسید گفت با جابر تو او را ملاقات میکنی و چون گفت او مشرف شد سلام عرض  
 برسان و جابر از اجل حذران امان یافت که محمد باقر فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله  
 آنحضرت را ملاقات مکن که در اسلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را با آنحضرت رسانید  
 و این خبر در کتب معتبره نیز مذکور است و مراد است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هم  
 و نام نام حضرت ابی معصوم را بیان میفرمود تا با بزرگوار که از اولاد امام حسین  
 علیه السلام اندر رسید و گفت و هم شعله فوطه بنفون مغل الدین خنزیر الضحی  
 و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین **و ایضا** روایت در مجمع بحار و در مقام  
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مدام صلای جبار و درین دنیا  
 ایشان برقرار و ثابت و پسندیده بشمار و امر که اقرار و اعتراف بامت و حاضره  
 امام که از ورشید و رفته باشند و در اکثر کتب اهل سنت متواتر و متعاقب واقع

شده

و این حدیث در کتب معتبره  
 و در مجمع بحار و در مقام  
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مدام صلای جبار و درین دنیا

شده که امام و ازده اند و در فرسوس صحیح بخاری از اخبار بنی سحره منقول است  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بعد از من و از من میروند که شما را قریش  
 و روایت کرده اند که از بزرگ مفتین اهل سنت است که چون زمان قیامت  
 شد که البریه علیه السلام اسماعیل علیه السلام را با مادرش با بر یک مظهر بود و آن وحی آمد  
 با بر اسماعیل علیه السلام که اراده ما است که از صلب اسماعیل علیه السلام پیغمبر عظیم الشان بدین  
 که دین مبین او بر همه ادیان غالب شود و از اولاد او و ازده مر و عظیم القدر  
 بعد و بروج افندک ظاهر خواهیم کرد و خطب از روایت کرده که حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که من شرب مویع مرا با آسمان بردند الله تعالی  
 از منم رسید که تا چه کسی را بر امت امیر کرد که منتم با خدا یا تو عالم الغیوب و حقیقت  
 و انانی که بهترین خلق امیر المؤمنین علی را بر امتان محفل امیر کردم و نشیده مانند که  
 این کلام دلالت میکند که الله تعالی با محمد سوال کرده عالم بشمار بلکه الله تعالی عالم  
 به همه اشیا و معجزه از ذرات عالم بر علم او مستور نیست و مطلب اینست که سوال

عنه  
 علی بن الحسین  
 غدا الی الله  
 الی عذر هاجر اعم



و کلامی طلبت چنانچه در علم معانی بیان شده و بعد از آن فرمود که یا محمد کلام  
نظر کردم بمخلوقات ترا بر کردیم و بر او قرار نهادیم و گفت که حق کردم  
منه محووم و تو محمد منی احدی و تو احد و بار دیگر نظر کردم علی را اختیار نمودم  
و او را بنابر آن اسم الهی محمد مسمی کردم پس انعم و او علی و منزه الی ام و لولت  
ولی و بعد از آن فرمود که یا محمد ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و ابیه  
که از اولاد امام حسن انداخته بکبر آوریدم و آن فرزندان اولاد من بود و گفت که  
که آن فرزندان را که گفته اند آیه لا اله الا الله را که آن نزد میان است یا انوار گفته  
و آیه یا سوره چون هر چه موجود است از انوار خواه نمکد و خواه بشیرتیم کجایند  
الله تعالی است اینها فرموده که از نور من بود و اضافه نور خود نیاید مبالغه است  
در شرف عزت و عظمت خلقت و فطرت آنحضرت و لایزال منین علیه السلام و الی  
عایشان و بعد از آن فرمود که یا محمد اگر بنده از بندگان من است تقدیر عبادت کند  
که حیات او بر آید بنیت تو و ولایت ای که مری متو و معرفت من و بعد از آن

فوق السجل

من آید که بر در محبت نکند و محبتش را عرض کردم باهل آسمانها و زمین که قبول کند  
 در سلسله مؤمنان منتظم شود و آنکه قبول نکرد و در سلسله کافران منسک گشت  
 و بعد از آن فرمود که یا محمد میخواهم که اهل بیت خود را به منی گفتم بی فرمود که بجانب  
 راست عرش نظر کن چون نظر کردم دیدم که امیر المؤمنین و ظاهر حسن و حسین و علی  
 بن ابی طالب و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی بن محمد  
 و حسن بن علی و صاحب الزمان در محله سوره ایستاده بنهار مشغولند و در میان ایشان  
 نوچین مسدود صاحب الزمان تابان و در شان بعد از آن آمد که فرمود  
 که ایشان همه تبار شدند و بعد از آن اشقام گشته است از گشت اهل بیت تو  
 و بغیرت صلوات که محبت ممد و رحمت بدوستان من و با این سند خطاب  
 خوانند و بایت کرده که حضرت رسالت صلوات علیه و آله فرمود که یا علی اول  
 که بخوشی کوثر رسد منم و آنکه کوثری حسن راه نمائند مؤمنان است بآن آب  
 و حسین امر کنند و فرمائند است و علی بن حسین پیشرو مؤمنان است و محمد بن علی است



همده مؤمنان بهشت و مقام تعیین کننده ایشانست و بصورتی که در  
بهشت است و مورد رضایت خداوند است و استانت اند و ثمنان و علی بن موسی  
همده مؤمنانست و مورد رضایت نازل کننده مؤمنانست بر جات بهشت و علی  
محمد و کفاح کننده مورثانست بر مورثان و حسن بن علی صاحب امیر خراسان  
و محمد صاحب ان شافعت کننده است در روز قیامت و نیز حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم در حق امام حسین علیه السلام فرموده هذا فادی امام ابن امام  
امام ابوالیمه تسعة تسعم قایمهم **وایضا** مرویست از مسلم و بخاری و صحیح  
در صحاح ایشانست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این منصف همیشه  
در قریش خواهد بود تا وقتی که از صدیقی هکس نماند باشند و این روایتی است  
است بار و اینی که امامیه نقل کرده اند که اگر در روز قیامت هکس نماند بماندگی  
از ایشان امام خواهد بود زیرا که عالم الذبح است خالی نخواهد ماند و اگر کسی  
که در آن مکلفی باشد و امام علیه السلام بعد از آنکه خلافت از دنیا صلت خواهد نمود و حضرت

که امام است

احادیث مکرر در کتب موافق و مخالف منقولست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرموده که بعد از من خلیفه خواهد بود و این موافق مذکور است زیرا که  
ایشان الیه را می ارزود و میدانند چنانچه ذکر شد و اما بقول عبدالستار است  
یعنی آنکه سبب اینکه ایشان را عترت با امامت شمس خلیفه و از سبب آن چهارماید که  
ایشان قابل شئون با امامت معاویه و یزید و عبدالملک و ان و غیرهم و با  
این همه منور و موافق می آیند زیرا که عدو خلفا بر این ائمه ارزود نهالیه است  
پس اگر چشم حقیقت بین ایشان اندویش کنند و ایشان را اصم و در این حقیقت  
که ایشان را یکم نیست باید که پاک صاف از کجای خلفا قرار دهند و نه  
با امامت می ارزود امام علیه السلام کنند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی  
حیات از علم و فضل و تنور و صلاح ایشان خبر داده و ایشان را در کتب بسیار  
نقل کرده اند تا در دنیا و آخرت از رسته کاران باشند و تا تو اندام خود را  
از سستی جام غفلت جدیت در عقل شیار کنند زیرا که فردا شیار شدن و خطر



کشتن نایده نذار و بلکه باعث از یاد برنج و کشت **بیشتر** خوشتر  
از هر سودی است **بیشتر** از شخص که پس از مرگ خود را در عالم غایت مقایسه  
و دلیل عقلی آنکه هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و حمید  
عصر و یکانه خود بودند از علم و عمل و فضل و شرف و حسب و نسب و زهد و تقوی  
و صلح و عبادت و قناعت و طهارت و معصیت و سخاوت و شجاعت و عزت  
و عدالت و فضیلت و هر یک با صدق و عوام امت خود معجزه ظاهر کردند و  
معجزات ایشان را علی السویه و فقها اثنا عشر بر رضوان الله علیهم در تصانیف  
توزیع کرده اند خصوصاً امام راوندی رحمه الله علیه کتابی مسخر الخراج  
که نام آن **تزیین** بحال است در باب معجزات ائمه علیهم السلام تصنیف نموده  
که که آیه کافی و دلالت از برابر صاحبان و جاهلان و هر کایان را علم و  
افضل و واقعی باشند عقل باید به حکم میکند که بغیر ایشان کسی دیگر لایق است  
نیزت و هو المطلوب **اما** علم و دانش هر یک از ایشان که از ان بیشتر است که

بقدر

بقدر او در آید و نزد دوست و دشمن موافق و مخالف نشود و معروف است که هر یک  
از ایشان در علم اعظم علی او در فضل افضل و قدر عظم خود بود و در حقیقت  
که ما مون را داده آن داشت که در حق خود ادم الفضل را بحضرت امام محمد تقی  
علیه السلام دهد و این حال بر جمیع نبی عباس نالیند که ما مون را ازین کار منع کرده  
که دختر خود را بطغی میسر کند علم دارد و نه جاه و در آنوقت حسن شریف  
آنحضرت بنده سال رسیده بود و گفتند که او دختر خود را بسوی از جوانان نبی عباس  
نمیدرمان من گفت میراث حیات کرام و زور عالم از او عالمه کیست اگر  
نمیدانید بخیر نماید و این سخن عهد بشد و یکی از آنرا که اعم صلی الله علیه  
مال بسیار داده و تواضع مشا رنموده در مجلس من حاضر کردند و از آنحضرت  
سوال کردند که چه میفرماید در باب کسی که در حین افروام صید میکند آنحضرت فرمود  
که آن صید را در حل گشته یا در حرم عالم بود یا جاهل بود یا کشته یا میوه آنکس  
بنده بود یا آزاد که بود یا صیغیر آن صید نیز خورد بود یا بزرگ آن خورد بود



یا نام و در شکر نه یاد روزان شکر گنج بوده یا عمر پس بخی مهربان  
سخن حق نفس منقطع گشت و بجز او همه ظاهر که دید و در کینه از علی  
بن ابراهیم از پدرش مرویت که معنی شکر لعل لیاحق حضرت  
امام محمد تقی علیه السلام منصرف شدند و در یکجا از آن حضرت سی ساله  
پرسیدند که حضرت همه را جواب کاوش فرمودند و در از روز آن حضرت ده ساله  
**و این** مرویت که حضرت کتابی مهر کرده شتم بر دوازده مهر حضرت علی  
صلوات الله علیه و فرمود که از آن حضرت امیر المومنین علیه السلام مهر و مهر کرد که مهر  
اول را باز کرده آنچه در تحت آن نوشته شده بر میان عمل کند تا در حیات  
و همچنین امام حسن علیه السلام دوم را باز کند و در آن نوشته بر میان عمل کند تا  
در دنیا است و همچنین امام حسین علیه السلام سوم را باز کند و آنچه در آن نوشته باشد  
بان عمل کند و همچنین هر یک از آن معصومین صلوات الله علیهم که می نامند  
او شکر باز گوید بان عمل کند تا صاحب اقامان که عامل هر روز است

پس هر آنکه از آن حضرت امیر المومنین علیه السلام وقوع فتنه از نصارت  
و محاربت بموجب آن مهر بوده و همچنین با غیر عزت و هرگاه این مهر کرده  
خداوند عمل بکنند اعلام و فضل از ایشان بخواهند بود و این مقدم بود  
و مخالف ظاهر و مریه است هر که بگوید نعم بفرمایان امانت است زیرا که  
اعلم و فضل بفرمایان امانت زیرا که عقل باید به حکم میکند تعظیم  
مفضول بر فاضل ایشان امام باشند و در امانت و خلافت  
ایشان شک بر نیست و هر ما مطلوب **نایب** بدان که اگر افتد  
استیفاء الطریق النجاة که امام می از دم یعنی صاحب الامر علیه السلام  
موجود است از حین ولادت شریفش که ولدت و بخانه پیشش  
سال از محبت گذشته بود تا اقران تکیف زیرا که هر سال  
را ناچار است از امام معصوم که غیر آن حضرت درین زمان معصوم  
و عصمت او ثابت و هر یک پس از محبت نیز خصل محبتش ثابت و بدو



بشد و هر مطلوبی که لیل از بار موجود بودن آن حضرت نام نامی است  
اوست زیرا که لفظ ممد در حد و است و لفظ موجود در خارج بر کمال  
پیشند و نیست و لا یخف لطفه و اما بطلان استبعاد طول عمر شریف از ظاهر  
زیرا که از جمیع ممکنات خصوصاً در ازمنه سابقه و ایام سابقه و بعد از طمانند که  
عمر ایشان برابر شتی طول و ازین گذشته شریف آن حضرت بجمع تمام و نفع  
لقمان علی بنیما و علیهم السلام و حضرت علیهم السلام که الحال نیز موجود است پس از طول  
عمر مبارک آن حضرت استبعاد معقول نیست و کمال این زمان را و حسب که اعتقاد  
بوجود آن حضرت در معرفت او حاصل کنند زیرا که حضرت رحمت الله علیه در حد  
و موده که من ماک و لم یعرف لها من زمانه مات صیفة جاهلیة یعنی  
بمیر و امام زمان خود را شناسد مردن او مثل مردن کافر نیست و کتاب  
اصفا و مصلحتی است که الله تعالی بآن از کثرت عدد و یا قلت نام و غیر  
ان الله یعجل فرجه و انما لکم من عوانة و انصاره و انما

و اندر قضا

و اندر قضا طاعت و طلعت و رضاء و اعطاء من الخالق و سخط  
بمحت الحق و القائل بالصدق و التمس من آتیه علی **فصل**  
در بیان معاد فی دوران پنج مقصد است **مقصد اول** در خبر بندگان معاد  
چه مغرورند و بدانکه معاد و رفت زمان عود یا مکان عود است و اصطلاح  
منکلیین مراد از معاد و وجود ثابته است بر اجسام را و اعاده است بر تعبد از  
موت و تنوین افراد و این محضت بر سبیل عقلی و نقلی و دین مختصه بر سبیل  
ایجاز و خفیه و مذکور شد اینست الله القدر الیه المصیر اما دلیل عقلی که هیچ  
شکی نیست که الله تعالی امر کرده است بمعرفت و طاعت و کفر بجا آوردن آن  
توایی و برار ناکردن آن و عدم امتثال بران عذاب منور کرده و آن ثواب  
و عذاب دین دنیا که در تکلیف و سر ضمت بر بندگان عام و خاص و این  
بر هر است پس این سرای و یکماید که هر کس بخواهی کرد از بجز خود برسد و  
بانه را بر که عبارت از آنوقت است به توسط موت و به تنوین افراد پس در

و اندر قضا



ممكن نیست پس عقل بدین حکم میکند که جسم نوبت ثانی مثل نباتات اول که  
مستی نبرد شده اند مبعوث شده بخت خود برکنند و اگر چنین نباشد ظلم لازم  
آید و ظلم بر خدا تجاوز نیست پس معالجه فی حق بشر و احوال **مقصد دوم**  
در بیان خضاب امکان است مع هذا خبر صادق بوقوع آن خبر داده و نیز آنکه  
اگر استی قابل جمع و لایق افاضه نیست و اگر ضایع بنوعی است پس  
بافاضه خود متصف نشد پس اقرار نیست استعداده و افاضه دارد و  
علم الله تا با و انشئه کل اشخاص محیطات و جمیع و الیتم و الهیاتی  
قادر است پس افاضه خود نوبت ثانی بدن است ممکن است معالجه همین  
معذور و بدانکه آنجا که شخص را حسب اعاده او بر قسم است **اول** که در وقت طاعت  
او بدلیل عقید و نفی و آن شخص است که او را حتی بجز از ثواب بعضی طاعت او یا  
شخص است که بر او حق بی اعتنا بکسب معصیت او این شخص انچه معونی  
خواهد شد و نقد و نقدی از برای آنکه حق او را با و باز دهد و دیگر از برای آنکه حق

لما اول

که بر دست او بکشد و نفع جزایی مستحق شده معذور شود و ظلم شخص که او را  
و نه بر وجهی است چنانچه اطفال و حیوانات و اهل و عیال و غیره و حسب  
اعاده همچنین شخص را بلی نقدی که قرآن و حدیث است **مقصد سوم**  
در بیان دلیل نقدی که اعاده ابران واجب و بدانکه هر کس را و اهل است  
که حق و معصیت هر یک را با و با خبر خواهد آنجا که با خبر بر بیان حضرت رسول ص  
عبره و آنکه خبر خداوند آنحضرت از انبیاء سالخ و قرون ماضیه میفرماید و خواه  
در حکم صیغه خبر مثل اخبار او بوجوب اجابت و تحريم حرکات و سکنات  
و رضای برای معصومین صلوات الله علیهم همین و یا بعد از وفات آنحضرت  
این و صیغته را با و مقتضی در دنیا و یا و مقتضی در آخرت و آنکه در دنیا  
واقعست چنانچه خبر دادن آنحضرت بامیرالمؤمنین علیه السلام که معاصرت و محبت  
بعد از وفات آنحضرت و آنکه مقتضی در آخرت و آنحضرت پس خبر دادن او بعد از  
فرومراط و میزان و با بنی فلقی جوارح و تقابل بر نامه اعمال و امور دنیا



و احوال خلق در وقت نشور و بگوئی حشر اجساد پس این یکا فو ضلالتی است  
و از سرست که بادل و زبان اقرار و اعتراف معاد که عبارت از روز قیامت  
و رشته منکران نباشند زیرا که اگر بکنده وقوع قیامت منکر و نیست و منکر  
قرآن کافران این بدیهیت و الله تعالی در سوره البقره میفرماید و فرنگی  
مَثَلَهُ وَ خَلَقَهُ تَالِ مَنْ يَخْتِى الْعِظَامُ وَ هِيَ مِنْ عِظِمِ قُلْ  
الَّذِينَ أَنْشَأَهَا أَقَلُّ مَرَّةً وَ هُوَ يَكُلُ خَلْقًا عَلِيمٌ که مصداق الله تعالی و صدق  
رسول المصطفی صلی الله علیه و آله نسبت مظلومینا و وقوع حشر اجساد و مسلم  
عالم از این اندر **مقصود** در بیان کند از جمله اجزاء به نبی صلی الله علیه  
و آله اقرار و اعتقاد و وقوع ثواب و عقابت و هر یک را کاسبی و محبت  
انامستی ثواب است که ازین دنیا رفائی به عالم جاودانی با ایمان و تقوی  
و ایمان عبارت از طوع قلبی است و بعضی صفت گفته اند که ایمان اقرار است  
و تصدیق بجهان و عمل بامر است یعنی گفته اند زبان اقرار را بیکند بآ

که در دل نیز اعتقاد بان دانسته بجز هر که کسی اقرار کند بوجه اعتقاد است  
در رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و با همه ای که معصومین علیهم السلام  
بازمان و در دل اعتقاد یکی ازین سه ندانسته بجز از عمل ایمان نیست و در  
سک مومنان منسلک نخواهد بود پس باید که مومنان را در اقرار و اعتراف  
با حق مذکور شدل بزمان موانعی بجز تا در سلسله مومنان منتظم شوند و عمل  
بارگان بجا آوردن فروعاتی بجز تا در روزنه و رکعات حج و غیر  
اینها بطریق مانور و منقول پس هر که ازین سرای فانی بابر جاوده با  
ایمان هر من شد اینک مستحق ثواب و عقیبت و ابد الابد در بهشت آسوده  
فازد و از او از محشرها و رنجها بهر دو خواهد بود خوشحال او اللهم  
از رزقنا حال کفایتی محمد صلی الله علیه و آله **و** الکی عبدک العبد المذنب  
بالذنوب قد دعاک و استسحق عاقبت است که ازین عالم بگذراند و ازین  
هر من رفته بجز این تحصیل عاقبت بکس نبوده ابد الابد در محض غم و غم



و اورا هر دو نصیبی توان بخشید و هر چه از این دو نصیبی بخواهد  
در خود بخواهد بخشد آن بجز نظر خیان و خیر ایمانست فعلی و من یزید  
منکم من دین و حیات و هوا و خرافات و این هم می باشد خالد بن لغز و باشد  
الفقار من مزاب احد الفقار و اما کسی که اعتقاد بخدا و رسول و بجهنم  
صلوات الله علیهم بجای نه بر و از در غفلت و جهالت گناه کبیره و اعم شده  
و با توبه مرده بر بغیر تحصیل ثواب کرده و بسبب ایمان و هم که بقای غنچه کتاب  
عصیان پس آنکس هم مشایخ و هم معاقب هر چه کرده از یک و بر خواهر  
و بر از خوف خوار رسیده و هم درین ذره بجزایم استقامت می نماید فعلی  
مثقال ذره خیر و مثقال مثقال خیر مثقال ذره مثقال ذره مثقال ذره مثقال ذره  
ازین حدیث شگفت که هر گاه هر دو میگویند هر که او نیک میکند باید نیک  
و بر هر چه میکند باید و حال همچو شخص در قیامت اند و حال غالی نیست است  
اورا اول بعضی ثوابش بهشت میسرند و بعد از آن بسبب کتبش بر دفع

کتاب

می آید یا بعکس اول باطل و ثانی حق زیرا که هر که بهشت رود البته ذکر و  
نمی آید و قصه بهشت و آدم علیه السلام تا اولت پس چنان جمعی را اول  
بمقدورانشان معذب و نام می سازند اگر رحمت خدا و شفاعت شفیع  
ایشان را در نیابد و بعد از آنکه معذب شدند بهر می شود و در آخر خروج  
و در آن هنگام حق تعالی می کشد ایشان را می بیند با حال پریشان و تباه  
بار و بار سوخته و سیاه میگویدون هؤلاء جهنمین پس ایشان را امر  
میکند که در چشمه حیوان غسل کنند و چون از آب بیرون آیند روهای ایشان  
چهار ماه شب چهارده تابان و درختان و امان و امان و امان  
شوند و ابراهیم را در جای باشند اول این غنیمت که آفرید اول  
و ستم گرفتند غم چنان حذر کرد و ایضا باید که مؤمنان اعتقاد بر تقاضای  
درجات بهشتیان داشته باشند و تقدیر نمایند با رضاع و اموال و اموال  
و کیفیت حساب و خروج حلیق از قبور حفاة و عراة و متعاقب با نیک

کتاب







توبه آن ارشاد و هدایت انگ است از غلط و یا مال کسی را بظلم گرفته  
توبه آن رسیدن آن مال است بصحی یا وارث یا بجزایات صاحب بختی  
و آن **توبه** زبردست بشمار شدن **از** هر توبه بار سمان شدن  
چند حال کسی که توبت بر نه کار و در نه خود را از چنگ او او محسوس خلص  
کرده که در دنیا هر چه می کند و در دوزخیان خود را بدست فکر با خام و آرزو مار  
تمام نهد زیرا که آرزو آن در دنیا با تمام نبرد اگر کسی نه مال  
از خود آن مال را بدست **توبه** در دنیا بکشد بر او راه روزی از دست رفتند  
بر او در بدویش از غنای او خوشا احوال کسی که در ملک از خلق شود  
و طمع در مال و منافع در آن نگیرد متعوض و متصرف اموال است بگوید  
اگر چه اندک بگوید که فایده و فرغت آن چند روز است نیست اما توبه آن  
در شمار زمان و عذابش بحد و شمار خواهد بود **توبه** از اشیاء الدنیاء  
در بیان وجوب امر معروف و نهی از منکر بدانکه هر قوی و فعلی که خوب باشد

باشد و بدست نشود در الله تعالی است از باطل متکلم معروف و کونید و عکس  
از منکر خوانند و علما متفقند که امر معروف و نهی از منکر و حدیث است  
لکن امر و نهی امر معروف و منکر داشته باشند و اگر نه چنین بود ممکن است  
امر امر کند چیزی که در واقع امر معروف نیست و همچنین نهی کند چیزی  
از ضرر که در نفس الامر آن فعل منکر باشد پس باین باید که امر و نهی عالم  
باشند معروف و منکر و دیگر آنکه همان آن داشته باشند که البته این امر  
تاثير در انحصار میکند و انکس قیام معروف مینماید و یا از او ترک منکر  
منکر میکند و ایضا باید که این امر از ضرر باشد و اگر محل خوف ضرر باشد  
معروف و نهی از منکر قاطع است و آن هر چه صیغه بادل و زبان و دست یعنی کسی  
که بادت زبان امر و نهی نتوان کرد باید که در دل او امر و نهی اندوزد  
مصاحبت او بضر و در قریب بود و شخص را که بادت منع نتوان کرد باید که  
بازبان منع او کند و کسر را که ممکن است بادت منع کردن محسوس و غیره







بسم الله الرحمن الرحيم وثقة  
الباب الحادي عشر فيما يجب على عامة المكلفين من معرفة  
اصول الدين اجمع العلماء كانه على وجوب معرفة الله تعالى وتعالى  
الشيئية والسلبية وما يوضح عليه ويمتنع عنه والنبوة  
والامامة والمعاد بالذليل لا بالتقليد فلا بد من ذكر  
ما لا يمكن جهله على احد من المسلمين ومن جهل شيئاً منه  
خرج عن رتبة المؤمنين واستحق العقاب الدائم وقد  
ثبت هذا الباب على فصول **الفصل الاول** في اثبات  
واجب الوجود تعالى فنقول كل معقول اما ان يكون واجب الوجود  
في الخارج لذاته واما ممكن الوجود لذاته واما متمنع الوجود  
لذاته ولا شك في ان هناك موجوداً اذ كان واجباً فالملط  
وان كان ممكناً افتقر الى موجد يوجده بالضرورة فان كان

الموجد واجباً فالملط وان كان ممكناً افتقر الى موجد  
فان كان الاول ادا وهو باطل بالضرورة وان كان آخر  
تسلسل وهو باطل ولان جميع احاد تلك السلسلة الجامعة  
لجميع الممكنات تكون ممكن بالضرورة فتشترك في امتناع  
الوجود بذاتها فلا بد لها من موجد خارج عنها بالضرورة  
فيكون واجباً بالضرورة وهو المطلوب **الفصل الثاني**  
في صفات الشئوتية وهي ثمانية **الاول** انه تعالى قادر  
مختار لان العالم محدث لان كل جسم فاعته لا يتفك  
من الحوادث اعني الحركة والسكون وهما حادثان لاسنه  
المسبوقية بالغير بالضرورة وما لا يتفك من المراتب  
فهو محدث بالضرورة فيكون المورث في هو الله تعالى قادر  
مختار لانه لو كان موجباً لم يتخلف اثره عند الضرورة



فيلزم واقفا قدم العالم احدث الله تعالى وما باطلون وقدرة  
 تتعلق بجميع المقدورات لان العلة المحوطة هي الامكان ونسبة  
 ذاته تعالى الى الجميع بالسوية فيكون قدرته عامة **الثاني** انه تعالى  
 عالم لانه تعالى يفعل الافعال المحكمة المتقدمة وكل من فعل ذلك فهو عالم  
 بالضرورة وعلمه يتعلق بكل معلوم لتساوي نسبة جميع المعلومات  
 اليه لانه حتى يصح ان يعلم كل معلوم فيجب له الاستحالة افتقاره  
 الى غيره **الثاني** انه تعالى حتى لانه قادر على ان يكون عينه بالضرورة **الارادة**  
 المتقدمة وكاره لان تخصيص الافعال بايجادها في وقت ومن  
 آخر لا بد له من شخص وهو الارادة ولانه تعالى امر ونهي وهما **العلم**  
 الارادة والكراهة بالضرورة **الثاني** انه تعالى مدرك لانه تعالى  
 ان يدرك وقد ورد القرآن بثبوتها فيجب اثباته **الثاني** انه  
 تعالى قديم ازلي وباقى ابدى لانه واجب الوجود فيستحيل العلم

والله اعلم

واللاحق عليه **الثاني** انه تعالى متكلم بالاجماع والمكاد بالكلية الحرف  
 المسموعة المنتظمة ومعنى انه تعالى متكلم انه تعالى اجزا الكلام في جسم **الارادة**  
 وتفسير الاشاعة غير معقول **الثاني** انه تعالى صادق لان الكذب  
 قبيح بالضرورة والبار تعالى منزلة عنه لا احتمال النقص عليه  
**الفصل الثاني** في صفات السلبية وهي سبع **الاول** انه تعالى  
 ليس بمرتبة الا لكان مقترا الى اجزائه والمقتصر ممكن **الثاني** انه تعالى  
 ليس بحجم ولا جوهر ولا عرض ولا افتقر الى المكان ولا متمتع **الثاني**  
 من الحوادث فيكون حادثا وهو محرم ولا يجوز ان يكون محل ولا **الثاني**  
 اليه ولا في جهة ولا افتقر الى ما ولا يصح عليه لام واللذة لا **الثاني**  
 المرجع عليه ولا يتحد بغيره لا امتناع **الثاني** لا امتناع **الثاني** لا امتناع  
 محلا للحوادث لا امتناع **الثاني** لا امتناع **الثاني** لا امتناع



يستحيل عليه الرؤية لأن كل مرتين فهو جهة واحدة في مقابل أو في حكم  
 المقابل لفردية فيكون جماً وهو محال ولقوله تعالى أن ترى بين النافية  
**الكتاب** في الشرائع عند التمتع والتمتع فيفسد نظام الوجود فلا يستلزم  
 التركيب لا شريك الوحيين فكل واحد أحق الوجود فلا بد من ما يربط **الكتاب** في  
 ولا هو عند تعالى لأنه لو كان قادراً بقدره أو عالماً بعلم وغير ذلك لا يفتقر  
 في انصافه إلى تلك الغلبة فيكون ممكناً هذا خلف **الكتاب** فإنه تعالى غني ليس  
 يحتاج إلى وجوب وجوده دون غيره فيقتضي استغناؤه عنده وإتقار  
 غيره إليه **الفصل الرابع** في مدح مباحث **الكتاب** العقل قاض بالفردية  
 أن في الأفعال ما هو حسن كذا في الويعة والإحسان والصدق النافع  
 وبعضها ما هو قبيح كالظلم والكذب الضار فهذا حكم بهما في الشرائع  
 كالمصلحة وحكماء عند ولا نهما أو انضبا عقل لا نقياساً سمعاً

لا تنفك

لا تنفك قبح الكذب من الشرائع **الكتاب** في أنا فاعلون والضرورة  
 قاضية بذلك للفرق القوي بين التقوى والاعتقاد من سطح وتزوي  
 منه على الدرج ولأنه لو لا ذلك لامتنع تكليفنا بشيء فلا نصيباً  
 ولقبح أن يخلق الفعل فينا ثم يعذبنا عليه وللمسمع **الكتاب** في استحال  
 القبح عليه تعالى لأن إصراً فاعنده وهو أعلم بالقبح ولا داعي له عليه لأنه  
 أمّا كدعي الحاجة المستغنى عليه والحكمة وهو منفي هنا ولأنه لو جاز صدق  
 منه امتنع إثبات الثبوت في يستحيل عليه لإرادة القبح لا نهما **قضية**  
**الرابع** أنه تعالى يفعل الغرض الدلالة الفرقان عليه واستلزم **العقبة**  
 وهو قبيح وليس الغرض لإضرار بقبحه من **الكتاب** فلا بد من التكليف وهو  
 بعث من يجبط عنه على ما فيه مشقة على جهة الابتداء **بخط** الجملة  
 ولا كان مغرباً بالقبح حيث خلى الشرائع والقبح والميل إلى القبح **والشعر**



عن الحسن فلا بد من الزجر وهو التكليف والعلم غير كافٍ لاستسار الذم  
في قضاء الوطر وجهته حسنه التعريف للتوابع في دفع المستحق <sup>رب</sup> المقادير  
للتعظيم والجلال الذي يحيل الابتداء **في** انه تعالى على اللطف  
وهو ما يقرب الى الطاعة ويبعد عن العصية ولا يخلو في التمكن  
ولا يبلغ الاجال لتوقف غرض التكليف على ان المريد غير مشتغل <sup>ب</sup> الفعل  
كان ناقضا لغرضه وهو في علة **في** انه يجب عليه ان يفعل  
الا لا والصادرة عنه ومعنى العوض هو نفع المستحق الخالي من <sup>التعظيم</sup>  
والاجلال والا كان ظاهرا لما تعالى الله عن ذلك ويحب ان يكون <sup>ب</sup> العلم  
والا كان عبثا **في** النبوة النبي هو الانسان المجهز <sup>ب</sup> النعمان  
بغير واسطة احد البشر وفيه مباحث **في** النبوة نبينا محمد <sup>عليه</sup> السلام  
غيد المصطفى بها شتم نبي الله صلى الله عليه وآله

ظهر

ظهر عليه المعجزات القرآن واشتقاق القمر وينوع المآثر بين  
اصا بوعر وشاع الخلق الكثير الطوارق قليل وتسبج المحكي كفة  
وهي ان نمران خصي وادعى النبوة فيكون صا ذفا الا ان راعا المتكفين  
بالصحيح فيكون محيا **في** وجوب العصية وهو اطلق في فعل الله تعالى  
بالتكليف بحيث لا يكون له دليل الى ان الطاعة وانكباب المعصية  
مع قدرته على ذلك لانه لو اذ كان لم يحصل الوثوق بقوله فانتفقت  
فائدة البعثة وهو مح **في** انه معصوم من ان عمره الى آخره لعدم  
القياد القلوب الى طاعة من غيبت عنه في سالفه انواع المعاصي  
والكبار وما ينتقل النفوس منه **في** ان يكون افضل اهل زمانه  
لقبح تقديم المفضل على الفاضل عقلا وسمعا وقال الله تعالى ان من  
يهدى الى الحق الحق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يضل فاما



كيف يمكن **الحج** ان يكون منزعا عن ابناء وعمل الاهل  
 من الرذائل الخلقية والعيوب الخلقية لما في ذلك من النقص فيسقط  
 محله من القلوب المطلوب خلافه **السادس** في الامامة وفيها  
**الامامة** رياسة عامة في امور الدين والدنيا لشخص **الاستخارة**  
 وهي واجبة عقلا لان الامامة لطف فكلنا نعم قطعاً ان **الثاني**  
 متى كان لهم رئيس ينصف المظلوم من الظالم ويرد الظالم  
 عن ظلمه كانوا الى الصلاح اقرب من الفساد بعده وقد تقدم ان  
 اللطف واجب **الحج** ان يكون الامام معصوماً ولا تسلسل  
 لان الحاجة الداعية الى الامام هي رد الظالم عن ظلمه والانتصاف  
 للمظلوم ومنه فلو جاز ان يكون غير معصوم افتقر الى امام آخر  
 وتسلسل ولانه لو فعل المعصية وجب انكاره عليه فيسقط

محله من القلوب وانتفت فائدة نصبه وان لم يجب قطا لا بالمعنى  
 والتميز عن المنكروعي محال ولانه حافظ الشرع فلا بد من عصمة المؤمنين **الحج**  
 الزيادة والنقصان لقوله تعالى انما كان عهدنا بالذين **الثاني**  
 الامام **الحج** ان يكون منصوباً عليه لان العصمة من الامور **الباطنة**  
 التي لا يعلمها الا الله تعالى فلا بد من تعيين من يعلم عصمة او **ظهور**  
 معجز على يده يدل على صدقه **الحج** ان يكون الامام افضل من غيره  
 كما تقدم في النبي صلى الله عليه وآله وسلم **الحج** الامام بعد رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم على ابن ابي طالب عليه السلام بالانوار  
 من النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولقوله تعالى انفسنا وانفسكم  
 مساوي الافضل افضل والاحتياج النبي صلى الله عليه وآله وسلم في  
 المباينة اليه ولان الامام معصوم ولا احد غيره **الحج**



له الامامة بمصوم اجماعاً فيكون هو الامام ولان الله اعلم الخ  
 الصحا بته وقايعهم اليد ولم يرجع هو لا احد لقوله عليه السلام  
 افضاكم علي ولان الله اعلم غنيه طلق الدنيا بقوله عليه السلام  
 يا دنيا اليل غني كاني تعرضت املني تشوقت لاجل حينك  
 هيمات غري غيري لا حاجة فيك وقد طلقك ثلاثاً لا رجعة  
 فيها فليس لك قصير وخطر ليسير واهلك حقيراً من قلة  
 الزاد وطول الطريق وبعد السفر وعظيم المورد والادلة لا  
 تحصى كثرة ثم بعد الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين  
 ثم محمد بن علي الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسى  
 ابن جعفر الكاظم ثم علي بن موسى الرضا ثم محمد بن علي الجواد  
 ثم علي بن الهادي ثم الحسن بن علي العسكري ثم محمد بن الحسن

ص

صاحب الثمان عليه لم يسلم من كل سابق علي من بعده وبايراد  
 الادلة السابقة **الفصل الثاني** في المعاد اتفق المسلمون  
 كافة على وجوب المعاد البدني ولان الله لا يفتيح التكليف ولا  
 يمكن والشايع الصادق احب بثبوتها فيكون حقاً والايات  
 الدالة عليه والانكار على جاحده فكل من معوض او عليه لم يفتح عقله  
 بجماعته سمعاً وبإقرار كل ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله فذلك الضابط  
 والميزان فانطاع الجوارح وتطابرت الكتب كما نهاها وقد اجبر النبي الصادق  
 بها فبحسب الاعتراف بها وذلك الثواب العقاب تفصيلهما المنقول  
 من جهة الشرح صلوات الله على الصامع به وقبول القوية **المعروف**  
 والنهي المنكر بنظر ان يعلم الامر والثاني كون المعروف معروفاً  
 والمنكر منكراً وان يكونا مما سبقا ان استقبلا لافان الامر والنهي  
 بالماضي عبث وتجويز الثابت والامن من الضيق ولكن هذا الخبر اذكرنا  
 في هذا الكتاب وبالله التوفيق تمت الرسالة الباب الحادي عشر  
 في عشرة عشر جلد من المجلدات سبعين والاف من الهجرات

هذا الخبر من كتاب  
 من كتابه من كتابه  
 من كتابه من كتابه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **في نفق**

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على محمد وآله جميعين  
**اما بعد** فاعلم ايها العبد المكلف انك الله تعالى بالتوفيق  
الانبيئية والابدية اذا سالك سائر دوافع ما الايمان  
قل هو الشريعة بالله وبالرسول صلى الله عليه وآله وسلم  
وبما جاء به النبي بالائمة عليهم السلام كل ذلك بالذليل بالاثبات  
وهو مركب مرتب على خمسة اركان من عرفها كان مؤمناً  
ومن حجبها كان كافراً وهي التوحيد والعدل والنبوة و  
الامامة والمعاد **وبعد** التوحيد اثبات الصانع الواحد  
للعالم ونفي ما زاد عليه **وبعد** العدل تنزيه ذات البارئ  
عن فعل القبيح والاخلال بالواجب **وبعد** النبوة هي الاخبار  
عن الله تعالى بغير واسطة أحد من البشر وانما الواسطة ملك

من الملائكة

من الملائكة وهو جبرئيل عليه السلام **وبعد** الامامة هي  
عامته هي تعنتي لشخص من الاشخاص في امور الدين والدنيا  
وهو معصوم بنص النبي صلى الله عليه وآله **وبعد** المعاد اعادة  
الاجسام على ما كانت عليه **والذليل** على انه تعالى موجودات العالم  
اشد ولا يزيد على وجود الموثق **والذليل** على ان العالم محدث انه  
لا يخلو عن المحدث وكل ما لا يخلو من المحدث فهو حادث و  
الحادث هي الحركة والسكون **والذليل** على حدوث الحركة والسكون  
ان كل واحد منهما اذا وجد الآخر لا يعدم الآخر ولا ينفى بالحدث  
الا الذي يوجب ويغذي **والذليل** على ان الله تعالى واجب الوجود انما  
نقسم الموجودات الى قسمين واجب الوجود وممكن الوجود فواجب  
الوجود هو الذي لا يفتقر في وجوده الى غيره ولا يفتقر الى العلم  
وهو الله تعالى وممكن الوجود هو الذي يفتقر في وجوده الى غيره ولا يفتقر  
الى العلم وهو ما سوي الله تعالى كان البارئ تعالى ممكن الوجود



لا تَنْقَرُ الْإِعْرَهِ وَالْمُفْتَقِرُ مَكْنُوعٌ وَيَكُونُ مِنْهُ إِذَا الدُّوَارُ  
 أَوْ تَسْلُسُ وَهِيَ بَاطِلَةٌ فَيَكُونُ الْبَارِي تَعَالَى وَاجِبُ الوجودِ  
 وَهُوَ الْمَطْلُوبُ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى قَدِيمٌ أَنْ لِي أَنْ الْقَدِيمُ  
 الْأَزَلِيُّ هُوَ الَّذِي لَا أَوَّلَ لوجودِهِ فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى وجودُهُ  
 أَوَّلَ لَكَانَ مُحَدَّثًا وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ تَعَالَى وَاجِبُ الوجودِ فَيَكُونُ  
 قَدِيمًا أَزَلِيًّا \* عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى بَاقٍ أَبَدِيٌّ أَنْ الْأَبَدِيُّ  
 هُوَ الَّذِي لَا نَهَايَةَ لوجودِهِ فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى وجودُهُ نَهَا  
 لَكَانَ مُحَدَّثًا وَذَلِكَ عَلَيْهِ مَحَالٌ لَوْ جُوبِ جُودِهِ وَمَعْنَى أَنَّهُ تَعَالَى  
 بَاقٍ أَنَّهُ مُسْتَمِرُّ الوجودِ بَيْنَ الْقَدِيمِ وَالْأَبَدِ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى  
 قَادِرٌ مُخْتَارٌ أَنَّ الْفَاعِلَ عَلَى قِسْمَيْنِ قَادِرٌ مُخْتَارٌ وَمَوْجِبٌ  
 فَالْقَادِرُ الْمُخْتَارُ هُوَ الَّذِي يَصْدُرُ عَنْهُ الْفِعْلُ وَيَكُونُ الْفِعْلُ  
 وَالْمَوْجِبُ هُوَ الَّذِي يَصْدُرُ عَنْهُ الْفِعْلُ دَفْعَةً وَاحِدَةً وَلَا  
 يَكُونُ الشَّرْكَ كَالثَّابِتِ فِي أَحْرَاقِهَا وَالشَّمْسُ فِي أَشْرَاقِهَا

اَوَّلُ  
 عَلَى

فَيَكُونُ

فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى مُوجِبًا أَنْ مَقْدَمُ الْعَالَمِ أَوْ حَدُوثُ الْبَارِي  
 تَعَالَى وَهِيَ حَالٌ لَا يَكُونُ الْبَارِي تَعَالَى قَادِرًا مُخْتَارًا  
 عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى إِنَّ الْعَالَمَ هُوَ الَّذِي يَصْدُرُ عَنْهُ الْأَفْعَالُ  
 الْحَكَمَةُ الْمُتَعَنَّةُ عَلَى وَجْهِ بَصَرِ الْأَنْتِقَاعِ بِهِ وَهَذَا ظَاهِرٌ  
 فِي حَقِّهِ تَعَالَى فَيَكُونُ عَالِمًا عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ قَادِرٌ  
 عَالِمٌ وَالْمَعْدُومُ لَا يَنْصِفُ بِالْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ فَيَكُونُ  
 حَيًّا عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى سَمِيعٌ بِصِيرَانِهِ عَالِمٌ بِالْأَشْيَاءِ  
 كُلِّهَا فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَسْمَعُ مِنْهَا وَبِمَا يَبْقَرُ وَهُوَ مَعْنَى كَوْنِهِ  
 سَمِيعًا بِصِيرٍ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى وَاحِدًا أَنْ مَعْنَى الْوَاحِدِ  
 هُوَ الْمُنْفَرِدُ بِصِفَاتِهِ الذَّاتِيَّةِ الَّتِي لَا يَشَارِكُ فِيهَا غَيْرُهُ  
 فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى مَعَ الْآخَرِ لَا شَرَكَاهُ فِي الذَّاتِ وَالصِّفَاتِ  
 وَالْمُشَارَكَةُ مُمَكِّنَةٌ فَإِنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ لِأَنَّهُ







بسم الله الرحمن الرحيم المستغفر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

چون محتاج رحمت الہیہ و مدد محمد طاهر القیومید کہ اکثر اہل زمان و قافہ گاہ جہان رطل اکتا

انما ختمه الذنوب بخرطوش و اموش ساشما اند و نفس اماره خود را هت و مضر خود بخرطوش

مستحق آنجا و دینت در میان آرزو و همان گشته دست امروزی رفقه

عمر که آغاز کشیده بخند لذات و شهوات نفسانی و آن فی مشغولند لازم نیست که

قال وسمو ان نوح را در غفلة و همت نك انكه انرا از قلمت قلمسات

کاکه و در این خطای سوخته که نه شب فکای کاکه بود و نه فکای کاکه

و این کتب را در هر یک از این کتابخانه ها و در هر یک از این مدارس  
در هر یک از این شهرها و در هر یک از این بلاد

کافور بنامش در شیشه آلوده است

بر صبح شامیه و هوا عظیم اس سمل ساحت و عبادت التمس من انموکوم را ای

استعان الرجل بغيره في ذلك المأكل والشراب العظيم ثم قال

وہاں سے

بی رغبت کرد اند **شعر** بهوش با شمع مرو از پی مواد هو پس : باو کو بر آید

خویش محکوم داره که دیونفس تو همدست گشته با ابلیس که از کف تو ریا نبدان در شومار

و باید که پوسته ملین و شکر مزاج را نماند و کما حدیثی و باوی در مقام

مخاطبه و محامد انصاف و سلام امر و نهش محک و دار و درگاه آرزو مند

نکند از او بطاعتی و نه از او شرفی و نه از او عزتی

و در فکر تو که از این دنیا - از این دنیا - از این دنیا - کجاست صفت منزه است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء به القلوب ويهدي بها السبل  
والعلم هو نور القلب والقلب هو نور العين والعين هي نور اليد واليد هي نور القدم والقدم هي نور الرجل والرجل هو نور البيت والبيت هو نور المدينة والمدينة هي نور الدولة والدولة هي نور العالم والعالم هو نور الله تعالى

وار حقیقت بنوایت با وج ملایش رسا آدمی زاده طهره جویش از  
نفرین زنده بود که گشت از کفر و کفر از کفر

و است سرشته و حیوان که میل این شود لم لذین و که میل این شود به اعدائهم

و باید که مرصع و تمام نفس را محاط بکعبه بدین سخنانش نهاده ای تا بدید

رفته رفته بروی غالب اسکی ای نفس این همه نادانیت که دوی خوش وادار

میکنی با آنکه لذت نمی توانی بر او امتی قوی آید نه لذت که مراد از لذت نیست و لذت



و غنچه گلدن و گل و ماوی تو خله و پس کشته شاد شیر و خند بار سپرد و انرو بی عارانه  
 زنی با آنکه جای خوشی تبلیغین نمانی و آبا نشینده که مرگ و فقر و محروم و سواد بسیار  
 و جوان و هر منظوره و بزرگ ناگاه و اذن و بزرگ در آید و ترا تکلیف و صفا نیری و خدمت  
 و همت و توفیق و وقت دیگر پس بر خیز و خدمت را غنیمت شمار و از بهر آسایش دنیا و قریب  
 دنیا را تا آخر بکار و کار جوانی بهر چند از روز و دل بهر سو هر خط و خط زنده و راهی و فکر  
 نماند و او در معصیت تبار و دگر ز کین محروم است پس غف و غطره کونی که گنم توبه  
 پس از هر پناه اندر که جان ملک نیست خبر و گریه که ترا همتی دهد و عزم بهر زاری  
 جان میسر که گاه و گاه که در بار کونی و گریه بهر کوب و مانده لاغر و بوی و هر نغمه میدارد  
 فائزه میزند و گویم که بعد و بعد تو در آغو عمر فائده میدارد و بدجات عالییه است میرسان  
 اما تو چه دانی که اخلاص است که است شاید که امر و زانو تو بهر عجز و عجز عاقل است که در توبه  
 و طاعت بهر و در کار یا خیر جان نذر و و خدا را از عمر و نیکو نسیار با نغمه کوب که

الهم

و جوان توبه را دشوار میدان و انتظار روز کنه که ترک لذت و راحت و ان شوا بماند  
 بهیاست آن روز است که خدایا او را اینا فربه و خوش اند و آفرید بیک ترک لذت و بهر  
 وقت دشوار است بلکه هر چه در جوانی لذت و عجز می دهم بهر عجز و زوهر و هر چه که  
 خوب تر است بخون میسر است اما خوشی که میسر است و خدمت تازه نهال را بافت  
 جوانی از ریشه بر کندن چندان دشوار نیست و یک نفس بگذار که جوانی برود و دگر  
 و ریشه خود را محکم سازد و ضعف بهر روز و توبه و شوق دیگر معجز آن شوالی غف  
 از ریشه جدا و خدمت عصیان بر کنه این کار جویند بهر فکر و اراد که علی شوالی  
 محکم چه شود چگونه غول کند انی قبل از حیات و بیری و توبه معصیت را بفرقه  
 بنابر آنست که و بر اطلع و واقف به حال خویش نمانی پس ای بر تو این چه فکر و وقت  
 و این چه سهل و سفاقت است اگر چنانچه او را حاضر و ناظر دانی و با این حال معصیت  
 و مخالفت و زاری بر تو این با صفت و بیعت و بی توبه و سجدت کوب که در در کار



نویس از همه مردمان کمتر شمار چرا که بر بهار خود را از ایشان پوشیده دار و لذت کم جابر  
راج با کشاید ای نفیس چونست که اگر بنده لذت بندگان تو یا مصاحبی لذت صاحبان تو برخلاف  
رضایت عمل نمایند احوال بغضب در آید و بر این احوال امانت نمانی و با این حال لذت کم  
راج با کشاید و بر این پوسته بغضب ای و اگر بماند که ترا تا بغضب است ای خواه بود و در آید  
به هم میسر توانی نمود پس ای بر تو که بر در افتاده و اندیشه باطنی نموده و اگر غافل که بر بنامش  
و نویسنده با بهار نامش و بیک لحظه انگشتی بر آتش ندارد یک عت در آفتاب سیر آرم مقدار  
طاقتی بر این اندوختن ظاهر شود که هر عاقل و ناتی و اگر بکرم بر در کار مغرور شده  
و بنابرین دست اندکار آخرت کشیده و بماند کرده که پی جود و همدیگر است لذت غذا و با سخی  
و عمل و صوم و غیره است پس چونست که امور پس دنیا را بکرم بر در کار بکرم و اندازد  
و بر وی اعتماد و شمار و اگر دشمنی بر او کند در دفع وی فکر نماند و وسیله سازد و بکرم بر دنیا  
نشیند از و اگر تر اسیل لذتی شود که پی دنیا و در هم میسر نکند و چگونه لذت تحصیل آن بسیار

و در هم میسرها و از آنرا کشتی و بکرم خدا اعتماد نمانی و نگوئی که شاید مر آن می  
و طلب بطلب بند کوهی که بکشت ای چشم بخشد ز کرم چه بپردازم عصیان تو  
تو اگر کیم دانه چرخ و مانند مکان دوری لغو نماند و چونست که اگر کسی خانه خویش  
نشیند و بهر لغو و عیش و طرب گذرانند و گوید که خدا کیست شاید که بی فکر بصر ارم  
و ریخت کشتن و تخم افشایم غم من لذت بر من نیست و بوی خوش نمانی از عاقلان و خردمندان  
نشان و با این حال خود را از زیر کار و عاقلان شمارد بلکه در مرتبه دنیا لذت  
آسایش سرای معینی داند و کار را بر یک میی چشم بر کرم بر در کار و بیدار و بکر  
نشیند که لذت صرفت پیغمبر نشاند و که روز نشسته که دنیا از من است که از من  
پس رو بیا که مرز غفلت طرجه دهد و بنزد روزی در این خوف و خنده ای  
تخم نماند و از کار و خشکی کند و نفاق و حسد و طعنه بکشد ساز و لذت و صفا  
حزن و اعمال صالحه تخم نیفتد و از خشم اخلاص آید از کینه را حاصل و بکرم



و در بعضی احوال و بعضی احوال ازین نقیض یکرم برورد کار نمیدارد که از کم او همین  
 بس است که از بهر تو را بنمایان فرستد که ترا تعلیم دهند که از بهر لقاوت چگونه زراعت  
 ناسر و عده کرده که هر چه کار یکم اوده گرداند و چنانچه از بهر کسایش دینی تو از روی  
 کرم آب بخم افزیده و زمین را قابل زراعت که دایره و ترا چشم و گوش و هوش و دست و پا  
 و هوش داده و تعلیم گشت و نوح نموده پنجم ششم افشانی هر دانه را بچندین دانه گرداند که  
 گمان کرده که خدایتا در دنیا یکرم است و در آخرت کریم نیست پس ای بر تو این غفلت  
 و جهالت ایانند آنکه که خدای تعالی دنیا و آخرت یکیت و غفیمده که تغییر در برورد کار  
 واقع میشود ای نفس این غفلت بکنار اظهار ایمان ناسر و بکردار نفاق ظاهر ناز  
 آید نشیند که برورد کار و کلام مجید فرموده که و ما من جابر فی الاصل الا الله  
 رزقها و حاصل محبتش ظاهر نیست که نیست هیچ حرکت کننده در زمین مگر آنکه  
 بر خدایت روزی او و دیگر فرموده که و ان لیس للوئسان الا ما سعی و حاصل

معنی

معین بنظر اینست که نیست از زاده آخرت مگر آنچه سر نموده بنظر نیست  
 که برورد کار تر ابدان و عده نموده در تحصیل آن نهایت سع و اتمام مینمای و بر  
 و عده و کوشش اعتدال نمیکنی و امور آخرت را که کوه که بدینست مگر سعی در آن  
 تفاعل مسکنی و تساهل میورز و میکوشد که بر کم کریم اعتماد نموده ام ای نفس  
 اگر است که بر کم برورد کار اعتماد در آخرت که از بهر خستمان فکر بیدار کنی  
 و حکمی بسیار از قوت و کسوت و همه چیز نهای و بر کم برورد کار اعتماد نمیکنی  
 و نکوشی که شاید خدایتا صوابی میر و بوسین از سرای خستمان نکند دارد آیا گمان  
 کرده که زهریر جهنم لذت های خستمان کم از آزار خواهد بود یا نیست که مدتی میر را  
 لذت خستمان نکند و لذت آگاهان کرده که بی جد و جهد لذت میریر جهنم بجای خستمان  
 مبهات و بهر آنکه همچنانکه لذت میریر جهنم میسر گردد مگر باینکه آنست محبت  
 آلر ابدان بهر روز و شبی تقوی و موعود پلوشی و همچنانکه کم برورد کار در دفع



سرمه برستان است که از بهر توانش آفریده و در دل سنگ جای داده و تر از اینها نموده  
که چگونه بدست یار آفرینش برین آرد و از خویش دفع هواهای محبین گشت در دفع زهر گنج  
است که ترا چشم آتش و موی داده و از بهر راهنایت معبران و امامان تعیین نموده که بتعلیم  
ایشان زهر بر بهیم را از خویش دفع نمایند نفسی بر تو کنی و در صبا ایمان یار داده  
و ثواب عبادت عطا و نموده و گمان کرده که بهر دین زندگانی خواهی بود و بجهنم درستی  
میباشی و اینها تصور باطل و خیال محال است یا گمان کرده که ترا از بهر بار خیزد آفریده اند  
یا خیال کرده که آنکه ترا از یک قطره آب منی آفریده و انواع عجایب و غایب در بدنت  
ترتیب داده عاجز خواهی بود و بدینکه باریک خلعت هستی بر تو پوشانده و بر سر رصابت  
نشاند که چنانچه ایمان بر دوش آفریده پس هر افکری بجان خویش ننمائی و از معاصی  
بر میز نگزینی تا آنکه اگر حکیم بودی ترا از بهر دهد و گوید که لذت نغمه ها و لذتها بتو زیان دارد  
و مرضت را زیاده میسازد و آینه دلت لذت نغمه ها خواهد کشید و هیچ لذتی را نخواهی خورد

و اگر طفل کوید که در پیرامنت عورت با حال بر او اثر از تن جدا سازد و بدوش  
اندازد یا قول معبران و ایام و عصای میسازد که راستی ایشان بلیل و معجزه ظاهر  
در تو تاثیرش کمتر است از قول یهود و با طفل که از دور ظن و گمان یا تصور ندیده اند  
ایمان خبر دهند یا اینست که عذاب جهنم را سهلتر از تعب مرض و آزار عرق بقیه نموده  
و از بهر نفس اینها صهل و حاققت یقین که اگر حال تو بر بهیم طاهر شود و باری تو  
در عقل تو خواهند زد و از نفس اینها صهل و پندش است که بلذات بر آفات دنیا  
که هر روز ششست را فرستد و از راحت آفت جنت راقطع نظر نموده و این  
لذت و بهر و نیست یا آنست که بوعده های الهی ایمان یار داده اعتقاد نموده  
و یا آنست که اعتقاد نموده و یک نعمتهای جنت را سهل دانسته و یا آنست که نعمت  
دنیا را نقد دیده و لذت عقی را نسیه و نقد را لذتیه بتبر دانسته پس اگر باشت  
با میل تو با جنت به اعتقاد دل به بر و از بر تو این همه فکر و حاققت که در دنیا



خوش را کاذب دانسته و اگر با شایسته که قدر لذتهای حقیقت المادی باشد پس ای  
بر تو این چه حاصل ماند نیست آیا فکر نموده که دنیا که مزرعه آخرت و مزرعه عاید لذت و راحت  
یعنی بهر این خیال کریم متعال انواع لذتها و نعمتها در آن آفریده پس جای لذت بهر کس لذت  
و راحت و اظهار کرم آفریده بخیر و مؤمنین را چنان وعدہ نموده و باین بزرگشان و قدرت  
و کرم در کلام مجید و صفوح آن بسیار مستحق تهنیت و لذتهای آن بویستیم <sup>عظمت</sup>  
بعد و درایت شده که اگر بهر این از بهر اینها بشت بریا آفریده و دنیا بشدت نگاه  
آن کمیرند و باقی نعمتهای آن برین قیاس توان نمود و العاقل بکینه لذت و اگر بسبب  
بیمیلی تو بلذات اوقات نیست که این لذت است و لذات دنیا نقد پس ای بر تو ان نفس  
این چه حالت و صف است آیا حکیم حادثه بنویسد که اگر سه روز لذت آب سرد و بهر اینهای  
لذتهای پاک در چنانکه صفت العر آب سرد و باقی لذتها و نعمتها ترا موافق دنیا که با شتر  
و اگر چند روز سرد و آب سرد و با شتر صفت چنان شود که دیگر در بقیه آب سرد و باقی

نعمتها شوند و خود و یا ازین صورت عقل تو نسیه را اختیار خواه نمود یا بقدر ان نفس  
اگر دگر بر تو در معاصی بنا بر نیست که خود را از محاسن ان المذموم و لذت پسند و ای تو  
این چه بی شرمی و بی حیائیت که زبان را از لایق استی این زنی و شرف و عزت بمان  
و ارواح طاهره ایشان را از کجانی با آنکه با دینی مصاحبی از مصاحبان خود بی و محبتی  
و شسته بشود در این لغت تنهایی و سوغ کنی که از تو عباد را کجای شستند و بهر محبتی را  
که کمتر از دوستی کمتر بر مصاحبی بوجه نام شتوان بر و و بران اعتماد داشته و بر نمود  
از نفس اگر ترک محصل طمع و تضرع عمر و جمع مال و و بال بنا برین سنما که مبادا  
فرزندان بعد از فوت تو تعب و آزار کشند و در ورطه افندی اضطراب افشند پس ای  
بر تو این چه اعتقاد است مگر نشیند که پروردگار در کلام مجید خبر داده که و منزه  
و دینها اوست بپسند و اعتقاد نموده پس بر و فکری ببال بخیر نما که پرست  
اعتقاد افشاده و کرم که تو اگر از بهر این ن عمر شریف با صلی بنیاد و خود را در



ملک ننید از بعد از فوت تو عقب و از اگر کشند اما این صفت عقل است که عذاب الهی  
بقی از بهر کف پسند و باز از هر وجه دنیا بی است نه از این صفت که از این حدیث نشیند  
که بدترین مردمان کسی است که آفت را بدینا فروشد و بدتر از او کسی است که آفت خود را بدینا  
دردان و در هر کسی که آفت خود را بدینا فروزد و بدتر از این همه مردمان بشر  
پس باید که خود را از عاقلان ندانی و از زیر کان نشانی انفسی اگر صباه تراست  
و بهوش ساخته و در کردار معصیت انداخته پس از این که انداخته که صباه دنیا این است  
که جماعتی و اهالی ایشان بنویسند که در و ترا تعظیم نمایند پس با تو قصد نکند که در و روی غلبت  
لذت و مشرق همه ترا بجهه کردند و اطاعت نمودند آیا ندانی که بعد از پنجاه سال نه توانی  
و ندان جماعتی که ترا بجهه و اطاعت نموده اند مانند فرعون و شداد و غیره و پسند که  
ایشان و این در صورتیست که باک شام در روی زمین ترا مکنه بلجم جایی که ترا بکشت در  
و مکتب حکم میریزد انفسی دنیا را اگر بود که ثواب بقی ترک نماز و نماز تو شکر و کثرت

4.

بلای آن ترک نالیا بمعصیه دل میتوان داد که بکران و بهودان رقیبان و شرکیان  
غالب عجب باشند بقی که تو هر چند در تحصیل مال و لذات دنیا سوزنائی باز چه لذت بکران و بهودان  
خواهند بود که در مال و ریخت بر تو زیادتی نمایند پس این چه همت و چه عقل و چه کوشش است که  
لذت در نشینی و قیام و استراحت و ایام و بزم و لغت و بازی و سوختن که در کف و کفایت  
جنان و سفیهان و سه روز و یک کیر و ای بر تو انفس این صذات و خاریت و این  
چه ابله است و زبان کار و ای بر تو انفس این بار و زود ازین واد و در کند و لحظه اند  
خوبی یاد آور **آورد** از هر راه خوبیش یاد کن اما در بهر سوت یاد کن. لذت  
پس کسی مردن خود یاد آورد و در ماتم خود نشین و فریاد کن. انفس بد آنکه غتر جان  
تو قبر خواه بود و فریاد تو خاک و این قوم را و عجب آید انداخته که قافله مردم در درگاه  
ممکی منتظر قدم تو اند و هر قسم خورده اند که از جابر خود حرکت نمایند تا برآمده اند  
و بپوسته آرزوین دارند که بار دیگر بدینا گردند و لذت و فریادیم گذشت که کوشند و لذت



و راضی اند که اگر تمام دنیا و مافیها لذت نبرد و بیک لحظه لذت نبرد  
 پس چه قدر غم خویش نداند و اوقات شریف را در تحصیل مال و جاه و مخالفت حضرت اله گذراند  
 و خانه اصل خود را خواب نامرغ و مصالح از اصراف نهاده و دنیا که در روز دنیا بجا برسم عاریت گشته  
 این نظر بر اهل قیوم نمیکند و فکر در احوال ایشان نمینمایند چگونه اهل جمع نموند و قهر تابا  
 کردند و عاقبت بنده از حسرت بزرگان و خوشتر زنان و انداختند و هرگز در غفلت که قهر  
 با مومنان را هم خانه که دیدند پس چه از ایشان عبرتی نگیرد و بجا نگیرد و فکر نماید آنجا که گاه  
 که این صحبت تار و کوفه اهرامه و تودرد دنیا جودان خواهر جمعیهات بهات **شهر**  
 چه چشم زنی رسیده وقت است و وقت که در همان مانده اثرت بر روزی و خاتم غفلت  
 نمایی اندر زیر زمین مگر بستر خیزی ای نفس عاقر با دانه مصیبت و حساب طوالت سخا و اند  
 سال است حضرتنا و هوای غفلت از روز در چندین موضع لذت آن فرمود است و در ایشان  
 که کسی بخت سید المریدین و سید عابدین گشته یا رسول الله هر شک حضرت در جواب گفت که هر که در دنیا

هر چهار سوسه لذت آن بود و الواقعه و غم نیست اکنون و انداختند و در دنیا چهار سوسه  
 و غفلت روز قیامت فرمود است پس از نفس مجرم در چند روز که با کسی سلیقه سیرین را سر گذارد  
 سال و پنج خواجه که مانند مستان بادل سوزان و جگر بریان و دیده کرمان بر لبه با و بروی  
 عزای بومرغ محشر در آرزو ملک غضب اله که زبان از وصف هیبت آن عاجز است اگر گفته  
 کن کن کن کل حب و مقام عوض بر ملک جبار حاضر سازند و اعضایت لذت بهم خجالت ترسی  
 عذاب مقابله نشی در آید و زبانت لال گشته اعضا بر طبق در آیند و اند قیاس و کثیر و تقیر  
 و قطعه سوال نینداید بیکدام با خواهر است و بیکدام دل فم توان نمود و بیکدام زبان جواب  
 و او پس با و فرمود است غنیمت آن و تتمه عمر را بفرغ غفلت مگذران و اند بهر سوال جوابی مهیا  
 پس از خود را در ورطه هلاکت بیندازد و در نیست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که صاحب  
 انفسکم قبل ان تجلسوا لغير محاسبه تا یلید نفسهای خود را پیش از آنکه در در حساب شما  
 محاسبه نمایند پس اگر بجا نماند بقول آن عاقل چنان عمل نموده امروز نفس خویش را محاسبه نمائید











قال الله تبارك وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب  
العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد  
اياك نستعين اهدينا الصراط المستقيم انت متعدي  
كربانت منعم هست زانفام آن خزانة جان یافته جل جلاله  
الذين انعمت عليهم مغضوب ضالين که بدند و نمن علی کاین  
خلاف استی اندازره خط غیر المغضوب علیهم و لا الضالین  
در بیمنون نظر کن و بالغیب لکه هست در حق شاه متیقان کاشف الغلط  
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا ريب فيه هدى  
للتقين الذين يؤمنون بالغيب انما كرسند دين راه  
بشك شبه شيعه نمند در جزا او لك على هدى من نعم  
و اولئك هم المفلحون ذرية دعا خيل ضد الجوان و زلايل  
عند جوش بكن ادا تا كودت عيان که امامت ملائقي هست اودا

الحمد

که بعد مشن بر عمر در خط قال و من ثماني قال لا اياك نعبد  
الظالمين مرضات حق که بت که بخشيد سر محضم جوهری  
که بعد سر جلد اسمها و من الناس من يشري نفسه ابتغاء  
مرضات الله و الله يرفق بالعيا بالليل و النهار  
و سر علانية نفقة که داد مال خود اندر ره خدا آن شاه شیردل  
است اندر و زوب لا خوف لحد و عز نبوت که نوا الذين  
ينفقون أموالهم بالليل و النهار سراً و علانية فلم  
أجرهم عند ربهم و لا يحسبوا عليهم و لو هم يحزنون  
و الراشون جوان که بنا و بل عالمند تا آن که بعد خونی لله مرضا  
و ما يعلم تأويله الا الله و الراشون في العلم از  
صابرین شنیدی و و الصابرين و من ذكر در حق او ستاین همه اوست  
و لك الصابرين و الصابرين و الصابرين و المنفقين



وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ عَمْرَانِ اَلْ كَلْبُ خَدَا بَر كَزِدْ شَانِ ذَرِيَّتِهِ  
عَلَيْتُ كِه شَاهِدُو بِشَوَا اِنَّ اِلَهَهُ اَصْطَفَى اَدْرُو وَنُوحًا وَاَل  
اِبْرَاهِيْمَ وَاَلْاِخْرَانَ عَلَى الْعَالَمِيْنَ ذَرِيَّةً نَّعَصَهَا مِنْ  
بَعْضِ وَاَللهُ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ بِنُكْرٍ بَقْلُ تَعَالُو اَبْنَاءُ اَنَا بُوَانِ  
بَشُو كِه كَيْتُ اَنفُسَا النَّاسِ اَنَا بِبَغْمِ بَرْتِ وِشْتَرُو دَامَادُو  
بِرُو اِيْشَانِ بَزْدِرِ بَرْتِ حَلَقُ بِشُو اَقْلُ تَعَالُو اَلْبَلَاءُ نَا وَاَبْنَاءُ كَلْبُ  
وَنِسَاءُ نَا وَنِسَاءُ كَلْبُ وَاَنفُسَا وَاَنفُسُكُمْ تَحْمُ بَنِيْتَهُلْ  
فَتَجْعَلُ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكَافِرِيْنَ دُرُودُ بَا وَاَلُو اَللهُ  
وَرُبُّكَ اَنْ طَاعْنِي كِه فَرَضُ بَرُوِي نَا وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا  
الرّسُوْلَ وَاَقْلُو الْاَمْرَ مِنْكُمْ اَحْكَمْتُ بِيْكُمْ بِشَدُو دِيْنِ حَقِ نَامِ  
اَزْ لَعْنَتِ اَمْرَتِ اَنْ شَاهِ اتَقِيَا الْيَوْمَ اَحْكَمْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَل  
اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ لَعْنَتِي وَاَرْضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا

نَدَعِ ٤

كَانَ

٢٨٢  
كَانَ اَوَّلُكُمْ لَللّٰهِ خَوَانِدُو فَوَضَعْتُ لِحْدِي عَلَى الْوَلَا اَتَمَمْتُ  
وَلِيْكُمْ اَللهُ وَرَسُوْلُهُ وَاَلَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يَفْعَلُوْنَ  
الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَرَاكِعُوْنَ بِرُخْوَانِ  
خَطَبُ بَلِيْغُ يَا اَيُّهَا الرّسُوْلُ بَلِيْغُ رَا بِرِيْنِ كِه جِهَرْتِ دَرَادَا  
يَا اَيُّهَا الرّسُوْلُ بَلِيْغُ مَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَاِنْ  
لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ بِسَالَتِهِ طَوْبُ لَهْمُ حَسَنُ مَّآبِ اِبْرَاهِيْمَ  
كَيْتُ اَرِيْ بَرَايِ شَيْعُو حَيْدِرُ لِهْ ذَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصّٰلِحٰتِ طَوْبُ لَهْمُ وَحَسَنُ مَّآبِ بِشُو كِه بَعْدُ عِلْمُ نَبَا  
شَهِيْدُ كَيْتُ فَرَقُ كِه دَرِشْتِ اَفْسَرُ تَشْرِيفُ قُلُوبِيْ قُلُوبِيْ بِاللّٰهِ شَهِيْدُ  
بِيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ وَمِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ جَوْنِ رُوْزِ حَشَرِ  
مَرَكَا مَامِيْ طَلَبُ كَنْدِ مَارَا بِرُجُوْ عَلِيٍّ وَلِيْ نِيَّتِ مَقْنَدَا يَحْمُ نَدَعُوْ اَكْلُ  
اَنَا بِرِيْنِ بَارِ مَا بِرِيْمُ كِه بِرُجُوْ حَشَرُ كِرْدُو اَشْجَارًا تَلْمُ مِثْلُ اَسْمَانِ وَرَقِ



شود و چون و پس از آن شتر معنی کلمات خدا منور از صدیقی نوشته کرد  
بهرها و آن که هست آن کلمات خدا حق و صفت شاهی سلطنت  
اما قل لو كان الخمر مذكرا للكلمات ربی لنفد البحر قبل  
ان تنفذ كلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و آیه  
بیزه بگرتری شود معلوم باکی اسد الله و اقربا انما يريد  
الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم  
تطهيرا از صادق و مصدق اگر با خبر شوی از نور صدق شمع  
والت رابعینا صادق محمدت و مصدق لبع علی کایشان بدو  
گوهر در بای استدا و الذي جاء بالصدق و صدق به  
اولئك هم المتقون قل لاخوان رسلكم به من ذواتهم  
اجرا بشناسی بمشها قل لا اسئلكم عليكم اخرا الا المودة  
في العرني ناجيم الرسول بهن تا که صدقه داد و خود صادق و مصدق

صدق با وفا

صدق با وفا یا ایها الذين امنوا اذا اناجيتكم الرسول  
فقدّموا باين باری بخوئکم صدقة ان صالحي که با و رو  
مولای مصطفی است غیر از علی که بعد از اوست و اما فان الله هو  
مولى به و جبریل و صالح المؤمنین ابرار و بشرون تو  
اگر بشنوی ز من ساقی کوثر آمده و اما مصطفی این الکبر ان  
یشر یون من کائس کان من اجها کافرا بکرونا و ناسرا  
بود و در صیام فوت سه شنبه و ایتیم و اسیر را یونون بالذکر  
و یخافون يوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام  
على حبه مسکینا و یتیم و اسیرا او خاصه از برای رضا  
بود و پشت بر توبه و بی رویا انما نطعمکم لوجه الله  
لا نرید منکم جزاء و لا شکورا اما لایرم خدای تعالی او  
تشریفه او شان بکرم خلعت رضا و جزا هم عیاصبر و اجتهاد



قحیرا واری خبر ازان بنیان که عظیم بود سرکشت و الله  
 زما ینیم الله الرحمن الرحیم عَمَّ بَسَاءَ لَوْ عَزَّ النَّبَا  
 الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ خیر البریه شیوه شامد رود  
 حشر کایشان بدرد خاوان کینه سنی اولیک هُم خیر البریه  
 جزا و هُم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها  
 الأنهار کوفرازان کبست حضرت بانگو آن بحر عصمت و دریا  
 اصطفی ینیم الله الرحمن الرحیم اَنَا اعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ  
 فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ریع کلام  
 وصف اوست مشکلی انکس شک آورد که نمک و دغا اکنون بیان کنم  
 ز حدیث بنی کرکزی رسد بکینه جان و دل جدا اول حدیث  
 لحک لحي شبنده کس نفس خوش خواند چه مارون اوصیاقال  
 النبي صلى الله عليه وآله يا علي لحك لحي ودمك دمي قد حلك

واری خبر ازان بنیان که عظیم بود سرکشت و الله

رُوحِي اَنْتَ مَتِي عَمِي لَتَهْرُونَ مِنْ مُوسَى اَلَا اَنْتَ  
 لَا اِنْبِيَّ بَعْدِي وَرَجْعُ الْوَدَاعِ كَعَشْرِ مِائَانِ جَمْعٍ مِنْ كُنْتَ  
 مِيدِ بَرَزَمُولِ وَلَا مَنْ كُنْتَ مَوْلَاةً فَقَدْ اَعْلَى مَوْلَاةً  
 وَاَمْرُ دَعَاكَ رَدُّوهُ وَوَدَّوْهُ وَرَأَى تَامِقَ اَزَانِ كَيْسَتِ دُمِي مِيدِ كَيْسَتِ  
 اللَّهُمَّ وَالْمِنَ وَالْآهَ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانْقَضَ مِنْ  
 نَصْرِهِ وَلَخَذْلِكُ مِنْ خَذْلِكُ وَالْعَيْنُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَحَلَّ  
 فَرْجُهُ وَازْهَدِثْ طَيْرَ دَعَاكَ رَدُّوهُ وَرَأَى تَامِقَ اَزَانِ كَيْسَتِ دُمِي مِيدِ كَيْسَتِ  
 اللَّهُمَّ اعْطِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ لِيَأْكُلَ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرُ  
 نَوَاشِدُ شَرِّ نَبِيٍّ بَعْدَ اَزَانِ بَدْرٍ بِهَرِ فَضْلِ عَلِيٍّ مَوْلَى وَلَا اَنَا كَأَنَّ  
 وَعَلَى كَالْقَمْرِ اَيُّوْهُ بَدِيَّةً كَمْ فُتِنَتْ دُمُو الْفَخَارِ جَبْرِيْلُ وَرَبِّي كَمْ  
 لَانَا لَا فِتْنَةَ اِلَّا عَلَيَّ لَا سَيْفَ اِلَّا قَوْلُ الْفَخَارِ اجَابَ  
 مَرْمُونِ مَرْضَاتِ مَشْقِي اَعْدَا كَيْسَتِ كَا فُوْازِ جَمْعِ شَقِيَا يَاعْلَى اَلْحَبْكُ



الْأَمْثَلُ وَتَقَى وَلَا يَبْغُضَكَ إِلَّا مَنْ خَفَى وَشَقَى  
حیدر در مدینه علم رسول الله با عجب که دشت ازین گونه بابها نور  
علی از اصل چون یکیت پس هر وقت که خلقند و پیشوا انا و علی  
مِنْ نَفَرٍ وَاحِدٍ اَنَا وَ عَلِيٌّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ اَنِي  
طاعت پدر و مادر است فرض بر درویشی و بیایی علی  
اَنَا اَنْتَ اَبُو بَكْرٍ هَذِهِ الْأُمَّةُ نِيرَانُ الْبَشَرِ حیدر شناس پس  
کافر کسی میکند این قول را ابا انا و علی خیر البشر و من ابا  
فَقَدْ كَفَرَ كَرِهَ خَلْقُ جَمْعٍ شَدِيدٍ وَ رَجَبُش دوزخ بنوی و کشیدی  
کس منا لو اجتمع الناس علی حُبِّ عَلِيٍّ لَمْ يَطْلُبْ لِمَا خَلَقَ  
الله النار بعد از ویت شهر و شهر امام حق و نذر نیست بنده  
شاید و بارسا الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة  
و ابو هاشم خیر منها فی الحسنة و نذر حقین چه فرمود آل

سلطان

۱۸۰  
سعد بن چهارش و الشمس الفخی هذا اِمَامٌ وَ ابْنُ اِمَامٍ  
واخ امام و اب امام الائمة التسعة قاسمهم قائمهم زین  
العباد آدم ال مبالود ثانی شاه سید سادات و سر و سر و سر  
بار امام دین و از بکر است جعفر و صادق امام ما و انکه سوره موسی  
کاظم که در کلام و الکاظمین و صفوی آمد زهی عطا و الکاظمین  
الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین  
ویر شهید خاک فرسان دین طوس سلطان ابو الحسن علی موسی  
رضا شش بشو این حدیث بوضوح یارش هم مومنی بصدق زیارت  
کن و اسبعین و الفیج بطونش برابر است و ز قول مصطفی  
معلی و محبتی میندان و لدی بطوس فکانما زار بیت الله  
سبعین الفصرة شامی که امت در که او کعبه نجات و لطف  
او حوائج خلقان بود و استدفن بضعة منی بارض خراسان



لا يبعد الامور من عارف بحق اعطاه الله الجنة وحمده  
 جسده على الكفار ووز بعد ان توح ونيح وان و سكرى و نكر  
 امام همى دين مادی هذا اينك سيد وقت كه ايد برون غيب  
 وز عدل ان شود همداقان بر صد الولد يتقى من الدنيا  
 الا انعم واحدا لطقا الله حتى يخرج رجلا من  
 ولدى اسمه اسمي وكنيته كنيته يملا الانض  
 قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا اينها ده  
 و ز اما مان و بشرو و ندر بهشت كينه و شايه و ميشو الاعية  
 من بعدى اثني عشر اذ لهم على عليم و اخرهم مهدي  
 ما باصيان و خسته ما ايم طاعتى غير از محبت حق و اولادى  
 يارب بحق ذات حق و هم غفلت يارب بحق ختم رسل سيد الوى  
 يارب بحق جبر و اولاد بارك يارب بحق جمله اما مان و بشرو

الطف

كز لطف كنظر سوي كاشف فكن و ندر بهشت عدن و ندر و ندر جا  
 ما كره عاينهم توحى غافر الذوب ما كره خسته ايم توحى و اولاد اعطا  
 اميد ما بلطف عليم توحى بس فان غولنا بفضلك يا سامع الدعاء

مستم

قد فرغ من تسويد في يوم الاهد اثني عشر شهر محرم الحرام ١٢٧٩  
 و الف من الهى مع جود النور المحجج الاربعة الغنى ابن  
 سيدى شيخ الكرم و در صلح الحسين  
 عن غفره و اولاد و مر  
 باب

كلمه اوله



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وعترته الطاهرين **انا بعد**  
ای غریز بران واکاه باش که تو مسافر و مجامع سوت از ابتدای آنها نشین  
**اول صلیب دهم** در مقام قضا و دنیا چنانکه طاعت قبر **محمّد** **محمّد** **محمّد**  
بهشت با دوزخ اکنون تو در منزل سیم که جایگاه غولان و دیوان راه رزق افشار  
و قطع این مرحله تمام عمر میشود و بدانکه روزگار عمر تو بمنزله فرسجیات و سائیک  
آن بمنزله میلهها و نفسها بمنزله کامهات و الحالی تو از آن که این منزل چه مقدار مانده  
شاید که هر چند پیش نموده باشی باید که فریخته زب و زیور این رباط در و این  
منزل که بر خوف و خطر گذشته پوسته در مشاهد که با کوچ و و وار و لشکر اموات  
بوده و از سوز و گریه فراموش سازی و ذره از محبت دنیا که موجب جد گوئی محبت  
و بلاست در آن خوف جانم و از حضرت سید المریدین صلوات الله علیه مددیت شرم که  
**حُبِّ الدُّنْيَا كَالْحَبِّ طَيِّبَةٍ** یعنی محبت دنیا سرهم کنان است پس از این حدیث معلوم  
میشود که جمیع کنایان ظاهر و باطن از محبت دنیا حاصل میشود و هر کس محبت دنیا است  
بر نیای پس اگر نخواهد که در ازل و اله که باک سازد و خود را در ورطه هلاک بیندازد

باز

کنده

باید که در مقام معلی در آیی و در اندام بر منبر تمام نماز و طریقی معالیه و بر منبر نبوت  
که بگذر از اهل دنیا که زبان گشته خود را بر سنگ لذات دنیوی عادت فرمای و در هر سال  
از روز و شب از جلات کرم که جوئے پاش مروطیه ذکر مرخص است که در آن از غلبه  
فانی ساخته تصور صورتها و اوضاع و احوال بایان و دوستان خود نماز و ذکر که  
صورتها را نشان بگویند تغییر یافته و اعضا بجز از هم ریخته و فرزندان بگویند ستم مانده اند  
و زمان از چشم در آن العقد خویش در آورده اند و ما اینها را چگونه قیمت نموده اند و بعد  
نکران که حال تو نیز غرق و محبوس خواهی بود و با این حال باید که بعد خط مشایخ از دنیا  
رساله از بهر دنیا که گویا شود مداومت نماز و رباعیات نصیحت که از طبع فقیر می آید و در  
سر زده و در خانه ذکر شده گاه و بگاه بگوای و نفس را بآن آگاه ساز و هر چه بخواهی  
عمل کن رفته رفته غفلت از بده دلت زایل گردد و از جمل روشنی دلان پیش بینی و بتایان  
صاحب یقین کنی و بر اوقات گذشته خود حسرت تمام کنی و زنده ها کنی و دیگر نور بر آید  
خود خواب نماند و بکار اوقات پس چند دیگر شغلی نکر و **باز** اگر بخواید که  
نمود در نگر در شمس و ستاره بدر در خوردن نان و آب بپوش که عمر بجز دنیا  
و خوشتر بخور **مثال اول** طالب دنیا بمنزله شخصیت که بر میان دریا مرمی و غرق شده







دل بر نیامند که با بر وفات آن روز که بدو شادان تر باشد بر منبر از نشستن  
که او آن روز بر وفات نکند تا که دم دل بر وفات او نهند **مثال هشتم** دنیا هم شمشیر است  
رزاند و ده و گویان و کنار جانستان و بزرگه **بیت** مبدی ز سر بلت نشسته ز کینا  
رو زخم بستر **مثال هشتم** دنیا در بایست که بخت اگر چه بد مردم در وی فرو روند  
مروارید و مر جان برآورند و کشته از وی بگذرانند و سودی که بجای نماند اما عاقل  
بران فروخته نشود زیرا که نگاه بچو در آید و مر جان نماند را یک طایفه بچو بگوید  
و خواب را با بر ماید و سود فرو برد **بیت** مغرور مشو بود دریا خواب که کوفت بود  
ماید را خودی **مثال نهم** دنیا را دانایان بطعام مثل زده اند زیرا که طعام هر چند  
خوب تر و شیرین تر باشد فضلش کمده تر بود همچنان متاع دنیا چند آنکه از آن لذت  
بسته بر نهد و در اوست تر دارند و فرقتش از رحمت پشته بینند و از ارجان  
کندن بسته کشند **مثال دهم** حال دنیا و انانی که در دنیا میباشند همچون قوم کوچکی که  
در کشتی نشسته و بجزیره رسیدند سبزه و فوم بر آن میبایست و طعم و کلهای خوش  
از آن مغان خوش الحان پس از کشتی بیرون رفتند و کشتی بماند از آن سفیر  
نمود که بجز حاجت ضرورت در آنجا نماند و باز که دید مبادا کشتی روانه داد  
و تمام شد اما آنکه عاقلان و بزرگان بودند بچو کشتیان عمل نموده خود را

از دو کشتی رسانند و جای خوش و فراخ از بهر خویش اختیار نمودند و بعضی  
سوار کشتیان را فراموش نموده بکل و میوه چیدن مشغول شدند  
و چون مکلفان رفتی کشتی رسید بستاندند و بجهت رسیدن خود را بکشتی رسانند  
و زحمت جابر کشند و از کشتی جامه و کلاه را بر سر خود جای دادند و بعضی حدان  
شیشه کلاه و فریبه میبویا کشند که کشتی و کشتیان و یاران و رفیقان خود را  
مکفر فراموش ساختند و حدان از ساحل دور شدند که بانگ یاران بدیشان نمیداد  
و بخت کشتی روانه شد بعضی از کشتی یاد آمد با کاران باری بسته شدند و بسته را  
در نیافتند و بعضی در اصل از کشتی نیز یاد نیامد و این هر که گاه در آن شبها  
بعضی بکلاه و بعضی بر مایه کشند و آن قوم که میبویا و کلاه سوس کشتی بر نهد  
بجز روز حد بر آمد کلاه و میبویا بر مرده و ضایع شد و خود بر یا انداختن  
چاره ندانستند و بعضی از خوردن میبویا بخور شدند و بجز غمزل رسیدند و بکلاه  
و سوس و حقیقت کشند و کشتی بجز راه شریف است و کشتی آن بجز به فراخ و  
امان و عالمان و بجز به مثال دنیا است و کلاه و میبویا و مرغان خوش الحان **مثال**  
نغمتهای کما کون دنیا است و اهل کشتی مثال اهل دنیا است که بعضی از راه



پروین رفته لذات دنیا مشغول گشته و عاقبت با توبه ملاک گیرند و بعضی مال  
و جاد راه شریعت میجویند و بعد از رحمت باز توبه و حساب خلاص گردیند  
و آن قوم که دنیا بقول پیغمبران عمل نمودند بقدر حاجت ضرورت اکتفا نمودند  
ایشان به رحمت بمنزل مراد رسیدند و از متوکلان بارگاه الهی دیدند **مثال**  
**پانزدهم** دنیا بمنزله همان خانه ایست که در آن گروهی از کرم و فرود  
آیند و در پیش هر کس طبعی از زمین بران کلابان و خود سوز زرین گذارند  
پس مردانایوی خوش اکتفا نموده ظرفها را بخوشی باز دهند و مردانای  
از آن ملک میپذیرند پیران برد خدمتکاران از وی بزرگوارند و او را با  
گشته بکنج فریاد آواز نماید و حال مردانای و مردانای در دنیا بعینه این  
چنین است مردانای بجهت نعمت دنیا بدور شد شکر بجای آورد و دل بر آن ننهد  
و چه از وی بستاند دل شک کرده مردانای بجهت دنیا بوی روی آوردند و در  
همیشه باور خواهند بود از آنگاه که در دنیا بهر چه حق تعالی از وی بکبر و آغار  
پستاید و فریاد و شکایت نماید **مثال شان** **پانزدهم** از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است  
فرموده که مثال مردم در دنیا چنانچه گریه میکنند که گشته اند و هر کسی در گوشه از گشته

قرار و آنرا خانه خود دانسته با یکدیگر دوستی بنیاد نهاده اند و هر یک با هم  
و از دشمن غافل گشته اند و خود را ساکن میپندارند و گشتی ایشان را برود و بجهت  
گشتی با حلال رسد گشتیان بدیشان گویند که هر دو روید پیشگاه ما علیج  
بمغافرتها را فرگردند و از یاران و دوستان که با ایشان خوی نموده اند  
وداع کرده جدا شوند و هر کدام بطرف خود روند **مثال سیزدهم** دنیا بجهت  
خوب صورت نیست بمرتب پهنای ناساکن را بصورت نوحی مانا میگردانند  
عشق خود گشت و بیدیری و پهنای و شدت خوی ایشان را در غدا بسیار  
اگر یک خوشی از وی بپسندد در برابرش هزار غصه میکنند و بعد از آن در غدا اگر کسی  
بوصالتش رسد هنوز شب زنا شده بر خیزد و گوید که پیش فلان میروم رباعی  
اندک سالی بشی ما پیوندی نشسته هنوز زنت بر می بزی بنشینم و در فراق گویم  
بر خیز و بر گریه من میخیز **مثال چهاردهم** آورده اند که در زمان گذشته پادشاه  
بود و بهر درخت که از کمال منزه و صودت و سیرت اکثرت نام جهان بود  
که بلوغ رسید از پادشاه زادگان جهان از بهر وی دختر با جمال و کمال و کمال  
نمودند و نامیده دختر را چنانچه دیده است میداشت و پادشاه او را میگردانید و



فزونیکن برادر باب و سر تعجب میکرد و سفر شمی نمود تا آنکه کار او سر  
 ساخته گشت و وعده وصل نزدیک شد بنمود تا ایام پیش و طریقتیاب خندید در  
 بان و خرم باد و است باده نوشی مشغول گشت بختی در بر میگردستی و بر برین داشت شما  
 سوار گشته خود را بجای عشقه رساند بختی سوار گشته بان راه برفت پیش از راه برین  
 رفته بجای گشتن در آن شد و چون از دهنه پستیان حجاب است اخیال خیال بود  
 که از خوابگاه غلامش معیت بد بختی بر دهنه رسید قضا را در از دهنه بر آب گشتن آورده  
 بود و در میان عدوت کبریا است او را بجای همایون گشتن آراسته و در میان مردگان بختی  
 خوابیده بختی سوار بر نمود در دهنه را باز کرد و او را چنان کشید که مردگان بجهنم نماندند  
 از دهنه او سر حاضر شده اند و آن دهنه بر بختی خفته و در است بر بختی رفته او را در کنار  
 چنانچه عادت است بختی بختی و در دهنه مردگان و پادشاهان پادشاهان او را بختی  
 و است بر او حاضر نمیدند چنان کردند که بشهر رفته است جمله روسوی شهر نهادند و تخلص نموده  
 او را در دهنه یافتند و آن خبر پادشاه و خاقان رسید و او را از هر طرف فرستادند و ویرا  
 میافزود آن سوار بختی میبید و بختی شامزاده از خواب بستی پیدار شد خود را در میان  
 دیده و مرده را در کنار گرفته و در دهنه پادشاه بختی مرده الوده گشته و تخلص بختی بختی مرده

کرده بختی بر سر دهنه بختی بختی در دهنه رسید و از دهنه برین دوید و دهنه بختی  
 بازی و باده پرستی کرد و بختی بختی صادق و بختی بختی از دهنه بختی ان پادشاه بختی  
 و برین امره بختی بختی و بر بختی بختی او از دهنه بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 و رسید بختی بختی او که وقت قصه بختی مرده بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 بر دهنه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 توان را بختی بختی و بر بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 که باک طینت و باک کوراه و دهنه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 و آن حسی غفلت است که با بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 و آن بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 سال تو به بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 و یکا از دهنه بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 کند و کاه علف بر بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی  
 رنگین پوشاند و بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی

مثال  
 طالب



خود بستر ملک که دو و کجی بمنزله است جاودان است که مقصد همه عالمیست آن  
 خزل بر آب گداخته دنیاست و شتر بمنزله است و آب و علف و چهار رنگین بمنزله است  
 وزیرش و دنیاست و رفیقان که ویرانها کنند از پیش نشد مثال جمعیت که شغول  
 بلذات فانی دنیا کنند به قدر کفایت کفایت نموده و روز و راه بخت قطع نموده  
 رسیدند **مثال** از حضرت امیر المومنین علیه السلام که روایت شد که دنیا مرزهاست  
 اگر کسی مرزها از بر زرت رفته باشد و باین حال در آنجا رزق کشیده باشد و عیش  
 و طرب شغول که در عافان و زیر کان بروی خنده باز نهد و روز حاصل و شغل  
 بهانه مجتهد در دنیا اگر کسی دست از طاعت رب العزت کشیده بزرگ یور و باز و نعیم  
 خود را شغول اندازد عافان و خود و عافان ویرانها کند و در روز حساب  
 و توبه است **مثال** یارب زدیند خود و خواهم بران و ز غفلی و ز حایم بران  
 در بادیه طول امل حیرانم **مثال** یارب فریب این سرایم بران **مثال** در دنیا  
 و از اشغال و مردمان در روی بمنزله بهاران اند و صفتها را به که در نفس امر  
 مرید مثل حرم و محب و مجمل و صید و غیر آن بمنزله علمها و مرضیات و پیغمبران  
 اما حکیمانند که پروردگار از بهر معالجه بندگان خویش تعیین فرموده پس که

بهار از بهار جویشترین بهر میزنم و بهر حلقه حکیمان عمل نایزد  
 به ملک است رسد مجتهد در دنیا اگر کسی بتواند بهر آن و اما مان علیهم السلام عمل ننماید و اگر کسی  
 بهر میزنند و نفس خود را از صفتها بر بیاورد و در آن بهم منزه است و خواهم  
 ختم کنیم کلام را به این آنچه از دنیا نمود است از بهر مزه بیاورد طلب و جاده دنیا نمود  
 و اگر مقصد از دنیا را بفرماند دنیا بفرماند مثل خور و بولش زیادت و تقاضا و غیر  
 و خود را که اگر مقصد از دنیا بفرماند عرض و اعانت فقیران و مسکینان و زیادت  
 به غیر آن و اما مان علیهم السلام و طواف بیت الله و غیر آن از طاعات و عبادات  
 بفرماند مردم بخواند بگوید که موجب ثواب خواهد بود در باب عبادت نصیب

بهار از بهار جویشترین بهر میزنم و بهر حلقه حکیمان عمل نایزد

دنیای و مطرب دنیا و	در مغر بود و لیک در دیده و لوح
کوشش تو که است نه بهر نفعی	از کوشش و جیل و شورش کویا کوچ
ای بهر آن خنده و باز تا که	ای خواجده بال خویش نازی تا که
در کفر دنیا و کویا و کویا	از کوشش و جیل و شورش کویا کوچ
تا که شک از آب علف بهار	تا چند بزرگ و زیور خود نادر
منگاه عظمی و نصیب این دار	در دیده عافان و از بهار







ایمانی که در این  
کتاب است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین **الاعمال** ای چه چیز طریقی است  
و از طریق این عبادت بدان و آگاه باش که از حضرت سید المرسلین **علیه السلام** است  
روایت شده که پیام رزق آخرت پس باید که درین روز مجبور و غول کنی تا آنکه کسی  
در میان جان بسته از اعمال صالحه محرم افشا و از خسته و خسته است بر بنای تاد روز  
حسب نفس و تاد است تا آنکه بداند که بترطاعتها و عبادتها تا از دست و از حضرت امام  
ناظمی حوزة الصادق علیه السلام پرسیدند که خالصترین چه چیز است که در آن به پروردگار  
خوش نزدیک شود و در آن عبادت نزد خدا را در پیوست است از حضرت امام  
فرمودند که پسندم بعد از معرفت بهتر از نماز و روزه و خیریه و از حضرت امام محمد باقر  
روایت شده که اول ضریب که بند را بدان حساب که ده بند و نماز است پس از آن قبول  
باید طاعتها را قبول می شود و دیگر از اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین روایت شده که گنایار  
و نیت بهتر است از نیت حج و یک بهتر است از خانه پر از طلا که تمام الصدق نمایند و نه  
بند است که نماز که از این ثواب عظیم است میر می خورند و در هر روز و مانند طوطی که  
گردد است بلکه آن نماز است که بعد از آن و چه بسیار با وجود خاطر از روز عظیم آن را دانست

و اما

و دانست که در آن چه میگویند و از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه روایت شده که هر که در آن نماز  
یکبار و در آن ضریب از دنیا بخاطر کند از حق تقاضا کند و بر این اساس روز از آن است  
پیغمبر صلوات الله علیه هم از آن است که نماز هر که بگوید توجه خاطر بدین قبول هر سبب از آن است  
بعد از نصف متوجه به نصف قبول است بعد از ثلث و بعد از ربع و بعد از خمس  
و دیگر روایت شده از پیغمبر صلوات الله علیه که لا یغنی عن عبادته لا یغنی عنها ولا یغنی عن قرائته  
لا یغنی عنها بغير نیت خیر و نیت در عبادت که با آن و انما نیت باشد و نیت خیر و نیت  
در تلاوت که در آن تفکر باشد و این گفتی در محبت که قادر بر هر طریقی عالمی است  
از نعم معنی فایده و سوره و ذکرهای نماز و روزه و باده دیدن باین این سالک را نیت  
نموده و در آن شده از معنیها ضروریان نمود امید که بنده را از دعا ضعیف  
فراموشی توانمیزد از غیر خیر میخواند که مناد باین حضرت باشد و از نماز باین  
که او اندر و ارتباط عبادت پروردگار بخواند باینکه از آنکه میگوید و از آنکه  
و نیت خیر و عاشق و ارباب شوق تمام محبت که با هرگاه حضرت احدیت و نیت خیر و نیت  
متوجه که در بعضی از زمانی پیغمبر روایت که اندک آن حضرت با گوشت و گوشت و گوشت  
وقت نماز میسرید اینجا بنشیند و شوقش که گوشت با نیت سده و با نیت سده و دیگر

موضوع رساله











میدانند و نه عیسی را چنانچه نصاریان گفته اند و نه آفتاب و ماه تاب و سنگارگان  
چنانچه کبریا گفته اند و نه ملائکه چنانچه مشرکین و کجایان کرده اند و نه یحیی که زنده  
زاییده شده و ساکن نشده در صلب پدر و زنده زنده در رحم مادر و از قبر زنده  
نشده بلکه همیشه زنده و لیکن لَهُ كَلِمَاتُ يَخْلُقُ بِهَا مَا يَشَاءُ و او را بنوده شده و مثل کسی  
با وی برابر نبوده و تفسیر کبریا قدر و هر که از کلام ایزد علیهم السلام و تفسیر این آیه  
استفاده شده إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ یعنی ما را از جیم و از ادب  
قدر بدین معنی که در آن ده شده تمام و آن در شب قدر است و بعد از آن هر چه  
ایام در صلب است بِشَمْسٍ نَزَّلَ شَرَفًا و مَّا أَزْكَى بِلَیْلِ مَالِئَةٍ الْقَدْرِ  
لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ سَنَةٍ یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه که در آن  
شب قدر نبوده باشد تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ  
مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ یعنی فرو می آیند ملائکه و روح القدس در شب قدر باذن  
بروردگار خود و بر امام زمان هر چه در آن شب تقدیر شده از آنچه بدان سال  
تعلق دارد از اجلها و روزها غیر آن بروی عرض نمینماید سلام علی حق تعالی  
مَطْلَعُ الْفَجْرِ یعنی شب قدر شب سلام ملائکه است بر امام تا طلوع صبح و تهنیت

الحمد

که کسی بجزرت امام محمد باقر علیه السلام گوید که شب قدر را می شناسید پس آن حضرت در جواب  
گفت که چون غرض شماست شب قدر را و حال آنکه ملائکه در آن شب را طواف میکنند و در آن  
شده که شصت هزار سال و سیصد و بیست و یک سال و سیصد و بیست و یک سال و سیصد و بیست و یک سال  
و نمود که جبرئیل است و روح غیر جبرئیل است و از حضرت امام حضور صلی الله علیه و آله و سلم روایت  
که روح عظیم تر است از جبرئیل و میکائیل و دویست و یک سال و سیصد و بیست و یک سال و سیصد و بیست و یک سال  
تواضع و شکست و فروتنی و دودگی و معنی که را تصور سازد سُبْحَانَ رَبِّكَ الْعَظِيمِ  
یعنی پاک و منزله بسیارم بروردگار عظیم خود را از هر عیب و نقصان که کاوان با او نسبت  
داده اند و شکر میکنم که مرا این توفیق داده و آنچه از کتب فارغ نشوی بگوی سبحان الله  
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ كُفُوًا بگوید که معیشت این روش تصور سازد قَوْلًا بَدِيعًا و نشان  
مهر کنندگان را و معنی سبحان رَبِّكَ الْأَعْلَى و آنچه در معنی پاک و منزله بسیارم بروردگار  
خود را که مرتبه ایشان از هر باطن است از هر عیب و نقصان و او را شکر این توفیق بکار  
می آورم و آنچه قنوت خوان باید که تصور معنی آن را و معنی کلمات فرج انبیاست  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَكِيمُ الْكَرِيمُ یعنی نیست معبودی جز خدا حکیم و کریم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ملائکه



الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یعنی نیت معبود برحق بخدا بارفت و عظمت سبحان الله  
رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ یعنی پاک بسیار از عیب و نقص خدای را که پروردگار است  
آلآن و رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ یعنی پروردگار کائنات زمین است و قضا  
فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ و رَبِّ الْغُرُبِ الْعَظِيمِ یعنی پروردگار هر چه در آن است  
و زمینهاست پروردگار غروب عظیم و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی  
مهدا یرا که پروردگار عالمیاست قنوت و بِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا یعنی خدا یا ما را  
مَرَاوَا حَمْدًا یعنی رحم کن بر ما و عافنا یعنی عافیت ما را و اعف عنا یعنی  
عفو کن ما را از دنیا و الآخرة یعنی در دنیا و آخرت إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
یعنی بدستی که تو بر هر چیزی قادر و چون تشنه بجای آور باید که با حضور و خلوع تمام  
باشی و تصدیق آن مَا شَهِدْنَاكَ إِلَّا إِلَهًا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ  
لَهُ یعنی که او هر چه هم که نیت معبود برحق بخدا و او را شریک نیت و أَشْهَدُكَ  
أَنْتَ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ یعنی که او هر چه هم که محمد بنده و رسول خداست  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یعنی خدا یا رحمت خویش را شامل محمد و آل محمد  
ساز و مراد از آل محمد ائمه اربعه است حضرت فاطمه و یار زده امام که فرزندان ایشانند

و علما گفته اند که سزاوار است که هر چه سلام کوثر قصد نماز سلام خویش را بجهان را و آنکه  
معصومین سلام و جمیع مسلمانان را و این و اگر چه یکبار گفت اگر ده بار گفتی باید که  
بشمار از اینر قصد نماز حاصل معنی السلام علیکم و رحمة الله و بركاته  
ظاهر اینست که سلام با و بر سر او رحمت خدا و بر کمرهای وی و معنی السلام  
عَلَيْكَ و عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ را احسن قصد باید نمود که سلام با و  
بر او بندگان صالح خدا و الله اعلم بالصواب





ابتداء و معراج طایفه

هذا الكتاب طالع وموكدار كفتار خفت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

اعبعض حوصق انا نحنا لانى متى مينا  
وما الولاى قوم حرا بعد حرا  
هن الساء وما لنا مالى لىن تحى بالحد

از دست مطلق  
کندم از تو  
خوف از تو  
دست نال  
ماهی  
از دست مطلق  
کندم از تو  
خوف از تو  
دست نال  
ماهی